

چگونه بر شرارت غلبه کنیم
HOW TO OVERCOME
EVIL

مؤلف : جی آدامز (Jay Adams)
مترجم : شاهرخ صفوی

18.	نیازهای دشمنان را برآورده نمایید	74
19.	اخگر های آتش را انباشته کنید .	77
20.	انتهای سخن	79

پیشگفتار نویسنده

من قبلاً راجع به چنین مطالب بسیار مهمی، در هیچ يك از نوشته هایم صحبت نکرده ام. قلمرو تازه ای است. معهدا، مطالب عنوان شده، که شامل شرح و تفصیل عملی قسمت آخر رومیان 12 میباشند، در خصوص تعلیمات کلیسای ما، تازگی ندارند. تعلیمی که از کلام خدا در این کتاب عنوان کرده ام را، سالیان درازی است که برای کمک به کسانی که با شریک دست و پنجه نرم میکنند، استفاده کرده ام.

امید من آن است که مطالب این کتاب استفاده گسترده ای را میان مسیحیان پیدا کند، و خصوصاً جز برنامه مطالعه خادمین کلیسا بگردد. من اطمینان دارم، خادمین کلیسا آنرا دستیار مهمی برای خدمت خود خواهند نمود. به همین خاطر است که این کتاب را کوتاه و مختصر کرده ام. به دلیل آنکه مسیحیان در موقع جواب دادن به شرارت دشمن، معمولاً شکست میخورند، و کتاب راهنمایی را نمیشناسم که با زبان ساده و وفادار به کلام خدا، وجود داشته باشد تا به آن رجوع نمایند، امیدوارم این نشریه تا اندازه ای جواب نیاز آنها را بدهد. این کتاب نه فقط به موضوع آنکه يك مسیحی چه باید بکند تا شرارت را مغلوب سازد، رسیدگی میکند، بلکه چگونگی انجام آن را نیز نشان میدهد.

جی آدامز، 1977

رئیس انستیتوی مطالعاتی کشیشان
مؤسسه آموزش مشاوران و مسیحی

پیشگفتار مترجم

در ترجمه این کتاب، تا جایی که مقدور بوده سعی کردم روش تحت الفصی را بکار ببرم. این کتاب مطالب عمیق و تازه بسیاری را عنوان کرده و ترجمه آن نیاز به واژه و اصطلاحات جدید زبان فارسی بوده است. با مشورت با کارشناسان و مترجمین با تجربه کتاب های مسیحی، من از واژه و اصطلاحات جدیدی استفاده کرده ام که امیدوارم درک مطالب عنوان شده را برای خوانندگان آسان کرده باشند.

بدیهی است میان فارسی زبانان دنیا مسائل و مشکلاتی وجود دارد که مختص فرهنگ و جامعه آنان میباشد و در این کتاب اشاره به آن ها نشده است. البته اکثر مواردی که جی آدامز در این کتاب عنوان کرده مربوط به فارسی زبانان نیز میشود، ولی نمیتوان وجود مسائل خاص فرهنگی و اجتماعی را نادیده گرفت. یقیناً پس از خواندن جزئیاتی که در این کتاب توسط جی آدامز فاش گردیده، فارسی زبانانی که عطیه حل مسائل و مشکلات را از طریق کلام خدا دارند، تشویق به نوشتن کتابی که شامل اینگونه مسائل منحصر به فرهنگ فارسی زبانان است خواهند شد. آیات ذکر شده در این کتاب از دو ترجمه "قدیم" و "هزاره نو" کتاب مقدس برداشت شده اند.

کتاب های جی آدامز به زبان انگلیسی را میتوان از طریق آدرس کامپیوتری
www.timelesstexts.co خریداری کرد.

شاهرخ صفوی
سال 2003 میلادی

دیباچه

"عجب رویی داره! چطور جرات میکنه با من اینطور حرف بزنه؟ فکر کرده کیه؟ حالا بهش
نشون میدم من کی هستم. حسابش را پاک خواهم رسید. يك روز که حواسش نیست"

این حرف را از زبان مسیحیان میشنویم، و نه تنها از آنانی که رشد نکرده اند یا اطاعت نمیکند.
البته اکثر مسیحیان میگویند چنین حرف و اخلاقی، مسیحی نیست. اما فکر میکنید چند نفر از آنها
میدانند احساس و رفتار يك مسیحی چگونه باید باشد، و چطور میتوانند آن را در خود بوجود
آورند؟

وقتی شخصی بر علیه من حرفی میزند و یا کاری میکند، آیا جواب من میتواند آن طور که دلم
میخواهد باشد؟ یا باید بی تفاوت و بی تأثیر باشم؟ آیا "گونه دیگر" را جلو آوردن این است که

بگذارم هر چه میخواهد با من بکند؟ پس با احساس خشم و دردی که در خود دارم چکار کنم؟ بعضی اوقات بدون آنکه فکر کنم، با چنان عصبانیتی پرخاش میکنم که باعث تعجب خودم میشود. بیشتر عکس العمل هایم ناگهانی میباشند، و فکر میکنم بخاطر عادت است که به آن کرده ام. من شخص بدی نیستم، و نیت بدی را ندارم، ولی حرکاتم درست نیستند و مرا ناراضی و متأسف میگردانند. کلاً در برابر شرارت بسیار ضعیف هستم. کاش میتوانستم یاد بگیرم لااقل احساساتم را چگونه کنترل کنم. البته میدانم که خدا انتظار بیش از این را از من دارد، و میخواهد رفتارم مثل عیسی مسیح باشد. اما، راهش را نمیدانم. خواسته هایم یک طور است، ولی رفتار و افکارم طوری دیگر. بسیاری از نکات کلام خدا را نادیده میگیرم، چون نمیدانم چطور به آن عمل کنم. کجای کتاب مقدس راه عملی شباهت به عیسی مسیح را نشان داده است؟ آیا چنین سؤالی نشان میدهد که در روحانیت بسیار ضعیفم، و یا خدای نکرده نجات پیدا نکرده ام؟

این سؤالاتی است که من شخصاً با آن مواجه شده ام. البته ممکن است شما جواب چنین سؤالاتی را از خدا دریافت کرده اید، و با موفقیت در حال اجرای آنها نیز میباشید. شما میدانید به مادر شوهر خود که همیشه از غذا های شما ایراد میگیرد و به مردم میگوید که شما لیاقت ازدواج با پسرش را نداشته اید، چه بگویید. شاید شما با رئیس خود که زحمات زیاد شما را نادیده میگیرد، و بجای آن شما را بخاطر عیب و نقص های دیگران مورد ملامت قرار میدهد، مشکلی ندارید. زمانی بود که نمیدانستید به او چه بگویید، ولی در افکار خود آنچه بد و بیرا بود، نثار او میکردید. و شاید، با وجودیکه تصورش نیز صحیح نمیباشد، در دعا (!) از خدا میخواسته اید که او را از این دنیا ببرد. شاید بارها زیر لب او را لعنت کرده اید. ولی ضمناً میدانستید که چنین افکاری درست نیستند، و تأسف میخوردید. شاید در میان این درگیری ها نیز، شما موفق به کشف راه حل خدا نیز شدید، و پس از توبه و اجرای کلام خدا همراه با دعا، راه غالب شدن بر چنین گناهایی را نیز کشف کردید. روح القدس نه فقط شما را با برداشتن چنین حالات گناه آلودی تغییر داده، بلکه کمک نیز کرده که جای آن را با افکار و رفتاری مطابق با کلامش، پر نمایید، و نتیجتاً بر شریر پیروزمند نیز میباشید. حتی تغییری که در افکار و رفتار شما ایجاد شده، امکان شهادت به اشخاص زیادی را نیز فراهم ساخته است.

اگر شما در جنگ با شریر پیروزمند میباشید، احتمالاً به این کتاب احتیاجی ندارید. شما جز تعداد معدودی هستید که در این دوران سخت، توانایی مقابله با دشمن را همراه پیروزی بدست آورده اید. خدا را شکر، به پیکار خود ادامه دهید، و به دیگران نیز آن را بیاموزید.

اما شاید شما مانند بسیاری، شکست خورده و افسرده و نومید شده باشید. شما سعی بسیار کرده اید، و شکست بسیار نیز خورده اید. و شاید بخود گفته اید: "پولس کجا و من کجا. او در جنگ با شریر پیروز میگشت و در رساله اش گفت که بجنگ نیکو جنگ کرده ام و دوره خود را به کمال رسانده ام. اما من چه میتوانم بگویم؟ نه نمیتوانم مانند عیسی مسیح بجنگم، و فکر نمیکنم در آینده نیز امکان چنین کاری را داشته باشم." اگر شما چنین وضعی را دارید، پس دوست من، این کتاب برای شما است. خدای پولس خدای شما نیز هست. خداعوض نشده، و شما از همان منابع برخوردار هستید که پولس برخوردار بود. مسئله شما شاید آن باشد که راه اشتباهی را

دنبال کرده اید. ولی راه درست وجود دارد، و طریق راه رفتن درست نیز وجود دارد. مایوس نباشید، شاد باشید چون خدا، روی خودش را از شما بر نداشته. این کتاب را بخوانید، و راهی را که نشان داده پیش بگیرید، و برکت خدا را نسیب خود سازید. شما نیز میتوانید پیروزمند باشید

فصل اوّل

آیا شما پیروزمند هستید؟

"پیروزمند؟ من پیروزمندم؟ حتماً شوخی میکنید! من هیچوقت در چیزی پیروز نشده ام".

اما شما با وجود آنکه تا به حال پیروزمند نبوده اید، میتوانید پیروزمند بشوید. در واقع اگر عیسی مسیح را بعنوان منجی و خدای خود قبول کرده اید، چاره ای جز آنکه پیروزمند بشوید ندارید. عیسی مسیح نه فقط میفرماید که شما میتوانید پیروزمند باشید، بلکه تاکید میکند که باید پیروزمند باشید و حتی فرمان میدهد که پیروزمند باشید. شما چاره ای جز این ندارید. اما بگذارید از همین آغاز بشما این اطمینان را بدهم، که تا زمانی بخود میگویید، غیر ممکن است پیروزمند باشید، هیچوقت پیروز نخواهید شد. ما با زبان خود، هم با دیگران حرف میزنیم و هم یا خودمان. امکان دارد که دیگران را با حرفهای خود قانع نکنیم، ولی معمولاً حرفهای خودمان را قبول میکنیم و با آن خود را قانع میکنیم. اشخاصی که حرفهای غیر مسیحی، مانند "من اصلاً بازنده دنیا آمم!" را به زبان میآورند، چه آن را به دیگران بزنند و چه در دل بخود بگویند، در حله اول خود را قانع میکنند، و سپس با مرور زمان آنگونه نیز زندگی میکنند. برای مسیحیان گناه است که حرفهایشان سطحی و ناصحیح باشد. حقیقت آن است که اگر حیاط دوباره را کسب کرده اید، شما برنده و پیروز دنیا آمدید. عیسی مسیح به مسیحیان لقب "غالب شده" (یعنی پیروزمند) را داده، و میفرماید:

مکاشفه 3

21: "آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم."

واقعیت در اینجا است، که بر طبق آیات فوق، عیسی مسیح شما را ". . . تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده و میراثی فساد ناپذیر و بی آلایش و ناپژمردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است؛ و شما نیز به قدرت خدا و به واسطه ایمان. . .":

اول پطرس 1

3: "سپاس بر خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطه رستخیز

عیسی مسیح از مردگان، تولدی تازه بخشید، برای امیدی زنده"

4: "ومیراثی فساد ناپذیر و بی آلایش و ناپژمردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است؛"

5: "و شما نیز به قدرت خدا و به واسطه ایمان، محفوظ هستید برای نجاتی که از هم اکنون آماده شده است تا در زمان آخر به ظهور رسد؛"

این شرح حال شخصی است که پیروزمند بدنیا آمده. پس دیگر از اصطلاحات گناه آلود استفاده نکنید و بجای آن بیاپید با من بر طبق کلام خدا فکر کنیم، و آنوقت خواهید دید که نظر شما نیز تغییر خواهد کرد.

در ابتدا، به نکته ای در خصوص رساله های پولس توجه کنید. رساله های پولس رسول غالباً به دو قسمت تقسیم شده اند. قسمت اول شامل تعلیمات اصول و قواعد مسیحی است، و در دنباله آن قسمت عملی آنها وجود دارد. بطور مثال، رساله پولس به افسسیان اول از سه فصل مربوط به نقشه جاودانی نجات خدا برای بشر ترکیب یافته، و سه فصل آخر مربوط به جوانب عملی آنها میباشد. همچنین در رساله پولس به رومیان، فصل های اول تا یازده مربوط به گناه انسان، نجات خدا، پاکسازی ایماندار، و فراخانی قوم یهود به جمع ایمانداران به خدا است، و آنوقت در فصل دوازدهم میخوانیم:

12 رومیان

1: "پس ای برادران، در پرتو رحمتهای خدا، از شما استدعا می کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدّس و پسندیده خدا، به او تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است."

به عبارت دیگر میفرماید، من این استدعا را بر مبنی فیض خدا که باعث نجات شما شده و راجع به آن در فصلهای قبل نوشته ام، مینمایم. آنگونه که آنها قبلاً، اعضای بدن خود را در خدمت به گناه گمارده بودند (رومیان 6:13 و 19)، حال که از طریق فیض خدا نجات یافته اند، باید خود را در خدمت خدا بگذارند. در فصل های دوازدهم بعد نیز، میبینیم چگونه میتوان آنها را روزانه به مرحله اجرا گذاشت.

در فصل دوازدهم این رساله، پولس رسول تاکید میکند که باید با هوشیاری هدایای روح القدس را شناسایی نمود، تا جلال به نام خدا و برکت به کلیسای او برسد. آنوقت فصل دوازدهم اینگونه پایان میرسد:

12 رومیان

14: "برای کسانی که به شما آزار می رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید!"

15: "با کسانی که شادمانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید."

16: "برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت

کنید."

17: "به هیچ کس به سزای بدی؛ بدی نکنید. دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به

جای آورید."

18: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید."

19: "ای عزیزان، خود انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که خداوند می

گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد."»

20: "عکس، «اگر دشمنت گرسنه باشد، به او خوراک بده، و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان. اگر چنین

کنی، اخگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت.»"

21: "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

این آیات را عمیقاً مطالعه خواهیم کرد، چون جواب به سؤالات زیادی در خصوص مقابله با شرارت را میتوانیم در این آیات بدست بیاوریم. امیدوارم که پس از بررسی و مطالعه آنها، قواعد و اصولی را که در این آیات بیان شده اند، بر افکار شما نقش بسته و جزع زندگی روزانه شما بگردند.

فصل دوم

شما نیز میتوانید پیروزمند باشید

"بسیار خوب، اما بگذارید این را بشما بگویم؛ بارها شده که وقتی امیدم را به چیزی سپرده ام، مرا مایوس و ناامید کرده است. اینها برای من باعث رنج و درد بسیاری شده اند، و دیگر نمیخواهم خودم را در چنین موقعیتی قرار بدهم. من گوش به حرفهای شما خواهم داد، ولی بدانید که همه چیز را بطور دقیق ارزیابی خواهم کرد چون دیگر حقیقتاً تحمل شنیدن مکررات دینی را که فقط بدرد شنیدن میخورند را ندارم."

من نیز همین را از شما میخواهم. اتفاقاً خوشحالم که همه چیز را دقیقاً بررسی مینمایید، اما به کلام خدا گوش بدهید، و آنوقت طریق کاربرد آنرا نیز دریافت خواهید نمود. حال برگردیم به آیات مورد نظرمان. از رومیان 12: 21 شروع خواهیم کرد:

رومان 12

21: "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

با وجود آنکه این آخرین آیه این قسمت میباشد، از آنجا شروع میکنیم، چون در آن پایان پر شکوه آنچه در آیات پیشین نقل شده را میبایم. به خاطر این آیه است که میدانیم به راستی بر شرارت امکان پیروزی را میتوانیم داشته باشیم.

آیا در این آیه، هیچگونه اشاره و یا نشانه ای از آن روحیه ای که میگوید: "همانکه خودم را در سختی ها در مسیح نگاه داشته ام، برایم کافوست"، را مشاهده میکنید؟ چنین روحیه ای، بجای آنکه فکر پیروزمندانه را بخود راه بدهد، میگوید: "امیدوارم خراب کاری نکنم" و یا "امیدوارم

آبرویم از میان نرود". چنین روحیه ای را آن غلام سوّمی که در انجیل متی فصل 25، به ما معرفی شده، داشت. این شخص چنین گفت:

متی 25

25: "پس ترسیدم و پول تو را در زمین پنهان کردم. این هم پول تو!"

او چنین فکر میکرد: همانکه آنچه دریافت کرده ام را نگاه داشته ام، کافی است. اما آقایش آنطور فکر نمیکرد، و در دنباله آیه میفرماید: "اما سرورش پاسخ داد: ای خادم بدکاره و تنبل!" از او انتظار میرفت که نه تنها آنچه که به او داده شده را حفظ نماید، بلکه سودی را نیز ایجاد نماید. خدا روحیه حفظ و نگاه داری را قبول ندارد، بلکه از ما انتظار رشد و پیشرفت را دارد. جنگی که در آن هستید، صرفاً یک مبارزه نیست، بلکه فرصتی است برای آنکه در زندگی مسیحی خود رشد کنید. این یکی از دلایلی است که خداوند اجازه میدهد تا شریر بر شما حمله کند.

با این وجود مسیحیانی هستند که روحیه شکست خورده را بدست آورده اند، و انتظار بلای آتشین را میکشند. روحیه ای که بدست آورده اند طالب شکست میباشد. و چون عقیده شان بر آن است که ممکن است شکست بخورند، پیروز نمیشوند. انسان به ندرت آنچه را که به دنبالش نیست را بدست میآورد. آیا باید چنین باشد که وقتی آب متلالم گردید، شما در حال غرق شدن بشوید؟ تا مشکلات زیاد شدند، صحنه را ترک کنید؟ وقتی جنگ به درجات بالا میکشد، مسیحیان نباید جز زخمیان مغلوب شده باشند: "مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز". خداوند نه فقط راه پیروزی را بما نشان داده، بلکه قدرت انجام آنرا نیز بما داده. البته فقط گفتن آنکه شما میتوانید پیروزمند باشید کافی نیست، و من نشان خواهم داد که راه عملی آن نیز چگونه است. اما قبل از آن، لازم است، زمینه را فراهم سازم تا بینش و انگیزه لازم در دست داشته باشید.

موردی که مشاوران روحانی کلیسا بیش از هر مورد دیگری با آن مواجه میشوند، روحیه سراسیمه و شکست خورده مسیحیانی است که به دلیل جفایی که از جانب دیگران به ایشان وارد شده، دیگر طاقت انجام هیچ کاری را ندارند. میگویند: "آخر فلان شخص به من چنان کرد؛ مادرم به من چنین گفت؛ شوهرم به من . . . ؛ همکارم به من . . ."، و غیره. البته امکان دارد که افرادی واقعاً چنین حرفها و رفتارهای بدی را بر علیه شما زده و کرده باشند. من حرف شما را رد نمیکنم. شرارت در تمام جهان رواج دارد و بیداد میکند، و ما همه از وجود آن خبر داریم. ولی فرض کنیم که به شما بدی واقع شده؟ اصلاً فرض کنیم شخصی عمل فجیهی را بر ضد شما انجام داده. حال چه باید کرد؟ آیا این دلیل خوبی است برای جگر سوزی و دل چرکی و یا شکست خوردگی؟

در دنیای گناه آلودی که در آن زندگی میکنیم، تعجب ندارد که شما دچار بد رفتاری دیگران قرار بگیرید. این قابل انتظار است. به جز عیسی مسیح، شخص کاملی وجود نداشته و نخواهد داشت. کلام خدا میفرماید:

رومیان 3

23: "زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا کوتاه میآیند."

پس اگر این واقعیت را میپذیرید، نباید تعجب کنید که به شما بدی میشود، حتی اگر از جانب همسر و فرزندان شما بوده باشد. سؤال اینجا است، که آیا بدی که به شما شده، شما را از رفتار صحیح معذور میدارد؟ آیا چنین پیشامد های ناخوشایند و ناگوار، چنین اجازه ای را به شما میدهند که دست از کار و وظیفه خود کشیده و خود را با احساس بی حرمتی و مظلومیت و مقصر و محکومیت، مشغول بدارید؟ خیر! از کجا این را میدانم؟ از آنجایی که خدا میفرماید: "مغلوب بدی مشو . . ." خدا با این فرمان:

1. این اطمینان را به شما میدهد که با شرارت روبرو خواهید شد، و با آن باید دست و پنجه نرم کنید.
2. شما را مسئول میداند که در برابر تهاجمات با پیروزی مقابله کنید.
3. در واقع تاکید میفرماید که باید بر شریر غلبه کنید.

چنین برداشتی نمیتواند جایی برای دلسوزی برای خود و تقصیر گرایبی داشته باشد، و مسلماً شکست را نمیپذیرد. در قسمت اول این آیه، خداوند به عبارتی دیگر میفرماید، نگذارید جفایی که دیگران بر شما می‌رسانند شما را از پای در آورد. این اولین درسی است که باید آموخت. يك شخص مسیحی نمیتواند بگوید که من نتوانستم جلوی صدمه بخود را بگیرم، او بر من حمله کرد و پیروز شد. مسیحیان مجبورند که در جنگ پیروز گردند چون فرمانده ایشان چنین حکم کرده است. نباید به دشمن حق پیروزی را داد.

مسیحیانی که شکست خورده اند (و متأسفانه تعدادشان زیاد است)، فکر میکنند که دیگر امیدی برایشان نمانده، و جفایی که به ایشان وارد گشته بیش از آن است که بتوانند تحمل آنرا بکنند، و نتیجتاً آنرا بهانه برای عقب نشینی و شکست می‌شمارند. ولی توجه داشته باشید که اینطور فکر میکنند. این آیه نه فقط باید آنها را متقاعد کند که چنین افکار و برداشتها از خدا نیست، و گناه میباشند، بلکه امید زنده پیروزی را نیز در دل‌هایشان زنده نماید. فرمانده عالی قدر ما، هیچگاه حکمی را به سربازان خودش نمیدهد که توانایی انجام آنرا نداشته باشند. اگر شروع به اطاعت از فرمان او بکنند، و با دعا متکی بر قدرت روح او بشوند، تمام خواسته های او را میتوانند اجرا کنند. در ارتش خداوند بهانه ای برای شکست وجود ندارد.

در ابتدا، انجام چنین فرمانی ممکن است دشوار بنظر بیاید. اطاعت از فرمان مقابله و مقاومت با دشمن همیشه در ابتدا سخت و ناگوار بوده، و ترس از شکست و نابودی را همراه داشته است. اما، مسیحیان فرمانده ای را دارند که ضعف و قدرت یکایک ایشان را میداند، و نتیجتاً اطمینان دارند که فرمانی که از جانب او صادر گشته کاملاً قابل اجرا است. او با حکمت خداوندی خود، کاری را به سرباز خود محول نمیکند که توانایی انجام آنرا نداشته باشد (البته بشرط آنکه سرباز آنرا از راه خدا انجام رساند) (1).

بازتاب چنین شناختی به ما امید بسیاری را میدهد، و چنین امیدی است که ما را قوت میبخشد که در آزمایشها و سختی ها ثابت و پایدار بمانیم:

اول تسالونیکیان 1

3: "و پیوسته در حضور خدا و پدر خود، عمل شما را که از ایمان ناشی می شود و محنت شما را که محرک آن محبت است و پایداری شما را از امید به خداوندان عیسی مسیح الهام می گیرد، به یاد می آوریم."

نتیجتاً این را میبینید، که فرمان "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."، شهادتی است بر آنکه شما میتوانید در جنگ با شریر پیروزمند باشید. صرفنظر از آنکه دشمن چه قدرت و صلاح هایی را در دست دارد، اگر اصلحه خدا همراه با تدبیر الهام شده او را بکار ببرید، و قدرت انجام کار را نیز از روح القدس دریافت نمایید، هیچ گونه یورش از جانب دشمن نیست که تحمل آنرا نداشته باشید. امیدی واقعی در خدا وجود دارد. شما دوباره به دنیا آمده اید، و این بار پیروزمند به دنیا آمدید تا مقاومت و مقابله را شروع کنید.

(1) به کتاب من Christ and Your Problems ، که چنین موضوعی را از طریق آیه اول قرنتیان 13:1 مورد بررسی قرار میدهد، رجوع فرمایید. (این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است).

فصل سوم شرارتی که با آن میجنگید

شرارتی که عیسی مسیح به شما فرمان داده که با آن بجنگید، کدام است؟ وقتی به جنگ میروید، باید دشمن را شناسایی کرده باشید، و اگر نکرده باشید شکست خواهید خورد.

شرارتی که در فصل دوازدهم رساله رومیان به آن اشاره گردیده، شرارتی است که بسوی شما هدایت شده است. شرارتی است که از جانب شخصی دیگر بر شما وارد شده که باید متحمل آن شوید. از روح شریر برانگیخته شده، و میخواهد از انجام اراده خدا در زندگی شما جلوگیری نماید و شما را دچار وسوسه به گناه نماید. هدف او این است که شما را شکست بدهد تا در نتیجه آن، خدا را بدنام کرده اهداف خدا را تضعیف نماید. پس میبینید که شکست شما صرفاً يك مصیبت شخصی نیست، چون کلیسای عیسی مسیح نیز متقابلاً صدمه میبیند و بر نام او تهمت وارد میگردد. ناجی شما، بخاطر حفظ حرمت نام خود، حکم کرده که مقاومت کنید، و قوی ترین و پرارزش ترین انگیزه برای آنکه در جنگ پیروز باشید این است که نام او را بالا برده و کلیسای او را تقویت نمایید.

جوهر و مایه چنین شرارت ها، در آن نیست که رنج و مصیبت را ببار آورند، این اثری است که از خود بجا میگذارند، و آنطور نیست که بدون دلیل شما را مورد هدف قرار داده اند، و این فحیح بودنشان را نشان میدهد. جوهر و مایه چنین شرارت ها متوجه خدا است. شرارتی که در این فصل مورد بحث میباشد، شرارتی است که بر شخص مسیحی وارد شده، چون خود را پیرو مسیح میشمارد. شخصی که مرتکب شرارت شده فرقی نمیکند که انگیزه یا هدف نهایی شرارت خود را تشخیص میدهد یا نه. سربازانی که در جبهه میجنگند، بندرت از نقشه نهایی فرمانده خود مطلع میباشند. خدمتکاران شیطان (یا خدمتکاران خدا که موقتاً مورد "استفاده" شیطان قرار میگیرند)، وقتی بر علیه فرزندان خدا شرارت میکنند، بر علیه خدا است که عمل کرده اند، حال چه متوجه آن باشند یا نباشند. این واقعیت با بی اطلاعی و اعتراض و خلاف نظر ایشان، تغییر نمیکند.

چنین شرارتی میتواند از جانب ایماندارانی که مرتکب گناه میشود ایجاد گردد؛ همانگونه که به آن اشاره کرده ام، و یا از جانب بی ایمانان ایجاد شود. در این فصل از کتاب، منظور من ناروایی است که از جانب بی ایمانان سرچشمه میگردد. البته آنچه که در خصوص جواب به شرارت بی ایمانان گفته میشود را، با ویژگی خاصی، میتوان در خصوص جواب به شرارت ایمانداران نیز استفاده کرد. در فصل های بعد و مقاطع مناسب، چنین ویژگی ها را معرفی خواهم کرد.

پس در این فصل کتاب، صحبت ما راجع به شرارتی است که بر علیه شخص شما ایجاد شده، و نه آن شرارتی که بطور مثال در برنامه های تلویزیون و یا از دور شاهد آن میباشید. شرارتی است که شما را میخواهد محبوس خود کند و طالب جواب نیز میباشد. بدون هیچگونه تقصیری از جانب شما، و صرفاً بخاطر داشتن نوع زندگی که با گناه مغایرت دارد، شریر بر شما حمله میکند (منظور آن جفایی نیست که شخص مسیحی بخاطر ارتکاب به گناه سزاوار آن میباشد).

کلام خدا میفرماید:

اول پطرس 4 (1)

15: "اگر رنج می برید، مباد که به سبب قتل، دزدی، شرارت یا حتی فضولی در کار دیگران باشد."

16: "اما اگر از آن سبب رنج می برید که مسیحی هستید، شرمسار مباشید، بلکه خدا را تمجید کنید که این نام را بر خود دارید."

عیسی مسیح نیز بخاطر نوع زندگی نیکی که داشت، کشته شد. او نور جهان بود، و چون زندگی او این نور را تابناک میساخت، خواستند که آنرا خاموش کنند. اختلافی که او با زندگی سیاه و تاریک مردم داشت تحمل ناپذیر بود. یا گناه و تاریکی میبایست خارج میشد، یا آن نور عالم تاب باید خاموش میشد. آنها از نور تنفر داشتند و به آن نزدیک نمیشدند، بخاطر آنکه اعمالشان را چون شرارت بر ملا مینمود، و نتیجتاً سعی کردند که آنرا خاموش کنند. خداوند میفرماید:

یوحنا 1

5: "این نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را در نیافته است."

نور همیشه پیروز میشود و سایه نمیتواند نور را بدور کند، بلکه بعکس، نور است که سایه ها را از میان بر میدارد. همانگونه که هنگام طلوع آفتاب، تاریکی هیچ قدرتی بر علیه آن ندارد، نیکی نور خود را بر جهان طلوع نمود، و سالهای زیادی است که تاریکی دارد از میان میرود. به همین دلیل شما نیز میتوانید دشمن را شکست بدهید.

قدرت و قوت این نور در دست شما است. این نور عالم تاب، شما را نیز نورانی کرده، بطوری که بر تاریکی پیروزمند گردیده اید. نیروهای تاریکی از شما متنفر خواهند شد و سعی خواهند کرد که نور شما را خاموش کنند. ولی شما میتوانید، و باید بر آن غالب شوید. شما نور هستید، و این نور بر تاریکی غالب میشود. این حقیقت را قبول کنید و در دل خود جای بدهید و همیشه در مد نظر خود داشته باشید، و آنوقت مزه شیرین پیروزی را نیز خواهید چشید.

پس به یاد داشته باشید که شرارتی که از آن یاد میکنیم آن نیست که به دلیلی استحقاق آن را داشته اید. صحبت من راجع به جراحی که به غرور شما وارد شده، یا صدمه ای که در جواب ناروایی شما و یا خودخواهی شما، یا بشارت دادن بدون محبت شما، بر شما وارد شده نیست. صحبت از شرارتی است که فقط بخاطر طریق زندگی شما، که گناه را توبیخ و رد میکند، بر شما وارد میگردد.

(1) این آیه در متن و موضوع، همانگونه است که در رومیان 12 از آن صحبت شده است.

فصل چهارم شما در جنگ هستید

"من در جنگ هستم؟ آیا حقیقتاً خدا از من میخواهد که بجنگم؟ شما تا بحال از اصطلاحات رزمی استفاده کرده اید، ولی شك دارم که موجه بوده باشد؟ من فکر میکردم که اگر بر گونه مسیحیان سیلی زدند، باید گونه دیگر را نیز جلو ببرند. چنین حرکتی صحبت از جنگ و جدال نمیکند. منظورتان چیست؟"

به یکایک موارد مختلفی که عنوان کردید رسیدگی خواهیم کرد، ولی همین را فعلاً بدانید که در جنگ هستید.

کلمه "مغلوب" ("مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.")، اصطلاحی است جنگی. دقیقاً از درون صحنه جنگ گرفته شده، با همان بوی دود و عرقی که به آن تعلق دارد. عبارتی است که برای شرح دادن شکست در جنگ بکار برده میشود، بطوری که مغلوب شدن یعنی در جنگ شکست خوردن. اما مغلوب ساختن یعنی دشمن را شکست دادن. شما در جنگی حیاطی زندگی میکنید، و جنگ شما بر علیه گناه است، در هر جایی که وجود داشته باشد؛ درون خودتان یا دور و اطرافتان. البته مجدداً متذکر میشوم که منظور از "بدی" در این آیه، گناهی است که دیگران برای آسیب رساندن به شما بوجود میآورند. از این طریق، شیطان میخواهد شما را شکست بدهد تا در نتیجه مسیح را بد نام نماید.

زندگی يك مسیحی دائماً در حال جنگ است. امروزه بسیاری هستند که وقتی صحبت از جنگ میشود، خود را کنار میکشند. البته در موارد خواصی، این عقیده قابل قبول است. جنگ میان مردم دلخراش و مصیبت بار است. سربازان در جنگ کمتر از موضوع جنگ آگاهند و نمیدانند چرا از آنها خواسته شده که به جنگ بروند، و مطمئن نیستند که انگیزه آن "بحق" میباشد یا نمیباشد. اما در خصوص جنگ مسیحی، هیچگونه شك و تردیدی وجود ندارد. موضوع مسئله کاملاً روشن است. در باغ عدن، شیطان به کلام خدا حمله کرد و شك را نسبت به کلام برانگیخت.

اولین سؤال تاریخ چنین بود: "و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هُشیار تر بود و به زن گفت: « آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»" (پیدایش 1:3). به این صورت شیطان کلام خدا را که در (پیدایش 2: 17) میفرماید «... اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.»، تحریف

نمود و عوض کرد. حمله به کلام خدا، حمله ای است به خود خدا. حمله ای است به عیسی مسیح که خود کلمه است و جسم پوشید. در جواب، خداوند به شیطان اعلام جنگ نمود (و عداوت [یعنی دشمنی] میان تو و زن، و در میان ذریت تو [خدمتگذاران شیطان] و ذریت وی [مسیح و کلیسایش] می گذارم). و به این گونه، جنگ ذریت ها آغاز گردید. این جنگ در طول تاریخ بشر در جریان بوده، و هم اکنون نیز جریان دارد. شما نیز چه بخواهید یا نخواهید، در این جنگ شرکت دارید. هر زن و مرد و کودکی که در این دنیا زندگی میکند، در جبهه جنگ زندگی میکند، و یا برای عیسی مسیح میجنگد یا برای شیطان. جنگی است خانوادگی که از شدید و تلخ ترین نوع جنگها است. اگر کسی جمع آوری نمیکند (بطور مثبت مشغول کار خدا نمیشد)، پراکنده میسازد (بطور منفی و بر خلاف خدا کار میکند). او، یا میسازد و سازمان میدهد، یا خراب میکند و از بین میبرد، چه توجه به نتیجه کاری که میکند دارد چه ندارد.

وقتی که شخصی متوجه گناه خود میشود و همچنین به محکومیت خود در مقابل خدا پی میبرد، اگر صلاح های خود را بر زمین بگذارد و خود را تسلیم عیسی مسیح کند، آنگاه فرزند خدا گشته و به جمیع فرزندان خدا ملحق میگردد. با این حرکت خود، شیطان را انکار کرده و اهداف او را مردود شمرده است. شیطان نیز سربازان خودش را دوست نمیدارد، اما در خصوص آنانی که از ارتش او فرار کرده اند بگونه خاصی تنفر دارد. نتیجتاً میتوانید اطمینان داشته باشید، اگر عیسی مسیح را منجی و خدای خود میدانید، شیطان از هر چه که در توانایی خود دارد استفاده خواهد کرد تا با شما مخالفت کند، و شما را عامل بی اثری از عیسی مسیح بنماید.

شما نمیتوانید در جنگ، بر دشمنی که نمیشناسید غالب شوید، مگر قبلاً او را بخوبی شناسایی کرده باشید. جنگی که مسیحیان در آنند، جنگ عظیمی است که وابسته به کائنات میباشد. جنگی است که روزانه جریان دارد، و در این صورت فردا صبح که از تختخواب بیرون آمدید، آن را بیاد خود بیاورید. بیاد داشتن چنین حقیقت مهمی، بر نتیجه جنگ روزانه شما تأثیر فراوانی را خواهد گذاشت. اگر دائماً یادآور خود نگردیم که در جبهه جنگ هستیم، به سادگی آن را فراموش خواهیم کرد. و همچنین باید بیاد داشته باشیم که قسمتی از تلاش های جنگ در پشت جبهه صورت میگیرد، و احتیاج ندارد که سربازان حتماً صدای توپ و توفنگ و خمپاره را در دور و اطراف خود بشنوند تا توجه داشته باشند که در جنگ هستند. شیطان تا بحال پیروزی های زیادی را بخاطر بی توجهی و سهل انگاری سربازان مسیح بدست آورده است.

"شما صحبت از صدای توپ و توفنگ میکنید، در حالی که من چنین صداهایی را نشنیده ام! آیا دور از جسارت، تصور و خیالات شما نیست؟"

اگر چنین بنظر شما میآید متأسفم، و بگذارید شما را هشدار بدهم. شما با چنین افکاری نه فقط خود را در معرض خطر میگذارید، بلکه تمام امیدی که عیسی مسیح در زندگی شما دارد را نیز به باد میدهید. بیدار شوید! در چنین زمان هایی است، که وقتی چشم خود را از واقعیت کلام خدا دور میکنید، خود را در نهایت آسیب پذیری قرار میدهید، و شیطان انتظار همین را میکشد.

دوباره به این آیه توجه کنید:

رومان 12

21: "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

آیا متوجه شده اید که خدا میفرماید شما در جنگ هستید؟ آیا قبول دارید که به شما حمله خواهد شد، چه بخواهید و چه نخواهید، و چه خود را بی طرف و مظلوم بدانید و چه ندانید. اگر خود را در بی اطلاعی و نا آمادگی نگاه بدارید، تحمل هجوم دشمن را نخواهید داشت و از پای در خواهید آمد. البته تصدیق میکنم که وقتی صدای توپ و تفنگ بگوش میرسد، بهتر میتوان خود را هوشیار نگاه داشت (خصوصاً وقتی برادر یا خواهری را بیاد میآوریم که زمانی نه چندان دور بخاطر یورش دشمن از پای درآمد). ولی باید توجه داشته باشید، که شنیدن این هشدارها و شاهد بودن به جفاهای دشمن، برای آن است که ما را هوشیار بدارد تا وقتی خطری را احساس نمیکنیم، بیشتر مواظب باشیم. امیدوارم که نظر شما را نسبت به حقایق کلام خدا باز کرده و موافق با آن نموده باشم. فرمان خدا این است:

رومان 12

12: "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

شما در جنگ هستید و عیسی مسیح فرمانده شما است. در این خصوص تفکر و تعمق کنید. اطلاعات زیادی در آن موجود است تا کمک کند تا بهتر بجنگید.

فصل پنجم فرمان امروز شما

فرمان امروزه شما این است: بازنده مباش، پیروز شو. با این وجود مسیحیان زیادی را میبینیم که شکست خورده اند. از خانمی که در کلیسای من است احوال پرسیدم، و در جواب گفت: "بد نیستم، با وجود آنکه با شوهر بی ایمان زندگی کردن بسیار مشکل است". در جلسات دعا میگفت: "یادتان باشد که برای من دعا کنید، چون زندگی با شوهر بی ایمان بسیار مشکل است". تمام زندگی خود را تحت تأثیر این موضوع کرده بود که "همسرش بی ایمان است". زندگی شکست خورده ای را داشت. و زمانی که شوهرش ایمان آورد، مات و سردرگم شد، چون با شکست خوردگی عادت کرده بود و نمیدانست چگونه با شخصیت جدید شوهرش رفتار نماید. نمونه های دیگری از شکست خوردگی ایمانداران وجود دارد. شکست را امری عادی شناخته اند، و بخود میگویند: "در این دنیای پر از گناه، مگر میتوان همیشه پیروز شد؟". ولی آیا کلام خدا میگوید: "بعضی اوقات" مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز. خیر؛ خدا فرمانش واضح است، و گفته که باید در مقابله با شرارت پیروز باشیم، و چون فرمان از خدا است، نتیجتاً امکان انجام آنرا نیز به ما داده. علاوه بر این، توجه داشته باشید که این فرمان موقتی نیست. برای آنکه همیشه پیروز باشیم، باید روحیه تهاجم و پیشروی و پیروزمندان را داشته باشیم.

حال این فرمان را بگونه عمیقتر مورد مطالعه قرار میدهم. هر قسمت از آن دارای اهمیت بسیاری است، و اگر بطور کامل آنرا درک نکنید و از آن اطاعت نکنید، یقیناً مغلوب خواهید شد. وقتی عیسی مسیح کلیسایش را بر قرار کرد، چنین گفت:

18: "من نیز می گویم که تویی پطرس، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می کنم و قدرت مرگ بر آن استیلا نخواهد یافت."

مسیحیان هر روز باید کاخ شریر را به لرزه درآورند. کتاب دانیال میگوید که امپراتوری عیسی مسیح مانند امپراتوری های قبل نخواهد بود که با مرور زمان از میان میرفتند، بلکه برعکس، با مرور زمان بزرگ و بزرگتر میشود، و به اندازه کوهی خواهد شد که تمام دنیا را در بر میگیرد (دانیال 2: 44). عیسی مسیح خود فرمود: "... تمامی قدرت در آسمان و زیر زمین به من داده شده است. پس، رفته همه امت ها را شاگرد سازید. ..." (متی 28: 18 و 19). کلیسای عیسی مسیح باید بر تمامی سرزمین های دشمن رخنه کند، و سربازان دشمن را خلع سلاح کرده و آنها را در خدمت خدا مشغول بدارد تا از "همه امت ها" پر شود. کلیسای عیسی مسیح برای مبارزه ساخته شده تا تبدیل به امپراتوری جهانی بگردد. پس شما مجبورید که پیروزمند باشید. زمانی که عیسی مسیح می آمد، دیوها با فریاد در آمده فرار میکردند. سرودی هست که میگوید: "سربازان خدا هستیم در عیسی"؛ آن بخوبی روحیه کلام را ابراز میکند. عیسی بر روی صلیب خود، شریر را شکست داد، و در نتیجه لزومی ندارد که شما شکست بخورید. فرقی نمیکند که با چگونه شرارت و مسئله ای روبرو شوید، شریر از صلیب عیسی شکست خورده، و شکی در آن نیست. فرمان جنگی شما این است که نباید بگذارید شریر برنده شود. حال میپردازیم به قسمت دوم آیه: "بلکه بدی را به نیکویی مغلوب سازید". مغلوب نشدن يك کار است، مغلوب ساختن کاری دیگر. در وحله اول میبینیم که در مغلوب ساختن، جایی برای کنار آمدن با روحیه شریر وجود ندارد. ابزار کار جامعه بی ایمانان را نمیتوان در کار خدا دخالت داد. همچنین مغلوب ساختن جایی برای حد و مرز کشی میان خود و روح شریر نیز وجود ندارد. اگر چنین بکنید، مطمئناً یکی از این دو مورد پیش خواهد آمد:

1. دشمن آتش بس را نسخ خواهد کرد.
2. خداوند از شما مأیوس خواهد شد.

دستور خداوند به شما این است که در جنگ پیروز شوید، نه آنکه از جنگ دست بکشید. در کلام خدا اشاره ای از دست کشی از جنگ، به هیچ دلیلی وجود ندارد. خداوند چیزی جز پیروزی کامل را قبول نمیکند.

اما مسیحیان دائماً با شریر در حال آتش بس میباشند. نه فقط چنین اقدامی بی فایده است، بلکه اصولاً فکر چنین کاری را نباید کرد. کلام خدا در هیچ جایی صحبت از توافق و مصالحه با دشمن را نکرده است. با گناه نمیتوان توافق و مصالحه کرد. این واقعیتی است که هم در خصوص گناهی که در خود میبینیم صدق میکند، و هم در خصوص مصالحه با تعلیمات اجنبی، و

وصلت با فلاسفه و راه و روشهای غیر مسیحی. در همه جا، خدا تنها انتظار اجرای کلام خود را دارد، و سِیر پیروزی ما نیز ایمان ما به آن است. آیا شما حقیقتاً شریر را در زندگی خود مغلوب میسازید؟ آیا پیشروی خود را بر صحنهای دشمن دیده اید؟ مسیحیان بسیاری نه فقط پیشروی نداشته اند، بلکه زخمی و از پای درآمده نیز هستند! وجه مشترک این مسیحیان این است، که با کشیش خود در خصوص این موارد صحبت نکرده اند، و از مزایای دعای کلیسا محروم مانده اند. آیا شما نیز چنین وضعیتی را دارید؟ شاید دلیل آن، تمایلی است که به وصلت و سازش با راه و روشهای غیر مسیحی این دنیا داشته اید. این دغلكاری دشمن است، که در ازای جلوه سازی مشروع بودن شرارت هایی که خود را جز آداب و رسوم فرهنگی جامعه عادی کرده، و یا از طریق علم روانشناسان و روان کاوآن، مسیحیان را به وصلت و سازش هدایت کرده، مقاصد شوم خود را به مرحله اجرا بگذارد. اما شما گول او را نخورید. عیسی مسیح جانش را داد تا شما را از تاریکی داخل نور خود کند، و نتیجتاً بدون هیچگونه شك و تردیدی، به حقانیت کلام خدا ایمان داشته باشید. بی ایمانان، چون معیار خالص و مطلق را ندارند که متکی بر آن زندگی کنند، ناچاراً به فلسفه "نسبت گرایی" رو میآورند و مجبورند که صلح و سازش را دنبال کنند. این وضعیتی است که دارند، و میتوان درك کرد. در تاریکی همه چیز يك رنگ است. ولی ما مسیحیان نور عالم تاب خدا را داریم، و معیار ما کلام مطلق خدا است. زندگی ما مسیحیان رنگ و جلوه خدا را دارد، و در آن بله و نه و شاید و ممکن وجود ندارد. برای ما تنها بله مطلق عیسی پا بر جا است، چون او همه چیز را میداند و به ما میگوید که چکار بکنیم و از ما فقط انتظار بله را دارد. فرمان او جنگ است، و تردیدی در آن نداشته باشید.

"حرف هایی که شما میزنید درست است، ولی متوجه نیستید که برای من این چیز ها آسان نیست. من تا بحال بارها سعی کرده ام، ولی همیشه با شکست مواجه شده ام. برایم خیلی مشکل بوده است. شما هم که تا بحال راه عملی از آن را نشان نداده اید، و یکپارچه شعار میدهید! مرا هشدار میدهید و ملامت میکنید، بدون آنکه راهش را هم بگویید".

خواهش میکنم صبر داشته باشید؛ همه چیز در وقت کامل خود فراهم خواهد شد، و بشما قول میدهم که راه عملی را نیز نشان خواهم داد. اما هر چیزی در وقت کامل خود. اول لازم است که صحنه را برای درك بیشتر فراهم سازم. اگر شریر بر شما که ایماندار هستید غلبه کرده، تقصیر با شما است. اگر همسر بی ایمان شما در جنگ روحانی بر شما پیروز شده، تقصیر با شما است. چون شریر در کارش با شما موفق بوده، دیگری را مقصر ندانید. با وجود آنکه روح شریر است که باعث تمام بدبختی ها شده، با این وجود شما هستید که شکست خورده اید. اینطور نیست؟ شما به روح شریر اجازه پیروزی را دادید، اینطور نیست. و دلش آن است که گوش به کلام خدا ندادید. کلام خدا در خصوص زنان چنین میفرماید:

اول پطرس 3

1: "به همین سان، شما ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه از ایشان برخی به کلام ایمان نداشته باشند، بی آنکه سخنی بر زبان آورید، در اثر رفتار شما جذب شوند."

و همچنین در خصوص مردان چنین میفرماید:

اول پطرس 3

7: "به همین سان، شما نیز ای شوهران، در زندگی با همسران باملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظرفتر با احترام رفتار کنید، چرا که همپای شما وارث هدیه سخاوتمندانه حیانتند، مبادا دعاها پتان مستجاب نشود."

فصل سوم از رساله اول پطرس را مطالعه کنید، و خواهید دید که در آن هیچگونه صحبتی راجع به شکست خوردن نشده است(1). در آن مسیحیان، هدایت شده اند که در جنگ با دشمن پیشقدم باشند. شما باید تا سرحد دروازه دشمن پیشروی کنید و نایستید، تا آنکه او صلاحش را بر زمین گذاشته و خود را تسلیم عیسی مسیح نماید.

(1) سرتاسر کتاب اول پطرس راجع به مغلوب ساختن شریک است. پیامی را که در آن میبینیم، همانند پیامی است که در رومیان 12: 21 دیده ایم. این کتاب را با چنین بینش و دیدگاهی بخوانید، و توجه کنید که در خصوص اجرای حق، چقدر به رنج و عذاب اشاره شده است. فصل سوم این کتاب بر صحنه رنج و مشقت واقع شده: "همچنین ای زنان . . .". فصل سوم، این چنین آغاز میشود چون در پایان فصل دوم، عیسی مسیح نحوه رفتار زیر فشار رنج و مصیبت را نشان داده است.

فصل ششم

آیا تهاجم رفتاری است مسیحی؟

"تا اینجا مرا با استدلال های خود همراه داشتید، ولی وقتی صحبت از تهاجم کردید مرا گم کردید. منظورتان از تهاجم چیست؟ خیر، بنظر من تهاجم رفتار مسیحی نیست. من فکر میکردم وقتی مسیحیان سیلی میخورند، گونه دیگر خود را نیز باید جلو بیاورند."

در جایی که کلام خدا میفرماید: "... اگر کسی به گونه‌ی راست تو سیلی زند، گونه‌ی دیگر را نیز به سوی او بگردان." (متی 5: 39)، منظور آن نیست که تهاجم غیر مجاز میباشد. در حقیقت، در بسیاری از مواقع، گونه‌ی دیگر را جلو آوردن حرکتی است بسیار تهاجمی. پولس رسول میگوید مانند انباشتن ذغالهای گداخته ای است که بر سر دشمن گذاشته میشود. ما بعداً این موضوع را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

اشتباه بزرگی که در خصوص جلو آوردن گونه‌ی دیگر رواج یافته، روحیه‌ی شکست خورده و پایمال شده ای است که میگوید: "تنها کاری که من میتوانم بکنم این است که همین جا روی زمین دراز بشوم و شما را دعوت کنم که با کفشهایتان روی من راه بروید!" مسیحیان را آشتی گرا و مصالمت آمیز پنداشتن اشتباه است. خداوند در همه جای کتاب مقدس میفرماید که باید بر شریر تهاجم کرده و آنرا از پای در آوریم.

یک مسیحی نمیتواند با شریر صلح کند، چون خدای او هیچگاه چنین کاری را نکرد. کلام خدا میگوید که او به این دنیا آمد تا اسیری را به اسارت ببرد:

عبرانیان 2

14: "از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد،"

و شرارت را خلع صلاح کرده بر آنها پیروز شود:

کولسیان 2

15: "و ریاستها و قدرتها را خلع سلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به وسیله‌ی صلیب بر آنها پیروز شد."

در صلیب عیسی مسیح، رویه‌ی مصالحه و بی تفاوتی با شریر وجود نداشت. خدا پسر یگانه خود را داد؛ از او بزور گرفته نشد. صلیب عیسی فعال بود؛ بی تفاوت نبود. او خود را قربانی کرد تا مردم این جهان را از چنگال شیطان و گناه آزاد سازد. پس دیگر شما چه دلیلی دارید که خود را تسلیم شیطان و گناه نمایید؟

ما مسیحیان مانند هندو ها نیستیم که طرفدار مبارزه منفی و آشتیگرا باشیم. مسیحیان متجاوز ترین و فعال ترین افراد روی زمین هستند. به ایشان دستور داده شده که بر دشمن غلبه کنند و پیروزی را از آن خدای خود کنند، و هیچ چیز جلودارشان نخواهد بود. به یک مسیحی که انگیزه‌ی درستی را دارد توجه کنید، و خواهید دید که از هر فرصتی استفاده میکند تا شریر را از میان ببرد، و هیچ چیزی جلوی این کارش را نمیگیرد. مسیحیان برای شریر موجودی بسیار

خطرناکند. ممکن است از میان جمع و مکانی رانده شوند ولی دست بردار نیستند، چون آتش روح القدس پیروزی آنها را ثبت کرده است.

آنچه کلام خدا تعلیم میدهد، واژگون کردن خشونت بار امپراتوری شیطان میباشد. او را باید خرد کرد؛ خراب کرد؛ کاخش را متلاشی کرد و به زباله دانی تاریخ سپرد. هیچگونه رحم و فرصتی را نباید برایش فراهم ساخت. خداوند عیسی مسیح کفاره تمام گناهان ما را با صلیب خود پرداخت. آنچه شریر به همین خاطر بر او وارد آورد را، ما از یاد نمیریم. آنچه باعث دوری مطلق ما از خدائمان بود، و بلایی که بر سر ما آورد را فراموش نمیکنیم. و آنچه را که روزانه بر سر دوستان و عزیزان ما میآورد را نیز از یاد نمیریم. دیدگاه شخص مسیحی تهاجمی است، و خداوند آن را بحق دانسته است.

دوم قرنتیان 10

5: "ما استدلالها و هر ادعای تکبر آمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می کنیم و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم."

پولس میگوید که ما مسیحیان باید هر چه نیرو در دشمن موجود است را پایین کشیده و خراب کنیم و همه چیز را در مقابل خدا به زانو درآوریم. فکر میکنید کلیسای عیسی مسیح در قرن اول، با وجود امکانات کمی که داشت، چگونه موفق شد آن پیشروی را که داشت بدست آورد؟ فقط يك پاسخ به این سؤال وجود دارد، برداشت کامل از کلام خدا و نظر پیروزمندانه و مصممی بود که در شکست دشمن داشت. مسیحیان آن دوره، خود را چنان میدیدند که همراه با پادشاه پادشاهان و لشگر عظیم روحانی او، دشمن را با کلامی که از او سرچشمه میگیرد، میکوبند.

مکاشفه 19

11: "آنگاه دیدم که در های آسمان باز است و پیش رویم هان اسبی سفید در آنجاست، با سواری که امین

و برحق می نامندش. او به عدل حکم می کند و می جنگد."

12: "چشمانش به آتش مشتعل می ماند و بر سرش تاجهای بسیار است. و نامی دارد بر او نوشته که هیچ

کس نمی داند، جز خودش."

13: "ردایی دارد به خون آغشته و نامش «کلام خدا» است."

14: "سپاهیان آسمان از پی او می آیند، سوار بر اسبان سید، و در جامه های کتان نفیس و سفید و پاکیزه."

15: "و شمشیری از دهانش بیرون می آید برّان، تا با آن بر قومها بتازد. «بر آنان با عصای آهنین حکم خواهد راند.» چَرخُشتِ شرابِ خشمِ خدایِ قادرِ مطلق را زیر پاهایش به خروش در خواهد آورد."
16: "و بر ردا و ران او نوشته است: «شاه شاهان و ربّ ارفصل.»"

دوم قرنتیان 6

4: "بلکه در هر چیز شایستگی خود را نشان می دهیم، آن گونه که از خادمان خدا انتظار می رود، با
بردباری بسیار در زحمات، در سختیها، در تنگناها"
5: "در تازیانه ها، در زندانها، در هجوم خشمگین مردم، در کار سخت، در بی خوابی، در گرسنگی؛"
6: "با پاکی، با معرفت، با صبر، با مهربانی، با روح القدس، با محبت بی ریا،"
7: "با راستگویی، با قدرت خدا، با اسلحهٔ پارسایی به دست راست و چپ؛"

در این آیات جنگ را مشاهده میکنیم، نه "مبارزهٔ منفی" و یا "مبارزهٔ مصالمت آمیز"! نور، قدرت تهاجمی بیشتری را از تاریکی دارد. تاریکی ثابت است، اما نور فعال میباشد. شما نیز یکی از عاملین نور میباشید. آن نوری که قوی ترین نیروی رزمی در این دنیا است.

فصل هفتم صلاح های جنگی شما

وقتی پولس رسول از انهدام پایگاه های دشمن صحبت میکند، چنین میگوید:

دوم قرنتیان 10

4: "چرا که اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست."

آنچه را که در این آیه میبینیم، همان است که من در فصلهای قبل این کتاب گفته ام. مسیحیانی که بطور سازمان یافته و صحیح عمل میکنند، مهیب ترین نیرویی هستند که در دنیا وجود دارد، چون از قویترین منبعی که در دنیا وجود دارد برخوردارند، و بهترین نقشه جنگی را نیز برای استفاده از این منبع در دست دارند. آنها بر جنگ افزار این دنیا حساب نمیکنند، چون جنگ افزارشان از خود خدا است. اگر میپرسید منظور چیست؟ باید بار دیگر به این آیه توجه نمایید:

رومیان 12

21: "مغلوب بدی شو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

در وحله اول، آنگونه که کلام میفرماید: "مغلوب ساز"، مسیحیان باید با تهاجمی مداوم، جنگ را بر ضد دشمن ادامه دهند تا پیروز بگردند. اما در این کار، نمیتوانند هر صلاحی را که با آن آشنائی دارند و یا هر نقشه ای را که به فکرشان میرسد، استفاده کنند. فرمان خدا چنین است که : "... بدی را به نیکویی مغلوب ساز."

راه و روشهای این دنیا را نمیتوان در کار خدا دخالت داد. بعلاوه، صلاحهای این دنیا قدرت لازم را برای مغلوب ساختن شریر ندارند. پیروزی خدا را فقط از راه خدا میتوان کسب نمود. وقتی به شما بدی میشود، باید متقابلاً خوبی کنید. در جایی که دیگران جواب بدی را با بدی میدهند، شما باید بدی را با خوبی جواب بدهید. این فرمان جنگی خداوند است. شما چاره دیگری را ندارید جز آنکه به آن اطاعت کرده و عمل نمایید. توجه داشته باشید که صلاح و نقشه جنگی ما مسیحیان را خداوند خود معین کرده و بستگی به خواست ما ندارد.

راهی که عیسی نشان داد، تنها راه پیروزی است. امکان ندارد با روح شریر به طریق دیگری مبارزه کرد و پیروز شد. در واقع کلاً دو راه بیش نیست، و نتیجتاً هر راهی که راه عیسی نباشد، بازیه دست شیطان خواهد بود. بله، نیکویی قویترین، پرتهاجم ترین، و تنها نیروی است که توانایی از پای درآوردن شریر را دارد. ولی متأسفانه، مسیحیان بسیاری هستند که چنین فکر نمیکنند و بخود میگویند:

"من انتقام خود را از او خواهم گرفت." و وقتی روح القدس ایشان را محکوم میکند، میگویند:
"من که شروع نکردم. ببینید بر علیه من چکار کرد."

اما حال توجه دارید که خدا چنین افکار و رفتاری را مجاز نمیداند. آیا شما واقعاً سعی خود را کرده اید تا این راهی را که خدا نشان داده پیش بگیرید؟ آیا میدانید چگونه میتوانید بدی را با نیکویی مغلوب بسازید؟ اگر جواب شما به این دو سؤال منفی بود، تنها نیستید. انتقاد مشروعی را که از کلیسای امروزه میتوان کرد، این است که قدرت مقابله با شرارت را از دست داده است.

آیات رومیان 14:12 تا 21، صرفاً بمنظور نشان دادن راه و روش مقابله با شرارت داده شده است. قبل از پایان رسیدن مطالعه ما از این آیات، شما هر دو این موارد را خواهید آموخت. و با فیض خدا، امیدوارم که آنها انجام نیز بدهید. آنچه را که در خصوص کلام خدا میخوانید، فقط در صورتی برای شما فایده خواهد داشت که آنها انجام بدهید. از طرفی دیگر، باعث تأسف خواهد بود که بخاطر دانستن خواست خدا و انجام ندادن آن، مقصر واقع بگردید.

دلیل دیگری نیز هست برای آنکه يك مسیحی جواب بدی را با بدی ندهد. نه فقط انجام چنین کاری او را بر علیه خداوند قرار میدهد، بلکه او را از حمایت پر قدرت روح القدس نیز بی بهره میسازد. روح القدس همامی و نیرو بخش خواستهای خدا است، و نتیجتاً وقتی از اجرای کامل فرمان خدا سرپیچی میکنیم، نه فقط صلاح اصلی شکست دشمن را که نیکویی است بکار نمیبریم، بلکه از روح القدس که برکت دهنده و ثمر آورنده آن است، بی بهره میمانیم.

وقتی ما مسیحیان به جنگ میرویم، باید با صلاحهای خداوند و به نحوی که خود او نشان داده از آن استفاده نماییم. فرمان خدا این است که از نیکویی استفاده نماییم. با نیکویی، نور را بجای تاریکی گسترش میدهیم و بدینسان است که شیطان را از پای در میآوریم. فقط نیکویی است که قدرت لازم را دارد. این را باور کنید.

دشمن ما خود را در سنگرش عمیقاً محصور کرده. او بسیار قوی است و صلاحهای فراوانی را دارد. در کاربرد صلاحهایش نیز، مهارت بیشتری را از ما دارد و نقشه کارهایش را نیز بخوبی میداند. روح شریر قدرت مهبیی است و نباید آنرا دست کم بگیرید، و زورمندی که در جنگ و جدال دارد را نباید کوچک بشمارید. عیسی مسیح سربازان خودش را در کاربرد صلاحهای جنگی که شیطان از آن ها استفاده میکند آزموده نکرده، و نتیجتاً وقتی جواب بدی را با بدی میدهد، لقمه لذیذی برای سربازان دشمن میشود. پیش گرفتن چنین روشی در خور ما مسیحیان نیست. نیروهای شریر توانایی ایجاد بدبختی های زیادی را دارند، و نتیجه اعمالشان را تا بحال دیده ایم. تاریخ بشر را میتوان از جانبی تاریخ تاخت و تاز شرارت نامید. در نتیجه اگر شما فکر میکنید که با بدی میتوانید شریر را از پای درآورید، حماقت بخرج داده اید.

وقتی کلام خدا راه صحیح را نشان داده، چه لزومی دارد که خود را وارد چنین وضع بغرنجی بنمایید. عیسی مسیح راه و روشی را نشان داده، که وقتی در نام او، و با هدایت روح القدس انجام میگردد، شامل برکات او میگردد و هیچ قدرتی توانایی سرسختی با آن را ندارد. شریر قوی است، ولی نیکویی قویتر از آن است. تاریکی را فقط با نور میتوان بیرون راند، و در نتیجه چه بهتر که نیکویی خدا را یا تهاجم، به جانب شریر بکار برد.

قدرتی که نیکویی دارد بحدی است، که قدرت شریر در مقیاس با آن مانند تفنگ بادی است در مقابل با صلاحی اتمی. وقتی مسیحیانی را میبینیم که با وجود داشتن چنین قدرتی، با تفنگهای بادی و چوپنبه از آن آویزان، در صحنه نبرد گیج و سرگردان از سوپی به سوی دیگر میدوند، دچار افسردگی بزرگی میشویم. اگر فاجعه نباشد، دیدن مسیحیانی که با وجود دسترسی به صلاحهای یزدانی، با تفنگ های بادی در مقابل شریر به زانو در آمده اند، بسیار مضحک است. اما متأسفانه این است آنچه که امروزه دیده میشود.

دلیل آنکه مسیحیان از شریر و شرارت میترسند، این است که یا اطمینان ندارند که صلاحشان کفایت لازم را دارد، و یا در کاربرد آن ورزیده نیستند. درست است که شریر قدرت زیادی را دارد، ولی نمیتوان قدرت او را بیش از قدرت خدا دانست. اگر تصور چنین است، حماقت تأسف باری است.

شما دیگر لازم نیست از مادر شوهر بی ایمانتان بترسید، یا از رئیس بی ایمانتان، از همسر بی ایمانتان، یا از دوستان بی ایمانتان. اگر با نیکویی به شرارت آنها پاسخ دهید، چه کار میتوانند بکنند جز ادامه به شرارتشان؟ وقتی نیکویی شما با زورمندی و ایمان، بطور مداوم جوابگوی شرارتشان بشود، دست شریر برایشان باز خواهد شد، نجاست او بر ملا گشته و بناچار تسلیم خواهند شد. خدا گفته: ". . . بدی را به نیکویی مغلوب ساز"، چون آن راه پیروزی است. مسیحی، سرنوشتی که خدا برای شما در نظر دارد پیروزمندانه است، پس مطابق با آن عمل نمایید.

آیا با این حرفها موافق هستید؟ یا بنظر شما حرفهایی ساده و غیر منطقی بنظر میرسد؟ اگر اینطور است، بگذارید این سؤال را از شما بکنم، جنگ شما چگونه پیش میرود؟ اگر با صلاحهای دنیوی میجنگید، مطمئناً بخوبی پیش نمیرود. پس به خدا اطمینان کنید، و ترس و شك و

تردید را برای همیشه از خود دور کنید، و با در دست گرفتن اصلحه خدا پا به صحنه جنگ بگذارید. به تدابیر رزمی خدا تکیه ورزید و دست از نقشه کشی های خود بردارید. بر نتیجه نقشه کشی های خود فکر کنید و ببینید شما را بکجا آورده است. در ارتش خدا شما سرباز هستید، نه فرمانده. فرمان شما صادر شده، و لازم نیست آن را مورد سؤال قرار بدهید یا آن را با آنچه تا به حال تجربه کرده اید، ارزیابی کنید. تنها لازم است که آن را اجرا کنید. خود را در معرض نافرمانی از خدا مگذارید!

حال برای مدت کوتاهی این موضوع را رها میکنیم، ولی میخواهم راجع به این مطلب فکر و تعمق کنید: صلیب عیسی مسیح والاترین نمونه نیکی در جواب به بدی است. در آن قدرت متعال نیکی را میتوان دید، و همچنین غلبه آن بر قوای شریر. شریر، با تمام قدرتش، با کله به فرزند خدا حمله کرد. اما نتیجه آن چه بود؟ جوابش را میدانید؛ نیکی بر شرارت غلبه کرد. عیسی مسیح صلیبش را نه فقط پله کانی برای رستخیز نمود، بلکه آن مرگی را که بنظر نسیب نیکی شده بود را، سبب نابودی شیطان نمود. حال که شما با ایمان به آن صلیب نجات یافته اید، چرا به برتری قوای نیکی بر قوای شریر شك دارید؟ خیر، شما اطمینان دارید که عیسی مسیح بر روی صلیب پیروز شد، چون شما خود شاهد زنده آن میباشید.

فصل هشتم مسئله زبان شما است

تا بحال، آخرین آیه از رومیان 2: 14 تا 21 را مورد مطالعه قرار داده ایم. این آیه خلاصه آنچه در آیات قبل عنوان گشته را بیان میکند، و بخاطر ماهیت کلی و عمومی که در آن است، من آن را اول مورد مطالعه قرار دادم تا زمینه و مضمون و روحیه لازم را برای مطالعه آیات بعدی فراهم سازم.

پولس جنگ را از دیدگاه نظامی میبیند. او توجه ما را بر آن که در جنگ هستیم متمرکز میکند، و همچنین آنکه نباید جنگ را ببازیم، و اگر صلاحی را که خدا به ما داده آنطوری که خود فرموده بکار ببریم، هیچ نبردی را نخواهیم باخت. نمیتوانیم با دشمن آتش بس کنیم، یا به نحوی با او کنار بیاییم، بلکه باید بقدر لازم به او حمله کنیم تا به زانو در آید و اسیر عیسی مسیح گردد. کلیسا

نباید وضعیتی دفاعی بخود بگیرد، بلکه باید روال تهاجمی نسبت به شریر داشته باشد، و با نیکویی کافی بر شریر غلبه کند.

این بحث کلی را لازم بود انجام بدهم تا در وحله اول اصول کلی را درك کرده باشید. حال آنکه به آیات 14 تا 20 میپردازیم، با جزئیاتی آشنا میشویم که به نتیجه کلی آیه 21 منتهی میگردند. بخاطر داشته باشید که در جریان بحثی که در پیش میگیریم، يك اصل در صدر قرار دارد، و آن این است که يك مسیحی تنها با نیکویی است که بر شریر غلبه میکند. این اصلی است که بر تمام آیات 14 تا 20 نفوذ دارد. اگر تا بحال بی صبرانه منتظر دستورالعمل های بخصوص بوده اید، رضایت شما در شرف انجام شدن است. پولس رسول در آیه 14 میفرماید:

رومیان 12

21: "برای کسانی که به شما آزار می رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید!"

پولس مانند یعقوب(1)، از درجه مقدمی که نقش ارتباطات در جنگ دارد، بخوبی آگاه بود. در افسسیان 25:4 تا 31، قبل از آنکه صحبت از خصوصیات لازم روابط میان مسیحیان بکند، اول اصول ارتباطات میان مسیحیان پرداخت. در فصل های 4 تا 6، صحبت او راجع به طرز رفتار مسیحی است، اما توجه نیز دارد که، برای آنکه مسیحیان بتوانند با یکدیگر راه بروند، باید اول حرف زدن با یکدیگر را بیاموزند. به همان دلیل نیز، در این قسمت از کلام، مسئله ارتباطات را اول مورد بررسی قرار داده است. برای ما نیز رسیدگی به مسائل دیگر بی فایده خواهد بود، مگر آنکه این مورد را اول مطالعه نماییم.

تمام نیت های خوب، و همه زحمات کشیده شده، همگی با يك کلام نسنجیده، نقش بر آب میشوند. ارتباطی که ما با یکدیگر ایجاد میکنیم، بازتاب خود را دارد، و اینچنین ارتباطی هدیه منحصر به فردی است که خدا به انسان بخشید. ولی در نتیجه گناه، ارتباطات میان مردم تبدیل به وسیله ایجاد رنج و جدایی گردیده است. نتیجتاً، ما مسیحیان باید بیاموزیم با آنهایی که به ما جفا می‌رسانند، چگونه ارتباط برقرار نماییم.

" . . . برکت بطلبید و لعن نکنید"؛ این قسمت از آیه، گویای آن است که ما عموماً اشخاصی نیستیم که بطور طبیعی چنین کاری را انجام بدهیم. چنین استنباط میشود که برای ما به مراتب آسانتر است که لعنت کنیم تا که برکت بطلبیم. من شخصاً فکر میکنم که این برداشت صحیحی میباشد. در نتیجه، آنچه را که خدا برای ما لازم میدانند تغییری بنیادی است که وقتی ایجاد گردید، فرق قابل ملاحظه ای را در ما به ارمغان خواهد آورد. تغییر عمده را در شخصیت خود خواهیم یافت. ممکن است شما شك داشته باشید که چنین تغییر اساسی امکان پذیر باشد، و یا لاقلاً چنین فرق بزرگ اخلاقی و تطبیق رفتار را، در خود غیر ممکن بدانید. اما از یاد نبرید که هر فرمانی که خدا به شما داده، شامل امید بسیاری نیز هست، چون خدا هیچ کاری را از

فرزندانش نمیخواهد انجام بدهند که با هدایت کلام او و قدرت روح القدس، نتوانند انجام دهند. بله، شما میتوانید آنانی که به شما جفا می‌رسانند را برکت دهید؛ البته اگر فرزند خدا هستید. شما چگونه به دنیا آمدید که شرارت را با شرارت جواب دهید (حال چه در عمل چنین کاری را میکنید یا نه). ممکن است آنچه در فکر داشته اید و یا احساس کرده اید را به مرحله اجرا نیآورده‌اید، چون از عواقب آن ترسیده اید، یا مصلحت نمیدانسته اید. اما در افکارتان و یا زیر لب، چنین زمزمه کرده اید: "حسابش را خواهم رسید". شما گناه کارید، حال چه با روحیه خروشان به دنیا آمدید یا نیامدید. اگر کسی به شما پرخاش کند و یا حق شما را پایمال کند، اعصاب شما بجوش می‌آید. اگر به شما دروغ بگوید، شما نیز به او دروغ می‌گویید؛ به شما توهین کرد، به او توهین میکنید، و غیره. این روحیه ای است که کلام خدا میفرماید باید تغییر کند:

افسیان 4

17: "پس این را می گویم و در خداوند تأکید می کنم که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد که در بطالت ذهن خود رفتار می کنند."

آنچه را که پولس رسول در این آیه فرموده، در واقع انعکاسی است از آنچه عیسی مسیح فرمود :

متی 5

44: "اما من به شما می گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می رسانند، دعای خیر کنید،"

لوقا 6

27: «اما ای شنوندگان، به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و به آنان که از شما نفرت دارند، نیکی کنید."

28: "برای هر که نفرتتان کند برکت بطلبید، و هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید."

عکس العمل يك مسیحی در مقابل با شرارت، عکس معمول، باید با برکت باشد. برکت دادن عکس العملی است مثبت و تهاجمی، و مانند آن است که گونه دیگر را نیز جلو آورده باشد. مسیحیان گونه دیگر را به هر منظوری جلو نمی‌آورند، بلکه قصد از آن، صرفاً جواب نیکو به بدی است. او است که مرتکب گناه شده، و بازتاب محبت آمیز شما به او، امکان درک گناهِش را میدهد، و نیز راهی را برای توبه و اصلاح برایش ایجاد می‌سازد. نه فقط او را از خود نرانده

اید، بلکه نیکی شما او را وادار خواهد کرد (دیر یازود) تا رفتار بهتری را با شما بکند. شما به طریق تهاجمی رفتار گناه آلود او را نمیپذیرید، و گونه دیگر خود را برای بوسه، نه سیلی، به جلو میآورید. اینگونه، شما به جای لعنت، شریر را برکت داده اید؛ به جای آنکه او را در راه گناه آلودش تشویق کرده و از خود دور کنید، با ابراز محبت خود، روح شریر را از او دور نموده اید. علاوه بر این، با دادن برکت، به او نشان میدهید که برایش اهمیت قائل هستید. به او نشان میدهید که به رفتار و گفتار گناه آلودی که دارد اهمیت میدهید، و او را تشویق میکنید که با برکت متقابل جواب بدهد. این گونه رفتار را نمیتوان "مبارزه منفی" یا "صلح جو" نامید. این رفتاری است پرتوقع و تهاجمی که انتظار دیگری را از روح پرخاش و ستمگر میدارد. احسان کردن به شریر، خشونت آمیز ترین حمله ای است که میتوان به او کرد. ضربه ای است اساسی به آنچه در برابر شما و نهایتاً در برابر خدا علم کرده، و برکتی است که از طریق شما و از جانب خدا به او اهدا میگردد.

وقتی خوبی میکنید، محبتی که در خود دارید را به دیگری نشان میدهید. خدا محبت را ترکیب و سازمان داده. محبت بدون شکل و قواره نیست. بسته به شرایط موجود شکل میگیرد، و آن شکل را نیز کلام خدا تعیین میکند. پس نیکویی (آنچه کلام خدا به ما نشان داده که نیکو است) یعنی، ابراز محبت. محبت مانند نور بسیار قوی است، و همانگونه که نور در همه جا بر تاریکی حمله میکند و آن را از میان میبرد، محبت نیز همیشه پیروز است. هیچ صلاحی توانایی مقابله با محبت را ندارد. اگر بتوان دچار وسوسه های شیطان نشد، محبت پایان ناپذیر است، و آنطوری که کلام خدا آن را تعریف کرده:

اول قرنتیان 13

7: "در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید، در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد."

ارائه کردن چنین روحیه ای تسخیر نا پذیر است. محبت در ابتدا با احساس شروع نمیشود. گرچه احساساتی که همراه با محبت میباشند، بعداً آشکار میشوند، اما ماهیت آن را تشکیل نمیدهند. محبت، ابراز نیکی است (نیکویی) که خدا از ما میخواهد به دیگری بکنیم، و برای رضای خدا، چه (در ابتدا) انجام آن برای ما خوشایند بوده باشد، چه نباشد. شما آن را انجام میدهید، چون او امر کرده، و منتظر نمیشوید تا اول احساس انجام آن را بدست آورید. محبت با اطاعت از خدا آغاز میشود، و با دادن آنچه دیگری نیاز به آن دارد، انجام میگیرد. محبت ابراز احساسات و عواطف سانتیمانثال نیست. ابراز محبت بسیار مشکل است، و بعضی اوقات دردناک نیز میباشد. محبت را عیسی مسیح چنان نشان داد که از باغ جتسیمانی عبور کرده و به بالای صلیب رفت. عیسی مسیح یقیناً احساس خوبی را نسبت به بالا رفتن بر صلیب نمیداشت،

اما با این وجود، آن را انجام داد. کلام خدا به ما میآموزد که او صلیب را تحمل کرد، چون تمرکز او بر نشاطی بود که بر اثر آن ایجاد مینمود.

عبرانیان 12

2: "و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است."

شما نیز در ابراز محبت خود، غالباً احتیاج دارید که چشم خود را متمرکز منظور و مقصودی بکنید که ماورای وضعیت موجود است (مانند عیسی مسیح). به این مورد نیز، بعداً بیشتر رسیدگی خواهیم کرد.

آیه 14 را بیشتر در زمینه چگونگی بیان کردن محبت، بررسی خواهیم نمود. خداوند چگونه میخواهد يك مسیحی با زبان خود جواب شرارت را بدهد؟ کلام خدا میفرماید: "و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید . . .". لعن، ظلم، آزار، و غیره، هر یک به طرق مختلف ابراز میشوند. من در اینجا به نوع لفظی آن میپردازم، و به انواع دیگر آن در فصل های بعد رسیدگی خواهیم کرد. مسیحیان، بیشتر از طریق لفظی مورد ستم قرار میگیرند. زبان را به سختی میتوان کنترل کرد، و از طریق آن است که بیشتر صدمه ها وارد میشوند. محبت به ما میآموزد که چگونه زبانمان را اداره کنیم.

توجه داشته باشید که کلام خدا نمیگوید: "اگر شما را لعن کنند . . .". انتظار آن را دارد که شما لعن خواهید شد. در این مورد بحثی نیست. کلام خدا در جای دیگر میفرماید:

دوم تیموتاؤس 3

12: "براستی، همه کسانی که بخواهند در مسیح عیسی با دینداری زیست کنند، آزار خواهند دید؛"

عیسی مسیح نیز چنین گفت:

یوحنا 16

33: "اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی

دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده ام."

مسیح در این آیه میفرماید؛ چون او بر شریر غالب گردید، شما نیز غالب خواهید شد. او با محبت بر شریر غالب شد، و ما نیز باید چنین کنیم.

میبینیم که عیسی مسیح و پولس رسول هر دو شهادت میدهند که مسیحیان اذیت و آزار را خواهند دید(بنظر میرسد که به عقیده پولس، هر چه شخص بیشتر شیخ عیسی میشود، بیشتر مورد اذیت و آزار قرار خواهد گرفت). هر شخص مسیحی (اگر واقعاً مسیحی باشد)؛ فرقی ندارد که تا چه حد مسیحی بودنش را پنهان کند، بالاخره واقعیت بر ملا خواهد شد، و آنوقت اذیت و آزار او شروع خواهد شد. تهمت، سؤاستفاده، تمسخر و توهین، و غیره، همه جز و قواره اذیت و آزار لفظی میباشند، و آنانی که مسیحی بودنشان را بدون ترس در معرض دیدگاه عموم قرار میدهند، اذیت و آزار بیشتری را خواهند داشت. هر چه زندگی شخصی، بیشتر شباحت به مسیح را داشته باشد، بیشتر مورد اذیت و آزار قرار میگیرد. البته من در اینجا صحبت از مغروران و فخر فروشانی که موجب خشم مردم نیز میشوند نمیکنم. در این خصوص کلام خدا میفرماید:

متی 10

16: «من شما را همانند گوسفندان به میان گرگان می فرستم. پس همچون مار هوشیار باشید و مانند

کبوتر ساده.»

یعنی خوش برخورد و با احتیاط باشید، نه خودخواه و از خود راضی. اگر تابحال مورد اذیت و آزار قرار نگرفته اید، پس یا:

1. شما مسیحی نیستید،
2. زندگی شما آنگونه که باید، مسیحی نیست،
3. شریر در کمین است و منتظر فرصت مناسب میباشد.

در نتیجه، اگر جفا سهم مسیحیان میباشد، باید بدانید چگونه با آن مقابله کنید و خود را به این منظور آماده سازید. عیسی مسیح در این دنیا جفا دید، چون طریق زندگی روحانی را داشت، اما با نیکویی بر دنیا چیره شد.

کیست که به شما جفا می‌رساند؟ کسیت که شما را لعنت میکند یا برای شما شایعه سازی و بدهانی میکند؟ آیا همسایه شما چنین رفتاری را با شما دارد؟ شاید دوست شما حرف زنده ای را به شما زده است، یا یکی از اعضای فامیل خودتان پشت سر شما حرفی زده است. تلخ ترین حرف ها را اعضای فامیل که ما را دوست دارند، به ما میزنند. همسر شما چطور؟ یا شاید از همکاران و یا ریاستان رفتار ناخوشایندی را داشته اید. آن را بیاد بیاورید، و از خود بپرسید که

عکس العمل شما نسبت به آن چگونه بود؟ آیا در قبال جفایی که به من شد، ابراز محبت کردم و طلب برکت کردم، یا بدی را با بدی جوابگو شدم؟
آیا جواب های زیر، شباحت به آنچه به زبان آوردید هست (توجه داشته باشید آنچه فکرش را میکنید، در حقیقت به زبان آورده اید):

- "بگذار بگویم با این نظرت میتوانی چکار بکنی"
- "شما فکر میکنید خیلی عاقل تشریف دارید، اما بگذارید بگویم عقل شما بدرد که میخورد"
- "خواهر، میدانی فلان برادر راجع به شما بمن چه گفت؟"
- "راست میگی؟ پس بگذار چیزهایی را هم من راجع به او بهت بگویم"
- "آن خادم کلیسا شخص بسیار مغروری است؛ من جای شما بودم با او صحبت نمیکردم"
- "چه خوب جوابش را گذاشتم کف دستش ها"
(ضمناً اگر چنین حرفهایی بنظر شما بامزه میرسد، شاید به شوخی آنها را به زبان خود راه داده اید. شرارت را نمیتوان در غالب شوخی مجاز پنداشت. این نوعی دیگر از شیطننت بیش نیست)

مانند گناه کاری که عکس العمل های گناه آلود را در خود پرورش داده، شما نیز رفتار خاص گناه آلود خود را نسبت به آنهایی که به شما بد کرده اند، داشته اید.
عکس العمل های گناه آلود، مادر زادی است. پسر من در زمانی که قدرت بیان کافی را نداشت، فحش های ویژه خود را اختراع کرده بود. او به کامیون علاقه زیادی را داشت، و وقتی دوستش باعث رنجیدن او شد، به او رو کرد و گفت: "تو يك کامیون خاكروبه دانی قراضه هستی". او در چنین کاری تنها نیست. بخاطر فشار های اجتماعی، امکان دارد شما نیز فحشی را حس کرده اید که از درون شما در شرف بیرون شدن بوده، ولی پشت دندان چسبیده است (همیشه فحش را به زبان نیآورده اید). تا بحال، گرایش شما چنین بوده و تغییر دادن آن نیز بسیار مشکل بود. حتی در حال حاضر که مسیحی هستید، ممکن است کماکان با ترکیب گذشته زبان خود، تقلا میکنید.
یکی از دوستان من که داور مسابقات تیم های ورزشی کلیسا ها را بعهدہ میگیرد، به من گفت، بارها در زمانی که بازیکنان مرتکب اشتباه میشوند، فحاشی را با گوش خود شنیده است. عادت را به آسانی نمیتوان ترک کرد، اما امکانش وجود دارد. در فصل بعد میپردازیم به چگونگی این امکان.

فصل نهم

چگونه میتوانید زبان خود را مهار کنید

ابتدا لازم است راجع به ماهیت خطرناك و پی آمد گرانباری که لعنت دارد، صحبت کنم، تا اهمیت و انگیزه لازم جهت دریافت راه حل را در دست داشته باشید. همچنین، امیدوارم به فواید بی حد و حسابی که در برکت خدا موجود است، پی ببرید.

آیا میدانید لعنت یعنی چه؟ میدانید برکت یعنی چه؟ وقتی شما لعنت میکنید، در واقع موجب حکم خدا بر علیه آن شخص میشوید. وقتی به شخصی میگویید: "لعنت بر تو" (یا هر عبارتی نظیر به

آن)، شما از خدا میخواهید که آن شخص را برای همیشه به جهنم بیاندازد. به قدری در خودتان نسبت به او تنفر ایجاد کرده اید، که میخواهید تا به ابد در جهنم رنج و عذاب بکشد. این میوه روحی است که شما پذیرای آن بوده اید، و عکس العملی است که در نتیجه آن، ابراز کرده اید. فرقی نیز ندارد، که چنین عکس العملی فقط در فکر شما بوده (حرفی که به خود میزنید)، یا آن را به زبان نیز آورده اید (حرفی که به دیگران میزنید). وقتی میگویید: "دلم میخواهد او را کتک مفصلی بزنم"، روح قاتل و لعن کننده در شما موجود میباشد. توجه داشته باشید که فرقی نمیکند این حرف را در دل خود زده باشید، یا عملاً به جانب دیگری به زبان آورده باشید. لعنت نباید به سادگی از دل و زبان شما خارج بشود؛ خدا ممکن است آن را گوش بدهد. آیا این واقعاً چیزی است که از خدا میخواهید؟ از خدا میخواهید او را برای همیشه به جهنم بفرستد؟ لعن کردن موضوع بسیار جدی میباشد. اگر قدری تحمل کنید و آنچه جهنم است را بخاطر بیاورید، آیا باز همان فکر و منظور را برای او خواهید داشت؟ چنین حرف هایی هیچوقت نباید از دهان يك ایماندار به خدا خارج شود، و با یاری خدا نیز باید از دل و حافظه او محو گردد. یعقوب میفرماید، چقدر دلخراش است، که از همان زبانی که خدا را تمجید میکند، لعنت به جانب برادر یا خواهری سرازیر گردد:

3 یعقوب

9: "با زبان خود خداوند و پدر را متبارک می خوانیم و با همان زبان انسانهایی را که به شباهت خدا آفریده

شده اند، لعن می کنیم."

10: "از یک دهان، هم ستایش بیرون می آید، هم نفرین! ای برادران من، شایسته نیست چنین باشد."

11: "آیا می شود از چشمه ای هم آب شیرین روان باشد، هم آب شور؟"

فقط ایماندار است که میداند جهنم چیست، و آزاد شدن از سلطه شیطان یعنی چه:

2 عبرانیان

14: "از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب

قدرت مرگ یعنی ابلیس را به زیر کشد،"

15: "و آنان را که همه عمر در بندگی ترس مرگ به سر برده اند، آزاد سازد."

نتیجتاً يك ایماندار جز اشخاصی نیست، که بخواهد فردی را به همان جایی که خود از آن نجات یافته، بفرستد. ایمانداران خوب میدانند، اگر بخاطر کاری که مسیح (برای همه) انجام داد نبود، برای همیشه دچار غضب جهنم میشدند. کلام خدا میفرماید:

عبرانیان 10

31: "آری، افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است."

"من کاملاً قبول دارم که فحش و لعنت کردن با آنچه خدا برای من کرده، در تضاد میباشند، ولی نمیدانم چگونه از آن رها شوم. چیست که مرا آزاد میسازد؟"

خداوند عیسی مسیح فرمود که ما باید خود و خواست های خود را رها کرده، و دنبال او برویم. در این فراخوانی دوگانه، اساس همه گونه تغییرات لازم زندگی موجود میباشد. شما با قدرت خود، نمیتوانید در تمام شرایط از فحاشی خود جلوگیری کنید؛ آن غیر ممکن است. اما میتوانید جای آن را با چیز دیگری پر کنید. راه و روش های گناه آلود را نمیتوان به خودی خود به کنار گذاشت. بخاطر عادتی که به آنها شده، نمیتوان از آنها دوری کرد و جایشان را با خلع پر نمود. باید جایشان را با نیکویی پر کنیم. تنها مسیحیان هستند، که چون عیسی مسیح گناه هایشان را دور کرده و نیکویی را جایگزین آن کرده، میتوانند روش گناه آلود قدیم خود را با نیکویی تعویض نمایند (کولسیان فصل 3). بخاطر سکونت روح القدس است، که فقط ایمانداران به عیسی مسیح، توانایی در یافت تغییر عمقی و اساسی را دارند. یک ایماندار حقیقتاً توانایی کسب رضایت خدا را دارد، چون میتواند آنگونه که خدا میخواهد بگردد، و آنچه را که خدا میخواهد انجام دهد. فقط کسی که احیا شده، میتواند راه و روش کلام خدا را جایگزین راه و روش گناه آلود خود نماید. چاره فحاشی را کلام خدا بطور واضح آشکار نموده است:

رومیان 12

14: "برای کسانی که به شما آزار می رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید!"

شما زمانی تغییر میکنید، که بجای فحاشی، برکت بدهید. اما دست کشی از فحاشی، یک کار است، و دادن برکت، کاری دیگر. قبلاً گفته شد که فحاشی (چه در دل خود و چه به جانب اشخاص) زمانی متوقف میشود، که برکت دادن (چه در دل خود و چه به جانب اشخاص) جای آنرا بگیرد.

اما چنین تغییری یک روزه ایجاد نمیگردد. برای تغییر یافتن انضباط لازم است، یعنی آگاهی به آنکه خدا از شما انتظار دارد که برای همه طالب برکت باشید، و آن را نیز بطور دائم انجام دهید. شما زمانی آن تغییر عمقی و اساسی را دریافت کرده اید، که خود را دائماً در حال برکت دادن ببینید. برای دست یابی به این هدف، باید فرصت کافی را بخود بدهید تا خمیر مایه نیکو(کلام خدا) در وجود شما رخنه کند (بقدری آنرا انجام بدهید تا برای شما عادت بشود)، و شامل تمام زندگی شما بگردد. اول تلاش و کوشش دائم در اطاعت از فرمان خدا نسبت به

نیکی‌ی لازم می‌باشد. سپس، با مرور زمان، چنین رفتاری عادت می‌گردد و آن را بی اراده و به خودی خود انجام خواهید داد.

حال ببینیم برکت یعنی چه. اگر صرفاً بگوییم برکت عکس لعنت می‌باشد، گرچه حقیقت دارد، ولی کافی نیست. طالب برکت شدن برای کسی یعنی از خدا خواستن که به او نیکی نماید. نیکی که خدا به انسان میکند، چنان است که او را نجات میدهد، و بعد زندگی او را شامل تغییرات لازم روحانی مینماید. به عبارت دیگر، وقتی برای شخصی طالب برکت می‌شویم، از خدا می‌خواهیم که برعکس آن بدی که به ما کرده، با او به نیکی رفتار نماید. طالب برکت شدن، یعنی برای آنانی که با بدجنسی و کینه توزی با ما رفتار میکنند، دعای خیر نماییم. عیسی مسیح برای آنانی که او را کشتند، دعای خیر کرد:

لوقا 23

34الف: "عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش، زیرا نمی دانند چه می کنند.» "

ممکن است بخود بگویید که عیسی مسیح چون خدا بود توانایی چنین کاری را داشت، اما از آنجایی که خداوند از وجود خود با فرزندانش شریک میشود، استیغاف نیز چنین کاری را کرد:

اعمال 7

60: "سپس زانو زد و به آواز بلند ندا در داد که «خداوندا، این گناه را به پای ایشان مگذار.» این را گفت و بخت."

حال ببینیم آیا به این دعا هایی که برای خیریت آنانی که آزار و اذیت می‌رسانند، جواب داده شده یا نه؟ در پنتکاست (و رویداد های بعدی که در کتاب اعمال رسولان ذکر گردیده) پس از موعظهٔ پطرس، آنهایی که عیسی مسیح برایشان دعا کرده بود:

اعمال 2

37: "چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران، چه کنیم؟»"

پطرس آنها را به جانب عیسی مسیح آورد و تعداد زیادی از آنها آزاد شدند. در جواب به دعای استیغاف، بزرگترین مبلغ مسیحی؛ پولس، به عیسی مسیح ایمان آورد. خداوند در کلامش گفته که از ما می‌خواهد در مقابله با جفا، آنگونه که مسیح رفتار نمود، ما نیز رفتار نماییم:

اول پطرس 2

21: "چه، برای همین فراخوانده شده اید، زیرا مسیح برای شما رنج کشید و سرمشقی گذاشت تا بر آثار

قدمهای وی پا نهید."

22: "او هیچ گناه نکرد، و فریبی بر زبانش یافت نشد."»

23: "چون دشنامش دادند، دشنام پس نداد؛ و آنگاه که رنج کشید، تهدید نکرد، بلکه خود را به دست داور

عادل سپرد."

"اما وقتی جواب بدی را با خوبی بدهم، مردم مرا احمق و جاهل خواهند خواند. البته امکان دارد، ولی چه اهمیتی دارد؟ پولس میگوید:

اول قرنتیان 4

10: "ما به خاطر مسیح جاهلیم، اما شما در مسیح حکیمید! ما ضعیفیم، اما شما قوی هستید، ما خوار و

حقیریم، اما شما محترمید!"

11: "ما تا همین دم گرسنه و تشنه ایم، و جامه هایمان مندرس است. آزار می بینیم و آواره ایم."

12: "با دسترنج خود معاشمان را تأمین می کنیم؛"

13: "وقتی ناسزا می شنویم، با مهربانی پاسخ می دهیم. تا همین دم، ما به تفرقه همه چیز بدل گشته ایم."

بہتر است ما را احمق و نادان بخوانند، تا آنکه واقعاً چنین بوده باشیم. شخصی که خواست و اراده خدا را در این رابطه نادیده بگیرد، نه تنها احمق و جاهل خوانده خواهد شد، بلکه چنین نیز خواهد بود. مسیحیانی که لعن کنندگان را با برکت جواب میدهند، حماقت آنها را افشا میکنند و غروری که از خود نشان میدهند را مردود میخوانند:

امثال 26

4: "احمق را موافق حماقتش جواب مده، مبدا تو نیز مانند او بشوی."

5: "احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبدا خویشتن را حکیم بشمارد."

آیا خوش ندارید که شما را احمق بدانند، وقتی توجه میکنید که نظرشان راجع به پولس نیز چنین بود؟ وقتی مردم شما را بخاطر رفتاری که مانند پدر آسمانی خود دارید احمق میخوانند، غصه چه را دارید؟ عیسی مسیح میفرماید:

متی 5

44: "اما من به شما می گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می رسانند، دعای

خیر کنید،" (1)

45: "تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان باشید. زیرا آفتاب خود را بر بدان و نیکان می تاباند و باران

خود را بر پارسایان و بدکاران می باراند." (2)

در آیه آخر توجه کنید، که خداوند با بارش باران و طلوع آفتاب بر بدان و ظالمان، نیک نامی خود را ابراز میکند. از این رو است، که او می خواهد مسیحیان چون او کامل باشند، و نیکي را بجای بدی ابراز نمایند. پولس در کتاب رومیان میفرماید؛ نیکویی خداوند نسبت به شریران این دنیا، به این خاطر است که ایشان متوجه گناه خود گشته و توبه نمایند:

رومیان 2

4: "یا اینکه مهربانی، شکیبایی و تحمل عظیم او را خوار می شماری و غافلی که مهربانی خدا از آن روست

که تو را به توبه رهنمون شود؟"

محبت خدا آنچنان است، که همیشه عکس العمل متفاوتی را نسبت به بدی که به شما شده، ابراز میکند. وقتی محبت خدا با شما بوده باشد، با شخصی که به شما بدی کرده (و همچنین با خدا)، حرف هایی را میزنید که باعث بنا و رفاه جان او گردد. محبت خدا همیشه تمرکز بر رفاه دیگران دارد:

اول قرنتیان 13

5: "رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی جوید؛ به آسانی خشمگین نمی شود و کینه به دل نمی گیرد؛"

وقتی توجه شما دائماً متمرکز حال و احوال خودتان است، امکان دارد به آسانی وارد منجلاب افسردگی و دلسوزی برای خود بشوید (3). ولی وقتی توجه شما متمرکز حال و احوال دیگران بگردد، برای رفاه ایشان احساس مسئولیت میکنید و برایشان دعا میکنید و برکت میطلبید. رفتار شما نیز در راه ایجاد رحم و شفقت و محبت به ایشان خواهد بود.

بنابر این، تمرکز باید بر شخص دیگر باشد، نه بر خود (بر زخم و آسیب خود، درد و رنج خود، و غیره). این راه ابراز محبت خدا است، و طریق برکت دادن بجای لعنت. فکر شما باید چنان باشد که برای او چکار میتوانید بکنید، و نه آنکه به او چکار میتوانید بکنید. از خود سؤال کنید؛ چه پاسخی را میتوانم بدهم تا بهترین سود را ببرد؟ اگر او شما را مورد آزار و اذیت قرار داده، واضح است که احتیاج به کمک دارد اینطور نیست؟ نگذارید ناگهان احساسات شما برایتان

تعیین تکلیف کنند. تکلیف شما را خدا روشن کرده و روح القدس قوت و قدرت انجام آن را داده. پس اینطور فکر کنید: "من با شخصی روبرو میباشم که از خدا دور است؛ چکار میتوانم برایش بکنم، و یا چه میتوانم به او بگویم، تا او را نزد خدا بیاورم؟" شما بخاطر آسیبی که به شما وارد شده، کاری را نمیتوانید بکنید (تنها خدا است که اختیار لیاقت چنین کاری را دارد)، پس چرا توجه خود را به آن میسپارید؟ آن را به خدا بسپارید چون خدا بهتر از شما میداند چگونه از شما مواظبت کند:

اول پطرس 4

19: "آنان چون هر حساسیتی را از دست داده اند، خویشان را یکسره در هرزگی رها کرده اند، چندان که حریصانه دست به هر ناپاکی می آلاینند."

آنگونه که توجه خدا بر شما است، توجه شما نیز باید بر دیگران باشد. شما خواستید بدانید که چگونه میتوانید جواب بدی را با نیکویی بدهید، و من قسمتی از موضوع را برای شما بازگو نمودم. اصول و قواعد دیگری نیز موجودند، که در طول مطالعه آیات بعدی، مورد بررسی قرار خواهند گرفته و برای شما روشن خواهند شد. اصولاً، سرآغاز و بازسازی زندگی شما را روح القدس در دست دارد، و با اطاعت و اجرای کلام خدا ایجاد میگردد. وقتی کلام خدا را با اشتیاق و انتظار دریافت برکت مطالعه کنید، روح القدس از آن استفاده کرده و کلام را در زندگی شما نمایان خواهد ساخت. شما باید از خواست خدا در زندگی خود اطلاع داشته باشید. این اطلاعات را از طریق شنیدن (یا خواندن) کلام خدا همراه ایمان بدست میآورید. آنگاه چنین آگاهی است که شما را به گناه مجاب میسازد، و به جانب توبه و اصلاح هدایت مینماید. اصلاح شدن نیز، باید با کارآموزی انضباط یافته دنبال باشد، تا رفتار شما بر طبق کلام و خواست خدا بگردد. این روند چهار مرحله تغییر یافتن را میتواند در دوم تیموتاؤس 3:15 تا 17 ملاحظه کنید:

دوم تیموتاؤس 3

15: "و چگونه از کودکی کتب مقدس را دانسته ای که می تواند تو را حکمت آموزد برای نجاتی که از راه

ایمان به مسیح عیسی است."

16: "تمامی کتب مقدس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است،"

17: "تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد."

من قبلاً در همین فصل، از شما خواستم به یاد آورید که چه کسی بر شما آزار و اذیت رسانده است. آیا به یاد آوردید؟ اگر به یاد آورده اید، لازم است که این اقدامات را نیز در دنباله آن انجام دهید:

1. اگر با بد دهانی به او پاسخ دادید، از خدا و از او طلب بخشش کنید.
2. اگر توجه شما متمرکز خودتان بوده، اول از خدا طلب بخشش کنید، و سپس راجع به نیاز های او فکر نمایید. (نیاز های او را به وضوح میتوانید در رفتار و گفتاری که با شما داشته، ببابید، اگر چشم دل شما با واقعیت آشنا بوده باشد).
3. از خدا بخواهید که او را نجات داده و یاری نماید. برای آزادی و رفاه او دعا کنید.
4. در فکر آیاتی از کلام خدا باشید که او را بنا سازد، در راه خدا تشویق نماید، و همدردی با حال وی را ابراز نماید.

وقتی در موقعیت های عصبی و جار و جنجال قرار میگیرید، تنها با تمرکز به نیازهای طرف مقابل است، که امکان کنترل زبان خود را میتوانید در دست خود داشته باشید. لعن کردن و آزار و اذیت رساندن، همیشه خودمحوری و خودخواهی را نشان میدهد، و خواست شیطان را اجرا مینماید. جذب گرداب چنین منجلاهی نشوید. وقتی چنین نبردی را درون دل خود، با پیروزی به انجام رساندید، آنوقت نبرد بیرونی شما نیز بخوبی پیش خواهد رفت. هر دو این نبردها، دست در دست یکدیگر عمل میکنند. شما نباید انتظار داشته باشید که با خودمحوری، زبانتان را بتوانید بگونه ایکه کلام خدا نشان داده، بکار ببرید. زبان شما در جایی است که دلتان وجود دارد. برکت دادن به دیگری، محتاج برکت خواستن (برکت طلبیدن) برای دیگری است. ابتدا خواستار آن از خدا بشوید، و بعد اقدام به اجرای آن کنید. راه کنترل زبان خود را از خدا بیاموزید.

(1) توجه داشته باشید که در متی 5: 44، "دعای خیر" و برکت يك معنی را دارند.
(2) در اینجا میبینیم که با اعمال خود نیست که فرزندان خدا شده ایم، بلکه این واقعیت را ابراز و آشکار مینماییم.

(3) برای اطلاعات بیشتر راجع به افسردگی، به کتاب من: The Christian Counselors Manual

رجوع
فرمایید

فصل دهم شما نمیتوانید تنها بجنگید

قبل از شروع این فصل، لازم میدانم خلاصه آنچه تا بحال گفته ام را مرور نمایم. در آغاز، مطالعه دامنه داری را از رومیان 21:12 کردم:

رومیان 12

21: "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

که خلاصه ای از مجموع آیات 14 تا 20 میباشد. آنچه از مطالعه این آیه بدست آمد، این است که شما مانند همه ایمانداران به مسیح، در صحنه جنگ هستید، و نباید بگذارید دشمن در این جنگ پیروز گردد. در واقع از شما خواسته شده که در تمام نبردهای خود پیروز باشید، و اسیران جنگ را نزد عیسی مسیح بیاورید. ولی چنین کاری را تنها با اجرای نقشه جنگی خدا: " بدی را به نیکویی مغلوب ساز"، میتوانید همزاه با پیروزی به انجام رسانید. دنیایی که در آن زندگی میکنید، این نقشه جنگی نه میشناسد، نه به آن اعتماد ندارد، و نه قبول میکند. و هنگامی که ایمانداران از این نقشه استفاده میکنند، حریفان خود را غافل گیر میکنند؛ این جنگ افزار پنهانی خدا است. بی ایمانان ممکن است به نظریه "جلو بردن گونه دیگر"، با تمسخر نگاه کنند (1)، ولی وقتی شخصاً با آن روبرو میشوند، سردرگم و مبهوت میمانند. این نقشه خدا است برای نبرد پیروزمندانه با شرارت. شما شرارت را باید تنها با نیکویی از میان بردارید. و اگر جداً فکرش را بکنید، در واقع چاره ای جز این را ندارید. فقط دو راه وجود دارد؛ شرارت را با شرارت جواب بدهید یا با نیکویی. شما مجبورید یکی از این دو راه را انتخاب نمایید، و این را همه روزانه با آن مواجه میباشیم. اگر سعی کنید شرارت را با شرارت از بین ببرید، نه فقط آن را از بین نخواهید برد، بلکه آن را گسترش نیز خواهید داد. ضمناً، تصور نکنید که در نتیجه شرارت، نیکی حاصل خواهد شد (رومیان 3 : 8). نیکی از بدی حاصل نميگردد. بدی فقط بدی را ایجاد میسازد، و نیکی فقط نیکی را. این واقعیت را نیز دیدیم که نیکویی ما، بگونه لفظی آغاز میشود (چه شفاهاً، چه در دل)، یعنی به صورت دعا و طالب برکت کردن. يك مسیحی راجع به شخص مورد نظرش، اول با خدا مشورت میکند، و از خدا میخواهد که او را برکت بدهد، و سپس خودش نیز نیکویی را به انجام میرساند.

حال میپردازیم به آیه 15:

رومیان 12

15: "با کسانی که شادمانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید."

در بحثمان پیرامون چیره شدن بر شرارت، نباید از شرارتی که در کلیسا نیز وجود دارد، غافل شویم. برای ریشه کن کردن چنین بارهایی که بر کلیسا سنگینی میکنند و مانع دست و پا گیر آن میشوند، و باعث عدم توانایی مفید و مؤثر ارتش خدا میشوند، لازم است که اعضای کلیسا

رابطه نزدیک را با هم‌دیگر ایجاد کنند. ایمانداران محتاج به یکدیگرند، و نتیجتاً باید به یکدیگر نزدیک بشوند. کلیسا باید دارای ارتشی باشد که سربازان آن نسبت به خصوصیات یکدیگر حساسند. شما نباید تنها به جنگ بروید. اعضای دیگر کلیسای شما، منابع و امکاناتی را دارند که شاید فرق میان پیروزی و شکست شما را داشته باشد. به همین خاطر است که کلام خدا میفرماید: "با کسانی که شادمانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید". در جنگ بر علیه شریر، محتاج به یکدیگر می‌باشیم. هیچ ارتشی فقط از یک سرباز تشکیل نشده. شما باید با سربازان دیگر عیسی مسیح بر صحنه جنگ قدم بگذارید. شما باید با سربازان دیگر بجنگید، و نه تنها همراه ایشان ولی بطور انفرادی. در جنگ با شرارت، باید در محبت به یکدیگر و حمایت از یکدیگر مانند قطره های آب بهم متصل بگردید، تا جریان قدرتمند خدا را به ثمر برسانید. خوشی با خوشحالان، و ماتم با ماتمیان، احتیاج به همدلی و احساس یگانگی با یکدیگر دارد. چنین امکانی تنها در صورتی ایجاد میشود، که اجازه بدهیم مسائل و مشکلات دیگران برای ما حق تقدم بر همه چیز را داشته باشد. این طرز فکری عیسی مسیح است که در فیلیپیان 3:2 تا 11 آن را میبینیم:

فیلیپیان 2

- 3: "هیچ کاری را از سرِ جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید."
- 4: "هیچ یک از شما تنها فکر خود نباشد، بلکه به دیگران نیز بیندیشید."
- 5: "همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت:"
- 6: "او که همذات با خدا بود، از برابری با خدا به نفع خود بهره نجست،"
- 7: "بلکه خود را خالی کرد و ذات غلام پذیرفت، به شباهت آدمیان در آمد."
- 8: "و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید."
- 9: "پس خدا نیز او را به غایت سرافراز کرد و نامی برتر از همه نامها بدو بخشید،"
- 10: "تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین،"
- 11: "و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح «خداوند» است، برای جلال خدای پدر."

عیسی مسیح اجازه داد که توجهش به ما گناه کاران بد بخت متمرکز بگردد (و به همین دلیل نیز اهمیت ندارد که برادر و خواهر شما در چه وضعی قرار دارند)، تا آنکه رفاه ما، حکم بالاتری را بر همه چیز دیگر بدست گیرد. این طرز فکر نیز باید در شما ایجاد گردد (فیلیپیان 2: 5). آنوقت خواهید توانست به دیگران کمک کنید تا با شما بایستند، و آنها را تقویت کنید و از تقویت متقابل آنها نیز بهره مند شوید.

شما نمیتوانید تک و تنها به جنگ بروید، و نیاید تک و تنها به جنگ بروید. راهبه های صومه نشین و ریاضت کشان که خود را از مردم و جامعه بدور میکنند تا بتوانند خود را به خدا نزدیکتر کنند، شکست خورده اند، چون فراموش کرده اند که مخلوقات اجتماعی هستند:

پیدایش 2

18: "و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازیم.»"

یوحنا نیز میگوید:

اول یوحنا 4

20: "اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می نماید اما از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغگوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می بیند، محبت نکند، نمی تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید."

شما باید به سربازانی که همراه شما میجنگند، وابسته باشید. این آیه بطور واضح نشان میدهد که کلیسا یک بدن است. وقتی به شخصی محبت میکنید، در واقع وارد زندگی و خصوصیات شخصی وی شده اید. مسائل و مشکلات او، مسائل و مشکلات شما نیز میشوند. اگر عضوی از کلیسا برای برداشت غده ای به بیمارستان برود، سایر اعضای آن کلیسا نیز با خانواده او همدرد و همراه میگردند. آنها نیز توجه خود را وارد مشکلات طبی و مسائل مالی ایجاد شده، میکنند. چون وارد و شریک در مسائل آن خانواده شده اند، امکان آن را خواهند داشت تا "... ماتم نمایید با ماتمیان". البته منظور آن نیست که صرفاً شریک احساسات ایشان باشند، بلکه بقدری وارد به مسائل و مشکلات ایشان بگردند تا کار مثبتی را نیز انجام رسانند. ممکن است لازم باشد که با صرف وقت و پول به ایشان کمک کرد. " ماتم نمایید با ماتمیان"، معنی بسیار عمیقی را دارد.

با این وجود، این ساده ترین کاری است که میتوان کنید. وقتی خبر میرسد که شخصی به بیمارستان روانه گشته، به سادگی میتوان گروهی را بمنظور دعا جمع کرد. ولی آیا به همان سادگی میتوانید گروهی را بخاطر "خوشی کنید با خوشحالیان"، دور هم جمع آوری کرد؟ منظورم این است، که فرض کنید این شخص بیمار پس از عمل جراحی، صاحب ارث بزرگی میگردد، و در نتیجه، نه فقط تمام مخارج بیمارستان را تقبل میکند، بلکه توانایی کمک به کلیسا و مؤسسات زیادی را نیز بدست میابد. آیا در چنین موقعیتی، رُشک و حسادت، مانع شرکت بعضی

از اعضای کلیسا در جشن سپاسگذاری او، نمیشود؟ چرا نباید همان قدر آسان باشد که با اشخاصی که برکت یافته اند، شکر و شادی نمود؟ ولی همسان شدن با هر دو این موقعیت های مثبت و منفی زندگی، فرمان خدا است، و ما باید خود را در هر دو آنها آزموده نماییم. هنگامی که خود را آنگونه یافتید، که آزادانه با آنانی که سپاسگذارند سپاسگذاری میکنید، و با آنانی که ماتم دارند ماتم میگیرید، خواهید دانست که آنچه خدا در آن مواقع از شما میخواهد رابخوبی آموخته اید.

در انجیل لوقا فصل 15، مثال روشنی از این گونه مسائل را میبینیم. در آنجا عیسی مسیح نشان میدهد که کمتر اشخاصی هستند که مایل و یا توانایی شراکت در شادی دیگران را دارند. وقتی دیگران دارای برکت های فراوانی میشوند، امکان حسادت بیشتر است تا شادی و شکرگذاری. "برادر خشمگین در لوقا 15، نمونه خوبی است از آن است. در فصل 15 لوقا، سه حکایت را میبینیم که هر سه با هم ربط دارند. در این حکایات؛ گوسفند، سکه، و پسر، هر یک گم شده و سپس بازیافته شده اند. منظور هر یک از این حکایات، صرفاً نجات گوسفند و سکه و پسر نیست، هر چند که آن را نیز در این حکایات میبینیم. نکته اصلی در جای دیگری است.

در حکایت اول، گوسفندی گم شده، و چوپان به دنبال آن میگردد. وقتی گوسفند خود را میابد، چوپانان دیگر را جمع کرده و همگی در شادی وی شریک میگرددند. کار صحیحی است و باید چنین کنند. در حکایت بعدی، زنی سکه خود را گم میکند و پس از جستجوی زیاد، سکه خود را پیدا میکند. آنوقت از تمام دوستان زن خود دعوت میکند و با یکدیگر بزن و بکوبی را براه میاندازند. آن نیز کار صحیحی است و باید چنین کنند. و در حکایت سوم، پدری در جستجوی پسرش میباشد و او را میابد. آنوقت میهمانی راه میاندازد و گوساله پرواری را ذبح میکند. کار صحیحی است و باید چنین کنند. ولی در پایان آن، ناگهان با نکته منفی روبرو میشویم. برادر بزرگتر از راه میرسد و وقتی از وقایع با اطلاع میشود، با رنج و گستاخی از صحنه خارج میگردد. او حتی حاضر نمیشود پا به داخل خانه بگذارد. بجای آنکه شکر و نشاط در خود داشته باشد، حرس و خشم را در خود میپروراند. فریسیان نیز اینگونه بودند. عیسی مسیح به دنبال گم شده ها میرفت؛ و آنها گله داشتند که چرا او با گناه کاران آمد و رفت میکند. آنها با فرشتگان در شکر و شادی شریک نمیشدند. متأسفانه مسیحیانی نیز هستند که چنین خصوصیتی را دارند. اما این صحیح نیست، و باید به چنین رفتاری پایان بدهند.

اگر ارتش خدا میخواهد در نبرد های خود پیروز مند باشد، چنین روحیه ای را باید از میان برد. باید اتحاد را از طریق همدلی و همراهی هر سربازی با سرباز دیگر بوجود آورد. ما اول لازم داریم بیاموزیم که چگونه به یکدیگر نیکی نماییم، تا آنکه بتوانیم به آنانی که بر ما جفا میسرانند نیز نیکی کنیم. شما هیچوقت یاد نخواهید گرفت چگونه با نیکی با شریر بجنگید، مگر آنکه اول نیکویی به برادران و خواهران خود را بیاموزید. نیکویی از آنجا سرچشمه میگیرد، که در غم و شادی دیگران سهیم بشوید. همانطوری که قبلاً اشاره کردیم، معنی آن این است که توجه خود را، بجای آنچه بر شما میگذرد (احساس و تمایلات خود)، متمرکز آنچه بر دیگران میگذرد

(احساس و تمایلات و افکار دیگران) بنمایید(2). و ساده ترین جا برای شروع و تمرین چنین کاری، در میان دوستان خود میباشد.

ظرفیت لازم برای شادی کردن و ماتم داشتن با دیگران، صرفاً با خواندن این کتاب به دست نمیآید. امکان ندارد بتوانید وارد زندگی اشخاص بشوید، مگر آنکه اول با ایشان آشنا بشوید. یکی از بزرگترین مسائل میان مسیحیان، کمبود مصاحبت نزدیک با یکدیگر است. اگر آن برادر و خواهر خود را خوب نمیشناسید، چگونه میتوانید در جنگ با او همگام و همراه باشید. باز بر میگردیم به اساس مسئله؛ ما سرمان بقدری مشغول به خودمان است که وقت رسیدگی و اهمیت دادن به مسائل دیگران را نداریم. اگر میخواهید از این فرمان خدا: "مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز"، اطاعت کنید، لازم است که رابطه نزدیکی را با دیگر اعضای کلیسا ایجاد نمایید. با یکدیگر در منازل خود وقت بگذرانید، و خارج از خانه کارهایی را با یکدیگر انجام بدهید. وقتی با منابع و هدایای یکدیگر آشنا نیستید، شریک در جنگ دست بالا را خواهد داشت.

شما چه اندازه با نیازهای مسیحیان دیگر آشنا هستید؟ برای کمک به آنها چکار کرده اید؟ چرا از همین امروز دست بکار نمیشوید؟

(1) البته منظور این نیست که دوباره بر گونه دیگر نیز سیلی بخورید (خداوند از شما نمیخواهد کسی را تشویق به گناه بکنید!)، بلکه به آن وسیله به متهاجم خود فرصت دوباره را بدهید (این بار برای آنکه کار صحیح را انجام رساند). پاسخ دادن با نیکویی، متهاجم را زیر فشار زیادی میگذارد تا رفتارش را بیازماید. خداوند غالباً از آن استفاده کرده تا انسان را به گناه خود مجاب سازد.

(2) برای اطلاعات بیشتر راجع به این موضوع، به فصل 18 این کتاب رجوع فرمایید.

فصل یازدهم

شما جز ارتش خدا میباشید

شما در مقابله با شرارت محتاج به دیگران هستید، و دیگران نیز محتاج به شما هستند. مسیحیان بسیاری که طالب کمک از دیگران نبوده اند، در این جنگ شکست خورده اند.

در مطالعات خود از آیه 15: "خوشی کنید با خوشحالیان و ماتم نمایید با ماتمیان"، دیدیم که اگر بخواهیم بر دشمن تأثیر بگذاریم، لازم است که با هم بایستیم، و این اتحاد از طریق علاقه به هم و آشنایی با ضعف و قوتها یکدیگر بوجود میآید. به عبارت دیگر، وقتی انگشتی آسیب میبیند، تمام بدن اثر آن را دریافت میدارد.

منظور از "ماتم نمایید با ماتمیان" در آیه 15، یعنی "هم احساس" با دیگران هم احساس بشوید. منظور آن نیست که در همدلی با دیگران، خود را در همان وضعیتی قرار بدهید که او در آن واقع شده. همدلی یعنی تحت تأثیر وضعیت دیگری قرار گرفتن، ولی اگر شکست خورده، مسیر

دیگری را به او نشان دادن. اگر به او بگویید: "ناراحت مباش، آنچه در توانایی خود داشته ای بکار برده ای"، کار مثبتی را برایش انجام نکرده اید. اگر شکست خورده است (و با احساس بدی که دارد، اینطور بنظر میرسد)، شما میدانید که تمام آنچه خدا از او میخواهد را انجام نداده است. نتیجتاً، لازم است او را با چاره ای که در کلام خدا وجود دارد، آشنا بسازید. در واقع، هر چه بیشتر وارد مسئله او میشوید (یا آنکه هر چه بیشتر وارد نشاط او میگردید)، بیشتر متوجه آنچه از کلام خدا نیاز به شنیدن دارد، میشوید. همانگونه که در همدلی، مخالفت خود را با آن برادری که میگوید: "دیگر امیدی برایم نمانده" (1) ابراز میکنید، همانگونه نیز باید در همدلی با خواهری که خدا را بخاطر برکت دریافت شده، شکر نمیگوید (تصور میکند که آن را خود بدست آورده است)، مخالفت نمایید. پس از یاد نبرید، که "همدلی" شرط آن میباشد. معنی همدلی صرفاً توافق با دیگری نیست. همدلی در عمق معنی خود، یعنی به حدی در اعماق وضع دیگری وارد میشوید، تا بتوانید جوانبی را که او ندیده ببینید، و علاوه بر این آنقدر به او علاقه داشته باشید، که مخالفت خود را با راهی که در پیش گرفته (خلاف کلام خدا)، ابراز نمایید. این است خلاصه آیه 15: "خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان".

حال میپردازیم به آیه 16:

رومیان 12

16: "برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید."

در این آیه سه مورد وجود دارد، و هر سه مربوط به ایجاد اتحاد در ارتش خدا است. هر کدام از موارد را بطور انفرادی مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

مورد اول: "برای یکدیگر همان فکر داشته باشید.....". معنی این کلام آن نیست که همه باید دقیقاً شبیه به هم فکر کنیم. کلمه "فکر" در کلام خدا صرفاً به روال عقلانی اشاره نمیکند (آنگونه که در زبان امروزه بکار گرفته میشود). اشاره به انسان درونی میکند؛ آن زندگی که درون خود داریم. معنی آن غالباً مشابه با "حالت و رفتار، طرز برخورد" (attitude) میباشد. در این آیه به احتمال زیاد، منظور حالت و رفتار مسیحیان میباشد. به عبارت دیگر؛ شما باید همان حالت و رفتاری را که با خدا دارید، با یکدیگر و سایرین نیز، داشته باشید.

اصولاً، اهداف و خواست های دل شما باید شبیه بهم باشد. شما مانند مسیحیان دیگر، توکل به یک مرجع اطلاعات دارید (کلام خدا)، از یک قوت و قدرت بهرمندهستید (روح القدس)، و یک قصد و منظور را دارید (جلال دادن به خدا). همه یک دشمن را نیز دارید، نتیجتاً باید با یکدیگر یک حالت و رفتار را نیز داشته باشید.

موردی که نباید در ارتش خدا وجود داشته باشد، عدم توافق در صف آراییی و در درجات مختلف ارتش میباشد. دشمن مشترکی را داریم، و باید با او بجنگیم، نه با یکدیگر! آنچه این

قسمت از آیه بیان میکند: "برای یکدیگر همان فکر داشته باشید....."، همین است. نفاق و تسخیر یکی از تاکتیک‌های قدیم دشمن بوده است. کلام خدا ما را با آن هوشیار میکند، و نمیگذارد نقشه او انجام بگیرد. خواست خدا این است که سربازان او دوش به دوش هم در مقابل دشمن بایستند. کش مکش‌هایی که در کلیسا وجود دارند، سربازان مسیح را کم زور و نامؤثر میکند. فرصت و قدرتی را که باید در مقابله با دشمن مصرف کنند را، به اتلاف در پایین آوردن یکدیگر میکنند. زخمی و ناامید از زد و خورد‌های درونی، سربازان مسیح نیم جان به جانب دشمن پیش میروند. تعجبی ندارد که روحیه شان خورد شده؛ تعجبی ندارد همانکه خود را از آسیب دیدن بدور نگاه داشته اند، به آن راضی هستند، و تعجبی ندارد که نشانه‌ای از پیروزی را در خود نمیبینند. دشمن نیست که ایشان را شکست داده، خودشان هستند. آیا میبینید گوش دادن به این فرمان چقدر اهمیت دارد؟ هر يك از اعضای کلیسا باید در رشد یگانگی و اتحاد میان اعضا، فعالیت کنند.

"من چکار میتوانم بکنم؟"

در ابتدا فیلیپیان فصل 2 را مطالعه کنید. در کلیسای فیلیپی نیز دو دستگی ایجاد شده بود (فیلیپیان 4: 1)، و پولس کلیسا را به اتحاد دعوت نمود (فیلیپیان 1: 27 تا 2: 12). خلاصه این آیات این است:

فیلیپیان 2

5: "همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت:"

چه حالت و رفتاری ("فکر") در مسیح بود؟ حالت و رفتاری (attitude) بود که دیگران را مهمتر از خود میدانست، و به رفاه دیگران بیشتر اهمیت میداد تا به رفاه خود. این کاری است که عیسی کرد. بجای آنکه امتیاز و مزایای بهشتی که مال خودش بود را نگاه بدارد، آنها را خار شمرد و جامه انسانی را بتن کرد (مانند يك برده)، و بخاطر دیگران بالای صلیب رفت. رفاه حال من و شما را مقدم بر همه چیز شمرد. به همین خاطر نیز، پدر آسمانی او را سرافراز نمود و نام او را سرور سلامتی خواند.

اگر عضوی در کلیسای شما، هنر موسیقی یا استعداد رهبری را دارد که بیش از شما است، باید او را پیش بیاورید. بجای حسادت و روحیه رقابت، بهتر است او را تشویق کنید جانشین شما بشود. دیگران را مقدم شناختن، یعنی برای دیگران دعای برکات فراوانتر از خود نمودن، و وقتی بدست آوردند، با آنها در شکر و شادی همراهی کردن. امیدوارم توجه کرده اید که چقدر فرمان: "برای یکدیگر همان فکر داشته باشید....." (همساز با یکدیگر زندگی کردن)، اهمیت دارد. این فرمان در صورتی قابل اجرا است، که خواست‌ها و نیازها و رفاه حال اعضای دیگر

کلیسا را مقدم بر خود بدارید. شاید لازم باشد که خود را فروتن کرده و همچون خدمتکاری برای دیگری خدمت کنید:

متی 20

28: "چنانکه پسر انسان نیز نیامد تا خدمتش کنند، بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی به عوض بسیاری بدهد."

مورد دوم : "..... در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با دلیلان مدارا نمایید". کیست که جای اول را در زندگی شما دارد؟ آیا خودتان هستید یا مسیح؟ کیست که جای دوم را دارد؟ خودتان یا دیگران؟ شخص مغرور و بزرگووار، موقعیت و صحنه برجسته را برای خود جویا میشود، و مکان بلندی را برای خود اتخاذ میکند، و نمیداند چطور پایین آمده به کوچکتران از خود کمک نماید. او خود را شمارهٔ یک برآورد میکند (یا آنکه بزودی شمارهٔ یک خواهد شد). در ارتش خدا همه نمیتوانند نقش و مقام فرمانده را داشته باشند. به اعضای زیادی احتیاج است که امور پشتیبانی روزانه جنگ را بعهده بگیرند. اگر تمام اعضای کلیسا، امید و آرزوی مقام رهبری و قدرت و شهرت و امکانات را داشته باشند، آن کلیسا وضعیت مصیبت باری را خواهد داشت. بعکس، هر یک از اعضا باید مایل به گزینش مقام حقیرانه (در کلیسا هیچ کاری حقیرانه نیست) باشند، و به عنوان مثال، درباری کلیسا یا هر کار دیگری را که لازم باشد برای خدمت به عیسی و ارتش او انجام دهند. هیچ خدمتی را در کلیسا حقیر شمارید و همیشه مایل به انجام کار های ساده و عادی باشید.

هر چند که من خوشنوم از آنکه روزانه اعضای بسیاری از کلیسا وارد خدمت به کار خدا میشوند، اما قدری نگران نیز هستم از آنکه اعضا به سادگی وظایف را بعهده میگیرند و مکان های پر اهمیت را سریع پر میکنند. لازم است کلیسا آنهایی را که هدیهٔ رهبری را دارند، به مقام اقتدار دست گذاری کرده و منصوب نماید (باید هوشیاری بیشتری نسبت به وجود خصوصیات رهبری ایجاد شود، و وقتی موجودیت آن به اثبات رسید، تمایل بیشتری نیز به تصدیق آن و منصوب نمودن آن باشد). اما همانقدر نیز لازم است از آنانی که خود را مشغول به کارهایی میکنند که صلاحیت آن را ندارند، جلوگیری شود. هیچ ارتش قدرتمندی، سرباز صفر را نمیگذارد وظایف بالاتری را بعهده بگیرد، حتی اگر لیاقت آن را نیز داشته باشد. اگر کلیسایی، دارای تعداد زیادی از این گونه افراد میباشد، شاید لازم است که افراد بیشتری را دست گذاری کرده و منصوب نماید. ولی اعضای کلیسا نباید به خاطر دستیابی به آن عجل باشند، چون از رهبران کلیسا خواسته شده که در امر دست گذاری عجله نکنند. تمرکز بر اهداف اصلی کلیسا، و تمایل به انجام کارهای ساده و بدور از دیدگاه دیگران (فروتنی)، چنین مسائل دشوار را از میان میبرد.

مورد سوم : "..... خود را دانا بشمارید". اکثر اعضای کلیسا مرتکب چنین خلافی میشوند. بخاطر آنکه دیگران، با نظرشان موافق نبوده اند، یا آنچه انتظارش را داشته اند را انجام نداده اند، خود دست به کار شده و پا به رقابت با کلیسا و رهبران آن میگذارند، و در صدد جذب حمایت اعضای دیگر کلیسا به راه و روش خود میگردند. همچنین مشکلی نیز هست با بعضی از مشاوران کلام خدا، که خارج از پوشش رهبری و اقتدار کلیسا، دکان "مشاورت روحانی" را در دفاتر خصوصی ایجاد میسازند. ایشان تمایل به اطاعت و همکاری با دیگر سربازان مسیح را در زیر پوشش مقتدرانه کلیسای عیسی مسیح ندارند. درست است که کلیسا آنچه که باید باشد نیست، و غالباً در شناخت و تصدیق جنبش ها و حرکت های ایجاد شده از جانب روح القدس، کند و کاهل بوده است، اما امور روحانی را بدست خود گرفتن و مسیری سوای کلیسا را پیش کشیدن مشکلی را حل نمیکند. بعکس، بدن عیسی را ضعیفتر از آنچه هست میکند. گروهی از سربازان ارتش را تصور کنید که از خدمت خود فرار کرده، و بصورت انفرادی به جنگ با دشمن بر آمده باشند. امکان بیشتری را دارد که در جهت مخالف با سربازان ارتش عیسی بجنگند، تا آنکه در جهت موافق با آن. شما باید تمام اعضای کلیسا را قبول بدارید. آنها میتوانند به شما کمک کنند (به ایشان احتیاج خواهید داشت)، و شما نیز میتوانید به آنها کمک کنید (آنها به شما احتیاج خواهند داشت). شما نباید تنها قدم بردارید. شما باید به اعضا کلیسا گوش بدهید (خصوصاً احترام آنها را که مقام رهبری و مراقبت جانهای شما را دارند)، و با آنها همکاری نمایید.

عبرانیان 13

17: "از رهبران خود اطاعت کنید و تسلیم آنها باشید؛ زیرا ایشان بر جانهای شما دیده بانی می کنند و باید حساب بدهند. پس بگذارید کار خود را با شادمانی انجام دهند نه با آه و ناله، زیرا این به نفع شما خواهد بود."

آفتاب تنها بر عقاید شما طلوع و غروب نمیکند! مگر شما همه جواب ها را دارید؟ البته آنها نیز همه جواب ها را ندارند. ولی آنها مقداری از جواب ها را دارند، همان گونه که شما مقداری از آنها را دارید، و نباید آن را نادیده بگیرید.

"ولی به حرف های من گوش نمیدهند."

شاید اینطور باشد، ولی دلیل دیگر ممکن است آن باشد که شما به حرف های آنها گوش نداده اید. آیا در تکبر خود را دانا میشمارید؟ شروع به گوش دادن بیشتری بکنید، و احتمالاً متوجه خواهید شد که بیشتر به حرف های شما نیز گوش داده میشود.

نوع دیگری از مسئله "..... خود را دانا شمارید"، مربوط به روابط زناشویی نیز میباشد. بخاطر غروری که در زن یا شوهر یا هر دو موجود میباشد، مسائل ایجاد شده به اوج خود میرسند، و طرفین ازدواج را گیج و مبهوت مینمایند، چون حاضر نمیشوند حرف کسی را گوش کنند. آموزش پذیر نیستند. میگویند:

"من میدانم که وضعیت خوبی را ندارم، ولی کیست که وضع او درست باشد. هیچ کس راه بهتری از من را ندارد."

وقتی غرور آدمی چشمانش را کور میکند، حتی يك مسیحی نیز میتواند خود را قانع کند که چنین حرفی حقیقت دارد. البته حقیقت ندارد. کشیشان و خادمین بسیاری هستند که توانایی کمک به شما را دارند، در صورتی که به ایشان اجازه آن را بدهید که به شما کمک کنند. تو ای چشم، به گوش احتیاج داری، و تو ای دست، به پا نیازمندی. این را هیچ وقت فراموش نکنید! سربازان ارتش محتاج به یکدیگرند، و شخصی که در اثر غرور کور گشته تنها در مخالفت با آن بر میخیزد. غرور خود را به خدا اعتراف کرده و توبه کنید، و از کشیش کلیسا نیز بخواهید تا شما را یاری نماید. نگذارید لحظه ای به تأخیر بیافتد. شما هیچوقت نخواهید توانست بر شرارت دیگران غلبه کنید، مگر آنکه اول بر شرارت خود غلبه نمایید.

(1) برای اطلاعات بیشتر راجع به "همدلی و مخالفت با راه پیش گرفته"، به کتاب من: *What About Nouthetic Counseling* رجوع فرمایید.

فصل دوازدهم هیچ استثنایی وجود ندارد

بله، این حقیقت دارد. وقتی آیه 17 را میخوانید، میبینید که هیچ استثنایی وجود ندارد:

رومیان 12

17: "به هیچ کس به سزای بدی؛ بدی نکنید. دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به جای آورید."

این آیه شامل قاعده مطلق است (هیچکس)، و قید و شرطی را ندارد. قواعد مطلق، اجازه ای به گزینش نیازهای خود را نمیدهند، و به همین خاطر نادرند. معمولاً احکام خدا به همه گروه و دسته از مواردی که پیش میآیند مربوط میشوند، ولی در خصوص قواعد مطلق اینطور نیست و مربوط به مورد خاصی هستند. در اینجا یکی از دو مورد قواعد مطلق که در فصل دوازدهم کتاب رومیان موجود است را میبینیم (و دیگری در آیه 19: "ای عزیزان، خود انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که «خداوند می گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد»". احکام مطلق بسیار مفیدند، چون احتیاجی نیست برآورد نمایم که قاعده آن مربوط میباشد یا نمیشد. قواعد مطلق همیشه مربوط میباشند. شما ملزمید آنرا با همه اشخاصی که تماس پیدا میکنید اجرا نمایید. هرگز مورد و یا دلیلی پیش نخواهد آمد

که با شخصی ("هیچکس") استثنا قائل شوید. کلام میفرماید: "هیچکس را بعوض بدی بدی مرسانید ..."

قواعد مطلق یار ما هستند، چون واضح هستند و سرگشتگی را به حداقل میرسانند. اگر توانایی پذیرفتن آنها را داشته باشید، میتوانید برکت بزرگی برای شما بشوند. تنها لازم است که بخود بگویید: "من باید با این قاعده مطلق زندگی کنم"، و سپس آنرا انجام دهید. حال زمینه لازم را برای بررسی این حکم فراهم خواهیم ست.

در این کتاب، سعی و کوشش ما در این بوده تا چگونگی غلبه بر شرارت (از دیگران) را کشف نماییم. راهنمای اصولی آن، بطوری که در کلام خدا دیده ایم، این است که بدی را فقط با نیکویی میتوان مغلوب ساخت. آنانی را که به ما لعن میکنند و جفا میرسانند را باید برکت بدهیم، و نه آنکه مقابله با مثل نماییم. طبیعت ما؛ آنچه از تولد با ما بوده، ما را وادار به رفتاری متقابل مینماید، و حال که به عیسی مسیح ایمان آورده ایم نیز، بر طبق عادت گذشته خود مقابله با مثل مینماییم. اما گرایشهای طبیعی و عکس العمل هایی که به آن عادت شده را میتوان و باید از میان برد، و جایشان را با چاره ای که در کلام خدا موجود میباشد، از طریق تمرین انضباط یافته، و قدرت روح القدس، پر نماییم. یک راه شروع به اجرای این دستورالعمل، قبول کردن کمک و راهنمایی دیگر سربازان ارتش خدا است. ما باید قبول کنیم که نمیتوانیم به تنهایی بجنگیم و در نبرد پیروز نیز بشویم. احتیاج به تلاش جمعی دارد.

مسیحیانی هستند که در برابر شرارت عاناً حاضر به جوابند. آمانند ماری که لگد شده باشد، پرخاش میکنند و نیش خود را به جای حساس فرو میآورند. اما کلامی که مطالعه میکنیم، چنین احساس و رفتاری را منع میکند: "هیچکس را بعوض بدی بدی مرسانید". به عبارت دیگر، شما نمیتوانید معامله به مثل بنمایید. شما نمیتوانید اجازه بدهید احساسات شما مشوش گشته و رفتار شما را در دست بگیرد.

راه منحرفی هست که میگوید: "من تلافی خواهم کرد"، یا "حسابش را کف دستش خواهم گذاشت". اما خدا چنین حقی را به شما نداده است. او حساب را تصفیه میکند. شما نه حق چنین کاری را دارید، و نه توانایی انجام آن را دارید. (این موضوع را مجدداً در آیه 19 مطالعه خواهیم نمود). خدا شما را از چنین کاری منع کرده.

"یعنی هیچ وقت نمیتوانم حساب کسی که بمن بدی کرده را بدهم؟ باید شرایط خاصی باشد تا بتوانم چنان کنم و اگر نه، جانم در خطر خواهد افتاد؟"

خیر! هیچ وقت نمیتوانید با کسی معامله با مثل نمایید. حساب شما با اجرای کلام خدا تصفیه میگردد، و نه از راهی که خود انتخاب میکنید.

شما از بچگی معامله با مثل کرده اید ("آخه او اول موی مرا کشید"). این طرز فکری بچه گانه است (اینقدر موی او در دست من؛ آنقدر موی من در دست او)، اما در بچگی باقی نمیماند. در بزرگسالان ادامه میآید اما شکل زیرکانه و نا محسوسی را بخود میگیرد. آن را در نظام کسب و

کار مشاهده میکنیم، در رفتار همسایه ها با یکدیگر مشاهده میکنیم، و غیره. شما نیز شاید طالب مشت پُری از موی کسی را دارید. اما اگر مسیحی واقعی بوده باشید، میدانید که چنین احساس و افکاری را خدا قبول نمیکند.

ما همگی مرتکب چنین اشتباهاتی شده ایم، و شاید روزهای بسیاری را مشغول طرح و برنامه ریزی برای جواب دادن دندان شکن به آنانی که بما جفا رسانده اند سپری کرده ایم. من راجع به شخصی شنیدم که کمک هزینه زن و بچه خود را که طلاق داده بود، ماهیانه با سکه های پنج سنتی میپرداخت. هر ماه فرقون بزرگی را پر از سکه های پنج سنتی میکرد و آنرا برده و پای درب منزل زن سابق خود خالی مینمود! بدون شك، این کارش رضایت منحرفی را به او میداد. تصور کنید این مرد برای انجام چنین کاری چقدر تلاش و کوشش بخرج میداد!

حال آنکه محبت "خشم نمی گیرد و سؤزن ندارد":

اول قرتتبان 13

5: "رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی جوید؛ به آسانی خشمگین نمی شود و کینه به دل نمی گیرد؛"

و شما باید دشمن خود را چنان محبت کنید که در جواب شرارت او، به او نیکویی کنید. کی خواهیم توانست چنین کاری را بکنیم؟ چگونه میتوانیم چنین فرقی را در خود ایجاد نماییم؟

"من میخواهم با آنچه هستم فرق کنم، ولی هر وقت موقع اجرای چنین تصمیمی میرسد، ناتوانی جلودار من میشود. چطور میتوانم این حکم خدا را به مرحله اجرا بگذارم؟"

قسمت دوم آیه 17 جواب سؤال شما را میدهد:

رومیان 12

17ب: "..... دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به جای آورید."

اگر میخواهید بر گرایش و عادات گناه آلود قدیم خود غلبه نمایید، باید برنامه انجام کارهای نیک را قبلاً برای خود طرح نمایید. راه دیگری وجود ندارد، و راه بهتری نیز وجود ندارد. اکثر ایمانداران در این راه شکست میخورند چون آن را میخواهند، ولی برنامه ای برای انجام آن در دست ندارند. آنوقت تعجب میکنند چرا شکست خورده اند.

عادات و گرایش های گناه آلود قبل بر شما چیره خواهند شد، مگر قبلاً وقت کافی جهت برنامه ریزی کار های نیکو بنمایید. برنامه شما باید شامل دو قسمت باشد:

1. دقیقاً چکار خواهید کرد؟
2. چگونه آنرا انجام خواهید داد؟

توجه داشته باشید که عادات قدیم را مشکل میتوان تغییر داد. انگیزه های لحظه ای شما و عکس العمل هایی که بر اثاث احساسات شما هستند را خدا قبول نمیکند. هنگامی که متکی به انگیزه درونی خود میشوید، رفتارتان را بدست عادت خود سپرده اید، و این دقیقاً همان است که میخواهید بر آن غالب بشوید.

باید عمداً برنامه و تدارک لازم را جهت رفتاری متفاوت با گذشته فراهم کنید، تا بتوانید در شروع اطاعت از کلام خدا قلم بردارید. این گونه برنامه ریزی ها را نمیتوان، به زمانی که نیاز به آن شد، موکول کرد. برنامه نبرد را نمیتوان در اثنای جنگ طرح ریزی نمود، بلکه با آرامش و وقت کافی است که میتوان پیشبینی همه مسائل را نمود و برای آنها نقشه کشید. وقتی به صورت شما ضربه وارد شده و دنده هایتان لگد خورده (لفظی یا جسمی)، خشم و دردی که حاصل از آن است، بسادگی میتوانند دستور العمل رفتار شما را فراهم سازند، مگر آنکه از قبل برنامه و تدارک لازم را داده باشید.

کلام خدا با عکس العملی که بر مبنای احساسات بوده باشد مخالف است، چون میداند که ما را در راه نادرستی هدایت خواهد کرد. بجای آن، از شما میخواهد مانند فرمانده ارتشی که در پشت جبهه حرکات متقابل را قبل از حمله دشمن طرح ریزی میکند، شما نیز وقت و تلاش کافی را برای طرح نقشه نبرد آینده خود بنمایید. ("اگر با من چنین کرد، من نیز چنان (نیکویی لازم) خواهم کرد"). شما نباید وارد صحنه نبرد بشوید، مگر آنکه قبلاً برای خود مشخص کرده باشید که در موقعی که دچار آزار و اذیت میشوید، چکار خواهید کرد و چه پاسخی را خواهید داد. حال بگذارید از شما بپرسم، آیا هیچوقت شده (بگویم بمدت یک ساعت)، مشغول چنین برنامه ریزی بوده باشید؟ و اگر نبوده اید، آنرا لازم میبینید؟ فرض کنید در معامله ای، شخصی سر شما کلاه گذاشت، آیا میدانید چگونه به او پاسخ بدهید؟ هیچگاه به این مسئله فکر کرده اید؟ و اگر نکرده اید، آنرا لازم میبینید؟ فرض کنید شخصی پشت سر شما شایعه پراکنی کرد. در این مورد چکار خواهید کرد؟ آیا میدانید چگونه به آن پاسخ بدهید؟ و اگر نمیدانید، آنرا لازم میبینید؟ وقت کافی برای پیشبینی و برنامه ریزی رفتار متقابل خود فراهم بسازید. شاید این کلید کاربرد اصلی این آیه میباشد. اول از خود بپرسید، موقعیت هایی را که در هفته آینده احتمالاً با آن مواجه خواهم شد، و قبلاً بگونه ای مخالف با کلام خدا رفتار نموده ام، کدامند. فهرستی از آنها را در زیر ایجاد کنید:

اول - موقعیت هایی را که در هفته آینده احتمالاً با آن مواجه خواهم شد را یادداشت کنید:

2.

3.

4.

دوم - رفتار نیکی که متقابلاً میتوانید (در هر مورد) انجام دهید را یادداشت کنید(1):

1.

2.

3.

4.

(نمونه این برگه را از کشیش کلیسا دریافت کنید)

راجع به هر يك از رفتارهای متقابلی که برای خود تنظیم کرده اید، با کشیش، همسر، و یا والدین خود مشورت نمایید. آنها امکان کمک زیادی را بشما دارند. در شروع کار، ممکن است عقاید خوب و مناسبی بنظر شما (و یا دیگران) نرسد. ولی در نوشتن هر رفتاری، هر چند ایده آل نباشد، کوتاهی نکنید. آن مقدمه ای خواهد بود برای تنظیم مجدد. برنامه های ایده آل، معمولاً محتاج وقت و تلاش کافی میباشند (2). (فکر آنها بکنید که قبلاً وقتی میخواستید جواب دندان شکنی را بدهید، چه قدر وقت و تلاش بخرج میدادید. مردی را که فرقون پر از سکه های پنج سنتی را آماده میکرد را بیاد بیاورید).

سوم - اطمینان حاصل نمایید که تصمیمات گرفته شده بر طبق کلام خدا میباشند. اگر برنامه ای مطابق با اصولی از کلام خدا نمیباشد، آنرا حذف کنید. هیچ رفتاری را که بر مبنی اصول کلام خدا نباشد، نپذیرید. به تلاش و کوشش خود ادامه دهید تا این مورد حتمی گردد. شما نمیخواهید عادت بدی را جایگزین عادات بد دیگری نمایید. نکته حیاتی نیز وجود دارد که مربوط به همه رفتارها میباشند، و من در زمانی که به آیه 20 رسیدیم از آن صحبت خواهم کرد. اما هم اکنون، کاری را که در این قسمت به شما محول شده، انجام دهید.

(1) این برنامه ها را با مداد بنویسید، چون امکان دارد پس از خواندن بیشتر از این کتاب، لازم بدارید آنها را تغییر دهید.

(2) برنامه ریزی یعنی فکر و تعمق در مورد همه امکانات و فکر و ارزیابی دوباره آنها، تا که بهترین راه مورد انتخاب واقع گردد. مسیحیان اصول کلام خدا را با دعا مورد مطالعه قرار میدهند، تا اطمینان حاصل نمایند که کدام اصل در خصوص ایشان صدق مینماید. سپس، در چگونگی عملکرد آن در فکر مینشینند.

فصل سیزدهم

برنامه را با معیار عالی و دلپسند تهیه نمائید

بسیاری از مسیحیان وقت و تلاش کافی را صرف برنامه ریزی کارهای نیکو ("تدارك کارهای نیکو") نمیکنند، و ترجیه میدهند که تحت تأثیر روی دادها به وجد در آیند تا نیکی کنند، یا بگونه ای بجانب نیکویی هدایت بشوند (1). اینجا است که فرق بزرگی میان وضع موجود و کلام خدا وجود دارد. راه ساده و سریعی در کسب روحانیت وجود ندارد. برای روح القدس صد ها سال طول نکشید کتابی را تولید نماید تا مثلاً، ایمانداران رأس ساعت 8 و 30 دقیقه بامداد روز دوشنبه، بطور ناگهانی روحانی بشوند. تنها راه عوض شدن ایمانداران، مطالعه کلام خدا است، همراه با دعا، و داشتن استقامت و سماجت در اجرای آن. کلامی را که در حال مطالعه آن میباشیم، میفرماید:

12 رومیان

17: "به هیچ کس به سزای بدی؛ بدی نکنید. دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به جای آورید."

این آیه ما را از عکس العمل آنی که عموماً وابسته به احساسات میباشد بر حذر میدارد. آنانی که رفتارشان کلاً وابسته به احساساتشان میباشد، مشکل خواهند توانست این نصیحت را اجرا نمایند، ولی بهر حال و به ناچار مجبورند خود را تسلیم آن بنمایند. برای هیچ يك از ما ایمانداران، چنین کاری ساده نیست، چون با تلاش و کوشش انجام میگیرد. ولی وقتی مایل به اجرای کلام خدا میشویم، روح القدس انگیزه و کمک لازم را برای ما فراهم میسازد:

2 فیلیپیان

13: "زیرا خداست که با عمل نیرومند خود، هم تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می سازد، در شما پدید می آورد."

آیه رومیان 12 : 17، میفرماید: "..... تدارك کارهای نیکو ببینید"، اما نمیگوید عیناً چه باید کرد.

"من هم میدانم چکار کنم و از کجا باید شروع کنم؟"

اگر نمیدانید چکار باید بکنید، لازم است وقت و تلاش کافی در جهت کشف آن بکار ببرید؛ کلام خدا را در دعا مطالعه نمایید و به آنچه لازم است بیاندیشید. قلم و کاغذ را بدست بگیرید و افکار خود را در جهت آنچه کلام خدا به شما فاش میسازد متمرکز کنید، و هر چه بنظر شما میرسد را بنویسید. برنامه ریزی محتاج به کار برد مغز دارد، و نباید بگذارید رفتارتان صرفاً بر مبنای احساسات شما استوار باشد. اکثر کسانی که جواب بدی را با بدی میدهند، رفتارشان بر اساس

احساساتشان بنا شده است. باید بر چنین عادت‌ها غلبه کرد. البته در ابتدا آسان نخواهد بود، و برنامه ریزی خوب احتیاج به خلاقیت دارد. در ابتدا لازم است مغزتان را خوب بکار ببرید. کلام خدا صورتی از آنچه دقیقاً باید انجام بدهید را فراهم نساخته و آن مربوط به شخص شما است، و در ابتدا باید آنرا خود شخصاً تهیه نمایید. اصول عمومی کلام خدا را باید تبدیل به برنامه های دقیق و عملی، که مناسب با موقعیتهای خاص میباشند، بنمایید.

آنانی که به شما بدی کرده اند را بخاطر بی‌آورد (چه کسانی هستند و خصوصیاتشان چیست). آن بدی که به شما کردند چه بود؟ آیا امکان دارد که دوباره به شما بدی کنند؟ حال فکر کنید خدا از شما میخواهد در برابر بدی ایشان چگونه رفتار نمایید. (اگر عکس العمل شما مطابق با خواست خدا نبوده، لازم است در پیشگاه خدا توبه کنید، و سپس سریعاً نزد او رفته و از او طلب بخشش بنمایید، اگر تا بحال چنین کاری را نکرده اید).

همانطوری که قبلاً گفتم، برنامه ریزی در ابتدا وقت و تلاش زیادی را میگیرد، اما وقت و تلاشی است که نیکو صرف شده است. اجرای برنامه نیز ممکن است وقت زیادی را لازم داشته باشد. آن مردی که فرقون را پر از سکه های پنج سنتی کرده بود، احتمالاً وقت زیادی را صرف برنامه ریزی و اجرای آن نیز کرده بود. من فکر میکنم ماهیانه بیش از پنج ساعت صرف انجام این برنامه کرده بود. آیا شما پنج دقیقه را صرف آنکه چگونه جواب بدی را خواهید داد، کرده اید؟

اول تسالونیکیان 5

15: "زنهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائماً با یکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی

بکوشید."

در این آیه خداوند بما دستور داده که: "در پی نیکویی بکوشید". اینجا نیز نظریه تلاش و کوشش را مشاهده میکنیم. شما باید بطور سخت و مداوم در جستجوی جواب آنچه نیکوست باشید. شاید لازم باشد که برنامه تنظیم شده را چند بار تغییر بدهید، و نقش آن را نیز اول برای خود اجرا کنید. بخاطر آنکه کار را بخوبی انجام بدهید، وقت و تلاش کافی لازم است. محبت همیشه شامل فداکاری بوده است.

ولی مورد مهم دیگری نیز در آیه رومیان 12 : 17 وجود دارد: "..... پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو ببینید". معنی تحت اللفظی کلمه یونانی "نیکو"، آنچه عالی است یا دلپسند است. نوع برنامه ریزی که نظر این آیه میباشد، برنامه ایست که با معیار عالی و دلپسند تهیه شده باشد. همچنین در اجرای برنامه نیز، باید دقت کنید که منظور و نیت آنچه میکنید (رضامندی خدا)، از نظر شما خارج نگردد. وقتی چشم خود را از منظور و هدف آنچه میکنید بر دارید، بهترین برنامه ها را نقش بر آب خواهید نمود.

ضمناً، اطمینان حاصل نمایید از آن کار که انجام می‌دهید و راه انجام آن، مورد تأیید کشیش و دیگر خادمین کلیسا قرار گرفته باشد. چنین برنامه ریزی، مانند برنامه ریزی که برای میهمانی‌های خود، عروسی‌ها، و جلسات پر اهمیت دیگر انجام می‌دهیم، از قبل بخوبی طرح ریزی شده باشند. کمتر کاری را می‌توان در اثنا وقت عالی و دلپسند به ثمر رساند، حتی اگر کار صحیحی نیز بوده باشد.

"آیا معیار کاری که می‌کنیم، بر مبنی نظر مردم باید باشد؟"

منظورتان چیست؟

"این آیه می‌گوید: "..... پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو ببینید". این بنظر من جلب رضایت مردم است".

فرق بزرگی است میان معیار عالی و دلپسندی که در انسان وجود دارد، و آنچه خدا عالی و دلپسند می‌شمارد (بقدری که حتی بی ایمانان تصدیق می‌کنند که ارزش آن به مراتب بیشتر است). آنچه مورد توجه این آیه می‌باشد، تأثیری است که جواب شما بر روی مردم می‌گذارد. خدا نمی‌خواهد جواب نیکوی شما بصورت سرهم بندی شده و قلابی باشد. منظور از "تدارک" دیدن این است که از عکس العمل‌های پست و بی ارزش جلوگیری نمایید. معیاری که بکار می‌برید، باید مطابق با کلام خدا باشد.

حال کاغذ و مداد و کتاب مقدس و آیه یاب(2) خود را جمع کرده و شروع به کار بکنید. فهرستی از جواب‌های نیکوی خود را به بدی‌های دیگران فراهم سازید (چکار خواهید کرد و چگونه آنرا انجام خواهید داد)، و تا زمانی که آنرا تکمیل نکرده اید از آن دست بردارید. سپس آنرا با رهبران کلیسا در میان بگذارید، تا اطمینان حاصل شود که برنامه‌های شما معیار عالی و دلپسندی را در بر دارد. فقط در برآورد چنین شرایطی است، که خواهید دانست چکار باید بکنید، و وقتی حملات دشمن شروع شدند، عکس العمل‌های شما طبیعتاً ثمره نیکو و مؤثری را خواهند داشت. برنامه عکس العمل‌های نیکوی خود را با معیار عالی و دلپسند تهیه نمایید.

(1) کلمه "هدایت" را در رابطه با روح القدس، فقط دو بار در کلام خدا میبینیم (در رومیان 8 : 14 و غلاطیان 5 : 18). هیچ يك از این آیات مربوط به هدایت شدن نمیباشند. در هر دو این آیات، پولس صحبت از هدایت روح القدس (توانا ساختن) میکند، تا مسیحیان بتوانند راه نیکو را طی کنند. این راهها نیز در کلام خدا مشخص میباشند. استفاده از کلمه "هدایت"، بعنوان احساسی که ایماننداری را وادار به اختیار کردن راه بخصوصی مینماید، با کلام خدا مغایرت دارد.

(2) اگر با استفاده از آیه یاب آشنا نیستید، از کشیش کلیسا کمک بگیرید.

فصل چهاردهم جنگ کنید - صلح کنید

12 رومیان

18: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید."

این قسمت دیگری است از دستور جنگی شما. همانطور که از شما خواسته شده بر علیه شرارت بجنگید و آنرا شکست بدهید، از شما خواسته شده که در برقراری صلح نیز پیروز شوید. اما توجه داشته باشید که پیروزی در جنگ، و ایجاد صلح، دو کار متفاوتی میباشند. در این آیه، خدا بما فرمان داده در برقراری صلح نیز پیروز گردیم ("اگر اکان دارد").

آنچه در قسمت اول این آیه مشاهده میکنیم، حقیقت محضی را عنوان میکند. این آیه امر مطلق نیست. خداوند کاملاً واقع بینانه است و میداند که فرقی نمیکند چه قدر سعی و کوشش کنید، در این امر امکان دارد شکست بخورید. دلیل آنکه در خصوص مواردی امر قطعی صادر میکند، و در خصوص موارد دیگر امری شرطی، بخاطر آن است که مسئولیت های مختلفی در کار میباشند. آنچه شما مسئول به آن هستید؛ خدا آنرا لازم میدارد. در خصوص مواردی که شما مسئول نصف جریان کار هستید، خدا شما را مسئول نصف آن میدارد. انتظار نمیرود شما مسئولیت دیگری را بعهده بگیرید. به عبارت دیگر، راهی نیست که بتوانید دیگری را وادار به مصالحه با خود بنمایید، اگر خواهان آن نباشد.

شما همیشه میتوانید در جنگ با شریر پیروزمند باشید؛ این بستگی به شما دارد. شما همیشه میتوانید به صلح درونی فایز آید؛ این نیز به شما بستگی دارد. ولی شما نمیتوانید همیشه با دشمن شکست خورده خود مصالحه نمایید. این بستگی به او نیز دارد.

البته هدف شما مصالحه میباشد. صرفاً شکست دادن دشمن کافی نیست. شما باید نظر خود را ماورای جنگ، و به رابطهٔ مسالمت آمیزی که پس از تسلیم دشمن باید ایجاد کنید، تمرکز نمایید. گهگاهی، و شاید بیش از آنکه انتظارش را داشته باشید، این امکان ایجاد خواهد شد (بله، حتی با مادر زنتان!). اگر تمرکز فکری شما بر دشمنان باشد و اگر علاقه و توجه شما نیز به رفاه حال او بوده باشد، احتمالاً امکان ایجاد مصالحه نیز بیشتر خواهد بود. کشور های آلمان و ژاپن پس از آنکه در جنگ جهانی دوم از آمریکا شکست خوردند، تبدیل به دوستان آمریکا شدند. این دوستی تنها از طریق تلاش گسترده ای بوقوع پیوست. همینطور در رابطه با شما، صلح به سادگی بدست نخواهد آمد.

عبرانیان 12

14: "سخت بکوشید که با همهٔ مردم در صلح و صفا به سر برید و مقدّس باشید، زیرا بدون قدّوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید."

خداوند از شما میخواهد "سخت بکوشید که با همهٔ مردم در صلح و صفا به سر برید". این هدف شما است و در بدست آوردن آن صمیمانه بکوشید. نتیجتاً، دو مورد را حتمی بدانید، اگر توجه شما ماورای صحنهٔ جنگ و ماورای مذاکرات تسلیم و بازسازی شخص گناه کار نبوده باشد، و به سوی ایجاد صلح تمرکز نداشته باشد، جویای آن نخواهید شد. پس شما باید از آغاز، چنین هدفی را برای خود تعیین کنید و در طول اجرای برنامه، با سرسختی در پی آن بکوشید. در واقع وقتی هدف برنامهٔ جنگی شما ایجاد صلح و روابط برادرانه بوده باشد، چنین هدفی تأثیر بر نحوهٔ اجرای جنگ نیز خواهد نمود. بطور مثال، در جنگین مواظب خواهید بود که ویرانی غیر ضروری ایجاد نگردد، چون ایجاد صلح را همانقدر مشکل تر خواهد نمود. علاوه بر این، نقشهٔ جنگی شما بر مبنی کلام خدا تنظیم شده، تا شخص گناه کار به ارجعیت راه خدا پی ببرد و به عیسی مسیح که بنیان گذار این راه میباشد، ایمان آورد. صلحی که دل گناه کار را نسبت به گناه خود و نیکنامی خدا مجاب میسازد، تنها صلحی است که پایدار میباشد، و آن هدف جنگی شما است. مسیحیانی معتقدند که همیشه لازم نیست که صلح برقرار باشد. فکر میکنند اگر خود را با دشمن شاخ بشاخ نیافته اند و یا اختلافی را با او آشکار نکرده اند، "غیر روحانی" یا "سازش گر" شده اند. بطور مثال، کلام خدا شیخ کلیسا را موظف میداند که رابطهٔ خوبی را با آنانی که خارج از کلیسا میباشند، داشته باشد:

اول تیموتاؤس 3

7: "و باید در میان مردمان بیرون نیز نیکنام باشد تا به رسوایی و دام ابلیس گرفتار نیاید."

اگر چنین وظیفه ای را رهبر ارتش بعهدہ دارد، و رفتار او نمونه ای است برای آنانی که زیر نظر او میباشند، این رفتاری است که همهٔ افراد کلیسا نیز باید بعهدہ بگیرند. نتیجتاً بوضوح میبینیم که وظیفهٔ سرباز ارتش مسیح، نه تنها جنگ با شریر است، بلکه "صلح کنندگان" نیز باید باشند:

متی 5

9: "خوشا به حال صلحجویان، زیرا آنان فرزندان خدا خوانده خواهند شد."

رومان 12

18: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید."

در خصوص ایجاد صلح میان ایمانداران، طرح ادب/ مصالحه⁽¹⁾، که در کلام خدا آشکار گردیده (متی 18: 15 تا 17)، صلح را تضمین مینماید. اما چون کلیسا هیچگونه اقتدار ادبی خارج محدودهٔ خود ندارد، چنین ظمانتی برای رابطه با بی ایمانان موجود نیست. به همین خاطر است که کلام میگوید: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود". شما باید آنچه را که مطابق با اصول کلام خدا و در توانایی خود دارید را برای انجام وظیفه ای که مربوط بشما میباشد، بکار ببرید.

شاید مادر زن بی ایمان شما شخصیتی را دارد که با سختی میتوانید تحمل کنید. هیچ عیبی ندارد. شما شخصیت مسیحی را دارید و فرمان از جانب فرمانده به شما صادر شده: با او تا آنجایی که امکان دارید جویای صلح باشید. برای شما راه دیگری وجود ندارد، چارهٔ دیگری جز اطاعت از فرمان خدا را ندارید. منظور این است که شما آنچه در توانایی خود دارید، و با کلام خدا مطابقت دارد را باید برای ایجاد صلح با او بکار ببرید، صرفنظر از آنکه او چه بگوید و یا چه بکند. رفتار شما باید مطابق با کلام خدا باشد. کسی که پیرو عیسی مسیح میباشد شخص آزادی است. او احتیاجی ندارد بر حسب رفتار و گفتار دیگران زندگی نماید، چون زندگی او را عیسی مسیح در دست دارد. این زندگی آزادی است که مسیحیان دارند، و بیگانگان از آن محرومند. ما مسیحیان فقط در مقابل خوبی که به ما میشود نیست که نیکی میکنیم، بلکه چنان آزادی را داریم که نیکویی را در مقابل بدی نیز به انجام میرسانیم، چون وابسته به اعمال و رفتار دیگران نیستیم. خداوند عیسی مسیح است که به او وابسته میباشیم:

متی 5

44: "اما من به شما می گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می رسانند، دعای خیر کنید،"

45: "تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان باشید. زیرا آفتاب خود را بر بدان و نیکان می تاباند و باران

خود را بر پارسایان و بدکاران می باراند."

46: "اگر تنها آنان را محبت کنید که شما را محبت می کنند، چه پاداشی خواهید داشت؟ آیا حتی خراجگیران چنین نمی کنند؟"

47: "و اگر تنها برادران خود را سلام گویند، چه برتری بر دیگران دارید؟ مگر حتی بت پرستان چنین نمی کنند؟"

48: "پس شما کامل باشید چنانکه پدر آسمانی شما کامل است."

کولسیان 3

22: "ای غلامان، ارفصلان زمینی خویش را در هر امری اطاعت کنید، نه فقط آنگاه که مراقب شما

هستند و یا برای جلب توجه شان، بلکه با اخلاص قلبی و به احترام خداوند مطیع باشید."
23: "هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می کنید، نه برای انسان،"

24: "زیرا می دابند پاداشتان میراثی است که از خداوند خواهید یافت، چرا که در حقیقت خداوند مسیح را خدمت می کنید."

25: "هر کس بدی کند، سزای عمل بد خویش را خواهد دید و تبعیضی در کار نیست."

دلیل آنکه خداوند میگوید: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود....."، را در آیات ذکر بالا نیز ببینید.

خواه دیگری خواهان صلح با شما باشد یا نباشد، ربطی به موضوع ندارد و فرقی را نیز نباید بکند. وظیفه شما، صرفنظر از عکس العمل های او کوششی است تا حدی که صلح را ایجاد نمایید.

هر اندازه که دیگری به شرارت خود ادامه داده و از ایجاد صلح جلوگیری کرده باشد، شما در صلح و آرامش خواهید بود، چون میدانید آنچه خدا از شما خواسته را انجام داده اید، و خدا را خوشنود ساخته اید. پس اگر خوشنودی خدا هدف نهایی و اصلی شما باشد، دلیلی ندارد که هیچوقت شکست بخورید. البته ممکن است بالاخره با دشمن خود صلح نکرده باشید، اما وقتی میدانید آنچه که در چهار چوب اصول کلام خدا و توانایی خود بوده است را انجام داده اید،

میتوانید اطمینان داشته باشید که موفق بوده اید، چون به هدف اصلی خود که اطاعت و خوشنودی خدا است، دست یافته اید(2).

کلمات "اگر امکان دارد"، محدودیتی را نیز در راه و روشی که میتوانید برای ایجاد مصالحه بکار ببرید بنا میسازند. اصطلاح "صلح بهر قیمتی که شده"، با چنین قید و شرطی در تضاد است. "اگر امکان دارد"، بما نشان میدهد که در بعضی مواقع بهای ایجاد صلح بیش از حد میباشد. صلح را باید فقط در چهار چوب اصول کلام خدا بنا ساخت، و نباید در این راه دچار هوا و حوس شد.

در واقع صلح را میتوان به قیمتهای مختلفی خرید. آنرا میتوان به قیمت وجدان، و یا عدول نسبت به اعتقادات مسیحی، بدست آورد. پس در مواقعی، به ناچار باید دست از مصالحه بردارید. شما نباید حقیقت و روحانیت خدا را به هیچ قیمتی فدا سازید. صلح را باید از طریق نیکویی بدست آورد، ولی نه به قیمت آن.

هر ارتباطی دارای سه عامل مشترك میباشد. آنچه شخص دیگر میکند، آنچه شما میکنید، و آنچه خدا میکند. پس بیاد داشته باشید که تنها شما عامل رابطه نسیتید. وقتی شما با خداوند در میان رابطه ای یکدل میشوید، در اکثریت هستید (خدا بی نهایت است). با داشتن چنین اکثریتی، دلیلی برای دل شکستگی و ناامیدی و خود خوری وجود ندارد. پس وقتی مطابق با خواست خدا عمل کرده باشید، امتیاز با شما است.

اما موقعیت هایی نیز پیش میآید که با وجود سعی و کوشش در ایجاد صلح، طرف مقابل حاضر به مصالحه نمیشود. در چنین صورتی باید او را ترك کنید:

اول قرتیان 7

15: "اما اگر آن که بی ایمان است بخواهد جدا شود، مانع مشوید. در چنین وضعی شوهر یا زن مؤمن

اجباری ندارد با او زندگی کند. ولی خدا ما را به صلح و آشتی خوانده است."

اما حتی در چنین موارد نادری، بگونه ای که در آخر این آیه ذکر شده، چنین حرکتی را بخاطر صلح و سلامتی است که انجام میدهید. در تمام موارد، آرزوی شما باید رابطه مسالمت آمیز باشد و در دست یابی به آن بکوشید، حال چه دست بیاورید یا نیاورید. انسان از سر آغاز در باغ عدن تا بحال، تقصیر را بر گردن دیگری انداخته:

پیدایش 3

12: "آدم گفت: « این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»"

13: "پس خداوند خدا به زن گفت: « این چه کار است که کردی؟ » زن گفت: « مار مرا اغوا نمود که

خوردم.»"

حتی گناه کارانی که با ایمان به عیسی مسیح آزاد شده اند نیز، مسئولیت خود را درک نمیکنند. کلام خدا شیپوری است که انسان را به عهده گرفتن مسئولیت های خود آگاهی میدهد. سهم آنچه شما در مقابل خدا به آن مسئولید، آن است که آنچه در توانایی خود دارید را برای ایجاد صلح بکار ببرید، صرفنظر از عکس العملی که طرف مقابل شما ابراز مینماید.

حال ببینیم مسئولیت های شما کدامند:

اول - حساب شما با خدا باید پاک باشد. اطمینان حاصل نمایید که زندگی شما در تمام ابعاد خود، اول با خداوند در صلح و سلامتی قرار دارد.

امثال 16

7: "چون راههای شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می آورد."

در کتاب داوران شاهد آن میباشیم که چگونه خداوند از دشمن استفاده مینماید، تا قوم خود را به توبه و مصاحبت با او جلب کند. امکان دارد که جنگ اصلی را باید به درون خود و با گناهی که در خود پنهان دارید، به انجام رسانید. روابط خود را با همه در نظر بگیرید، و در مقیاس با اصول کلام خدا، هر يك را بسنجید (نه فقط روابطی که با دشمن دارید). وقتی رابطه شما با همسر خود، با والدین خود، با کار فرما، همسایه، فرزندان، و غیره، در صلح و سلامتی بوده باشد، آنوقت غالباً خدا نیز دل خشمگین دشمنان را لمس کرده و نسبت به شما نرم میکند. دوم - حضور دشمن در برابر شما ممکن است به خاطر اصلاح شما نبوده باشد. ممکن است خواست خدا آن است که شما او را به نزد مسیح بیاورید، یا ممکن است میخواهد بر او غلبه نموده و شهادت بدهید، یا میخواهد از آن طریق شما را ورزیده و قوی نماید. کسی چه میداند؟ پس در هر حال، حساب شما با دشمنان نیز باید پاک بوده باشد. اگر گناهی هست که باید به آن اعتراف کرده و یا رفتار بدی هست که باید تصحیح نمایید، عجله کنید و نگذارید لکه ای در روزگار شما وجود داشته باشد.

"مگر اعتراف به گناه، شهادت بدی برای عیسی نمیشود؟"

خیر. شما چون مسیحی هستید ادعای کامل بودن را که نمیکنید. بعکس، شما اقرار میکنید که گناه کاری هستید که با فیض خدا آزاد شده اید. آزادی را بدست آورده اید، ولی کامل بودن را هنوز نه. هنگامی که به گناه خود نسبت به دیگری اعتراف میکنید و خواهان اصلاح روابط با او میشوید، آن اعتقادی که دارید را تایید میکنید. البته کار آسانی نیست، اما هر چه باشد بهتر از آن است که بار عفو نشده گناه، و نگرانی در مقابل خدا را متحمل بشوید.

متی 5

9: "خوشا به حال صلحجویان، زیرا آنان فرزندان خدا خوانده خواهند شد."

(1) برای اطلاع بیشتر راجع به این موضوع به کتاب من Christian Counselor's Manual ، رجوع کنید.

(2) در این رابطه به آیات کلام خدا در دوم قرن‌تبان 4 : 1 و 2، نیز رجوع نمایید.

فصل پانزدهم سه نمونه از آشوبگری

حال که شما بعنوان سرباز مسیح، صلح کننده نیز باید باشید، چرا به دنبال ایجاد صلح نیستید؟ چرا آنقدر آشوبگری میکنید؟ پولس رسول نیز در میان دعا و مرافعات زادی بود (کلام خدا)، ولی او آغاز کننده هیچکدام نبود.

یکی از راههایی که مسیحیان آشوبگری میکنند از طریق تحریک آشوب است. اما در دوم تسالونیکیان 3 : 12، خداوند میخواهد که ما زندگی آرامی را داشته باشیم:

دوم تسالونیکیان 3

12: "پس به نام خداوند عیسی مسیح چنین کسان را حکم می کنیم و پند می دهیم که آرام و قرار بگیرند

و برای نانی که می خورند، کار کنند."

ما باید کار و زندگی خود را در "آرامی" بسر کنیم، و نباید به دنبال دعا و مرافعات باشیم. بعنوان رواج دهندگان صلح و سلامتی، نه فقط به دنبال آشوب نباید باشیم، بلکه تمام سعی و کوشش خود را بکار بریم تا آشوب ایجاد نگردد. دانستن آنکه پس از جنگ چگونه میتوان صلح را ایجاد نمود کافی نیست، باید صلح را رواج بدهیم. البته وقتی جنگ به میان میآید، یک مسیحی وظیفه جنگیدن را دارد، و باید آنگونه بجنگد تا پیروز گردد، ولی هیچگاه نباید با گناه خود، آشوبی را آغاز نماید. ما در جراید و کتاب های مسیحی راجع به افراد زیادی میخوانیم که در معرض حمله دشمن قرار گرفتند، و اگر واقعاً سربازان خدا بودند، کلام و پیغام او است که آنها را دچار چنین وضعی نمود، نه روح و رفتار پرخاشگرانه خودشان. خداوند شما را دعوت به صلح نموده است، و هیچگاه نباید اولین گلوله را شما شلیک نمایید! در واقع، اگر مشغول خدمت به عیسی مسیح میباشید، نه وقت دعا و مرافعه را دارید و نه تمایل به آن را. اگر بطور کامل، در خدمت او باشید، هیچ احتیاجی به دعا نخواهید داشت، چون دست شما در مبارزه با دشمن بطور کافی

پر خواهد بود. کارگران واقعی خدا، از آنکه باید در يك دست شمشیر و در دیگری بیلچه را بدست بگیرند، تأسف میخورند. آنها ترجیح میدهند با هر دو دست مشغول به ساختن و بنا کردن باشند، ولی اگر دعوت به مبارزه و جنگ بگردند، خواهند جنگید (با نیکویی) و پیروز نیز خواهند شد.

دومین راهی که مسیحیان ممکن است دست به آشوبگری بزنند، به درازا کشاندن آشوب است. ممکن است دعوا را شروع نکرده باشند، ولی هر گاه دعوا و مشاجره ای وجود داشته باشد، بجای آنکه صلح جویانه رفتار کنند، در صف اول آن قرار میگیرند. اما کلام خدا عکس آن را بیا میآموزد:

اول قرنیتان 4

13: "وقتی ناسزا می شنویم، با مهربانی پاسخ می دهیم. تا همین دم، ما به تفرقه دنیا و زبانه همه چیز بدل گشته ایم."

در هنگام تهمت و ناروایی، پولس سعی بر نصیحت و دلجویی مینمود. این روحیه کاملاً بیگانه ای است برای يك آشوبگر. يك آشوبگر از آشوب استقبال میکند، و به دنبال آن میگردد. او میداند چگونه آن را بیابد، و وقتی آن را یافت، سوخت لازم را جهت افزون کردن آن فراهم میسازد. او آشوب را با وسعت دادن به ابعاد آن و دخالت دادن افراد دیگر به درازا میکشاند. او چنین فکر میکند: "من این دعوا را شروع نکردم، ولی حال که با آن مواجه شده ام، بهتر است در آن شرکت نمایم". جنگ و دعوا برایش مزه خوبی را دارد، در حالی که شخص صلح جو، گرچه برای جنگیدن خود را آماده ساخته است، ولی از لزوم به جنگ تأسف میخورد. شیخ کلیسا نباید زود رنج و پرخاش گر باشد:

تیتوس 1

7: "چرا که ناظر کلیسا کارگزار خداست و از همین رو باید بری از ملامت باشد، نه خودرأی یا تندخو یا میگسار یا خشن یا در پی منافع نامشروع،"

این ها خصوصیات يك صلح جو میباشند، و چون شیخ کلیسا، نمونه ای است برای رفتار دیگر اعضای کلیسا، هیچکس نباید دنبال آشوب باشد و یا آن را گسترش بدهد:

تیتوس 2

7: "خود در همه چیز سرمشق اعمال نیکو باش. در تعلیم خود صداقت و جدیت به خرج ده،"

کلام خدا بما میآموزد که حدود آشوب و مشاجره را کم نماییم:

امثال 15

1: "جواب نرم خشم را بر می گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان می آورد."

استفاده از کلمات خشن، کشمکش بیشتری را ایجاد میسازد، ولی سخن شیرین آتش دل را فروکش مینماید. شخص آشوبگر جوابی تلخ را میدهد، اما شخص صلح جو تدارک استفاده کلمات لطیف را داده، و میداند چگونه و به چه هنگام از آن استفاده نماید.

بازی پینگ پنگ را بعنوان نمونه در نظر خود بگیرید. وقتی بازی کن مقابل شما، توپ را با راکت خود محکم به جانب شما میزند، شما باید به عقب بروید تا آن را دریافت نمایید. اگر شما نیز توپ را با راکت خود محکم به جانب او بزنید، او نیز باید به عقب برود تا بتواند توپ را دریافت کند. با محکم زدن به توپ، فاصله شما با یکدیگر بیشتر میگردد. اما، اگر جواب شما به زربه محکم او لطیف باشد، بگونه ای که به فاصله ناچیز از روی طور رد میشود، او را نزدیک به خود خواهید نمود. جواب های لطیف، مردم را بهم نزدیک میکنند، و صلح را رواج ممدارد. جواب های خشن بر عکس، مردم را از یکدیگر سوا میکنند.

در نمایشنامه جالب فکاهی، دو نفر به یکدیگر میرسند. اولی زمزمه کنان با دومی صحبت میکند. دومی نیز با زمزمه به او جواب میدهد. پس از مدتی گفت و شنود میان آن دو، دومی میپرسد: "چرا زمزمه میکنی؟"، و در جواب او میگوید: "شما را نمیدانم چرا، ولی بنده گلویم درد میکند!".

جوابی را که به مردم میدهیم (بطوری که آزمایش های زیادی نشان داده اند)، مقلدانه نیز میباشند. نتیجاً، فرزند صلح جوی خدا باید سعی کند تا آشوب محدود گردد تا آنکه صلح را بتواند رواج بدهد.

سومین راهی که مسیحیان ممکن است دست به آشوبگری بزنند، زمانی است که آشوب را در حال خود (بدون حل و فسخ) رها میکنند و به این طریق آشوب را به درازا میکشانند. کلام خدا به ما میآموزد که هیچوقت با خشم به خواب نرویم:

افسیان 4

26: «هنگامی که خشمگین می شوید، گناه نکنید»: مگذارید روزتان در خشم به سر رسد،"

مسائل و مشکلات، آشوب و دعوا، همه باید در همان روز حل و فسخ شوند. نباید آنها را به روز دیگری موکول نمود. عیسی مسیح حل مسائل و مشکلات میان ایمانداران را حتی مهمتر از پرستش خدا می شمارد:

متی 5

23: "پس اگر هنگام تقدیم هیه ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت از تو شکایتی دارد،"
 24: "هدیه ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه ات را تقدیم نما."
 25: "باشاکي خود که تو را به محکمه می برد، تا هنوز با وی در راه هستی، صلح کن، مبادا تو را به قاضی سپارد و قاضی تو را تحویل نگهبان دهد و به زندان افتی."

این اصل بسیار مهمی است در مکتب خدا. خدا پرستش ما را قبل از آنکه در جای خصومت صلح و آشتی ایجاد نشده باشد ("....با برادر خود آشتی کن....") را قبول نمیکند. فوریتی نیز در این کار وجود دارد ("تا هنوز با وی در راه هستی"). اما شخص آشوبگر، بهانه های دیگری را برای به درازا کشیدن آشوب دارد:

- "اخلاق ما باهم جور نیست"،
- "با او صلح کردن فایده ای ندارد. قبلاً سعی آن را کرده ام و میدانم جواب او چه خواهد بود"،
- "من نمیدانم به او چه بگویم؟".

حال هر يك از این مخالفت ها را جداگانه بسنجیم:
 مخالفت اول: "اخلاق ما با هم جور نیست". کلام خدا میفرماید که باید "..... سخت بکوشید که با همه مردم در صلح و صفا به سر برید". این شامل اشخاصی میشود که اخلاق متفاوتی با شما دارند، و یا در طبقات مختلف جامعه زندگی میکنند. اخلاقی که مردم دارند، ربطی با موضوع ندارد. شما مسئول آن هستید که اخلاق خود را تحت کنترل خود داشته باشید تا آنکه صلح بنا گردد.

مخالفت دوم: "فایده ای را ندارد، من قبلاً سعی خود را کرده ام". مسیحیانی که چنین حرف هایی را میزنند (متأسفانه تعدادشان بسیار است)، قدرتی که خدا در عوض کردن مردم دارد را قبول نمیکنند. از نظر تئوری، ممکن است خدا را دارای چنین قدرتی بدانند، ولی در حرف و عمل، خلاف آن را ثابت میکنند. یک مسیحی، در محبت، هیچوقت عقب نشینی نمیکند ("محبت هرگز پایان نمی پذیرد....." (1)). کلام خدا در این رابطه میگوید:

اول قرنتیان 13

7: "محبت با همه چیز مدارا می کند، همواره ایمن دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می کند."

نتیجتاً، این امید را داریم که صرف‌نظر از آنکه عکس‌العمل شخص دیگر قبلاً چگونه بوده، امکان دارد خدا کاری را از دیدار قبل تا به حال در او انجام داده (شاید در جواب به دعا) و تغییری را در او ایجاد کرده باشد. من شخصاً در طول خدمت خود بعنوان مشاور روحانی کلیسا، بارها شاهد چنین واقعیتی بوده‌ام. پیشداوری نسبت به نظر اشخاص، بی‌محبتی را نشان می‌دهد، و فایده‌دعا‌های انجام شده برای آن را از میان بر می‌دارد. از آنجایی که شك و سؤ‌ظن، خصوصیات يك آشوبگر را نشان می‌دهند، محبت و ایمان، خصوصیات صلح‌جو را نمودار می‌سازند.

مخالفت سوم: "من نمی‌دانم به او چه بگویم؟". البته میتوان این مخالفت را تا حدی موجّه شمرد، و موردی است که با آن میتوان خود را قانع کرد. مردم کمتر میدانند چگونه با مسائل ناخوشایند روبرو بشوند. ولی این دلیل بر آن نمی‌باشد که نمیتوانند آن را بیاموزند. و با نظر به آنکه کلام خدا فوریتی را برای حل مسائل میان اشخاص ابراز می‌دارد، بدیهی است که فراگیری آن اولویت زیادی را نسبت به هر چیز دیگری را دارد. اگر شما احتیاج به چنین آموزشی دارید، به کشیش خود رجوع فرمایید. هر چه سریع‌تر به حل مسائل و مشکلات بپردازید، و نگذارید که بیهوده به درازا کشیده شده و تبدیل به غیظ و دل‌چرکی بشوند. کار ساده و آسانتر خواهد بود. يك راه این است که به او بگویید: "من مشکلی را دارم. حرفی است که لازم دارم به شما بزنم، ولی نمی‌دانم چطور آن را آغاز نمایم. به این دلیل هر چه را که به زبانم می‌آید را، بشما خواهم گفتم". آنوقت هر چه در فکر خود دارید را به زبان بیاورید. به این صورت، تأثیر شدیدی که احساسات شما، در اجرای کار دارد را کم میکند، و دیگری را از نیت خوب خود در اجرای صحیح آن با اطلاع می‌سازد، و به این شکل نیز، بدون حاشیه وارد اصل مطلب می‌شوید. البته نمیتوان گفت که این بهترین راه است؛ ولی وقتی راه دیگری موجود نیست، کفاف احتیاج را میکند.

ممکن است شما صلح را پس از هر نبردی بدست نی‌آورید، و همچنین همیشه موفق به پیشگیری از جنگ و دعوا نیز نشوید، اما این دو، هدفی است که خدا از طریق کلام خود بشما داده است:

رومان 12

18: "اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می‌شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید."

(1) اول قرنتیان 13: 8.

فصل شانزدهم قضاوت گرای مسیحیان

خلاصه تمام آنچه در رومیان 12 : 15 تا 20، نوشته شده است را، در آیه 21 مشاهده میکنیم:

12 رومیان

21: "مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."

این فرمان جنگی عیسی مسیح به کلیسایش میباشد. شما باید بعنوان سرباز مسیح در این جنگ همیشه پیروز باشید. تا اینجا در جستجوی راه دست یابی به این هدف بوده ایم. راجع به خصوصیات فراوانی که در این فرمان و در آیات 14 تا 18 موجود میباشد نیز صحبت کرده ایم. حال میپردازیم به آیه 19.

این آیه، با اضافه نمودن عنصر بسیار مهمی به عملکرد کل برنامه، مشکل بزرگی را برای ما حل میکند. میبینیم که لزومی ندارد به تنهایی در این جنگ شرکت کنیم، و حتی اگر بقیه ارتش نیز همراه ما در جنگ نباشند! قسمت هایی از جنگ را فرمانده ارتش خود بعهده میگیرد. اگر چنین موضوعی تا بحال برای شما فاش نشده، فکر میکردید که این جنگ با تمام نقشه ها و مراحل مختلفی که دارد، تنها متکی به شما و سربازان دیگر ارتش میباشد. مشکل اینجا است که با وجود آنکه فرمان را میدانید، آن را فراموش میکنید. و فرمان داده شده را میفهمید، اما اجرای آن برای شما مشکل است. بقیه سربازان ارتش نیز این مشکلات را دارند، و شما نمیتوانید همیشه روی آنها حساب نمایید. خوشبختانه، فرمانده دانا، کار عمده و نهایی را بعهده خود گرفته، خصوصاً آن قسمتهایی را که من و شما توانایی انجام آن را نداریم (1). این تشویق بزرگی است برای ما ایمانداران. کلام خدا در آیه 19 چنین میفرماید:

12 رومیان

19: "ای عزیزان، خود انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که «خداوند می

گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد.»"

ما در فصل های قبل این کتاب، به این موضوع پی بردیم که شخص مسیحی باید حالت و رفتار نیکو را داشته باشد. و گفتیم، رفتار نیکو که بر مبنی دانش به کلام خدا، نیاز به اجرای آن، و خوشنودی خدا بوده باشد، حالت و رفتار نیکو را نیز در شخص مسیحی ایجاد مینماید (2). تمرکز شما بر مشکل آن شخصی که بدی به شما وارد کرده (بجای تمرکز به زخم و آسیبی که به شما وارد کرده که در خود میبینید و احساس میکنید)، جلوی احساس خشم شما را نسبت به او، و دلسوزی نسبت به خودتان را خواهد گرفت، و نتیجتاً خواهید توانست شهادت خوبی را به او داده، و او را نزد عیسی مسیح راهنمایی کنید. برنامه ریزی قبلی شما در خصوص اجرای این نبرد نیز، کمک زیادی را به نگاه داشتن حالت و رفتار نیکوی شما خواهد کرد. تمام این نکات را

قبلاً رسیدگی کرده ایم، و بخاطر داشتن این حقایق بنیادی، امکان ادامه انجام خواست خدا را بشما خواهند داد.

حقایق دیگری که در نبرد پیروزمندانۀ شما جنبۀ حیاتی دارند را در آیه 19، بدست میآوریم. خدا میفرماید، حالت و رفتار شما باید مطابق با محدودیت هایی باشد که کلام خدا بر صلاحیت و اختیار شما گذاشته است. در روبرویی با شرارت، شما محدودیت هایی را در قلمرو فعالیت خود دارید. حد و مرزی وجود دارد و نباید خارج از آن پا بگذارید. اگر چنین کنید، زمینه را برای فعالیت دشمن فراهم ساخته اید، حقی را که مال شما نیست به زور گرفته اید، و نتیجتاً خود را نیز بیهوده در معرض خطر گذاشته اید.

در بنا ساختن این محدودیت ها، کلام خدا از قاعدۀ مطلق دیگری استفاده مینماید: " ای عزیزان، خود انتقام مگیرید..... ". در واقع این به نوعی، تکرار آنچه در آیه 17 گفته شده میباشد: " به هیچ کس به سزای بدی؛ بدی نکنید"، با فرق آنکه، دلیل و عهد مهمی به آن اضافه شده است: "..... انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد." در جایی که کلام خدا میفرماید هیچوقت یا هیچکس، منظورش مطلقاً همان است. یک مسیحی هیچوقت نباید انتقام خودش (یا شخص دیگری) را بگیرد، و هیچ شرایط بخصوصی برای آن وجود ندارد.

"اما اگر من یا کس دیگری کاری نکنیم، او بدون آنکه جزای اعمالش را چشیده باشد، خواهد گریخت!"

چنین اعتراضی اعتبار ندارد. خداوند فرموده که موضوع را خودش، به طریق و زمان خودش، رسیدگی خواهد نمود. استثنائی در خصوص این قاعده وجود ندارد. نظارت و بازبینی خداوند در مورد همه چیز، کامل است، و چیزی نیست که از نظر او پنهان باشد. همانگونه که خود گفته، عدالت او بر قرار خواهد شد، و هیچگونه کم و کاستی نیز در آن نخواهد بود. در نتیجه، بی صبری شما با نظر به آنچه خدا در این مورد گفته، نامربوط و جسورانه بشمار میآید. دست از چنین رفتارها بردارید، چون حقی در این زمینه ندارید!

"اما انجام چنین کاری برای من لازم است. من در محل کار در مقام رئیس او هستم، و میتوانم همه اشتباهات را جبران کنم، و اگر چنین کنم به نفع همه نیز خواهد بود. شاید در آینده بنفع خود او نیز بگردد".

خیر! استثنائی وجود ندارد. شما هیچوقت در مقام درستی (بطور منحصر بفرد) برای انجام چنین کاری نخواهید بود. خداوند چنین مقامی را به خود اختصاص داده است. به کنار بایستید، چون پا در جایی گذاشته اید که حقی بر آن ندارید.

"چرا؟"

دو جواب اصلی برای این سؤال وجود دارد:

1. خدا به شما حق (صلاحیت) انتقام گرفتن از دیگران را نداده است.
2. خدا به شما توانایی انتقام گرفتن از دیگران را نداده است.

1: بطوری که خدا فرموده: "... انتقام از آن من است..." . شما بعنوان يك شخص منحصر به فرد، حقی در این رابطه ندارید، و هر گاه چنین میکنید، چه آگاهانه و چه نا آگاهانه (و معمولاً ناآگاهانه میباشد)، امتیازی را که خدا به خود تعلق داده را غصب میکنید. این در زبان ساده فارسی، دزدی نام دارد. مرد یا زنی که انتقام خود را (به هر نحوی که باشد) میگیرد، صلاحیت خدا را غصب کرده است. این عمل نا صحیح و خطرناکی میباشد. انتقام گرفتن کار شما نیست! کار خدا است.

مسیحیانی که انتقام خود را میگیرند، مانند اشخاصی هستند که به همین دلیل در زندان های دنیا بسر میبرند. اگر چنین کنید، قانون شکنی کرده اید، چون قانون خدا را در دست خود گرفته اید. شما نیز همانقدر محکومید، که شخصی که از او انتقام میجوئید، محکوم است. انتقام گرفتن هیچوقت شیرین نمیتواند باشد (بطوری که ضرب المثل میگوید)، چون رفتاری شورش گرانه و بر ضد خدا است.

باطن خود را خوب جستجو کنید، و اگر نشانه ای از روح سرکش انتقام جویی در آن ببینید (یا اگر در گذشته خود مرتکب چنین عملی شده اید)، به زانو در آمده و در حضور خدا توبه نمایید و طالب بخشش او بگردید. روزهای سرکش و وحشیگری شما بسر آمده. در زندگی قبلی خود شاید چنین میکردید، ولی حال خدا مالک شما شده و با ضوابط او است که زندگی میکنید. قانون شکنی های گذشته را (چه آگاهانه و چه ناآگاهانه)، پشت سر بگذارید و تصمیم بگیرید مطابق با عهدهای که با خدا بستید، خدا را آنطوری که او میخواهد دنبال کنید و خدمت نمایید. خداوند عدالت جوین خودسر را قبول نمیکند. این موضوع را کاملاً به ذهن خود بسپارید؛ شما هیچوقت نمیتوانید قانون شکنی بکنید؛ هیچوقت!

انتقام چیست؟ کلام خدا آن را برابر با خشم می شمارد. جمعاً، برداشتی که از این دو بدست می آید، آن است که انتقام بازپرداخت خشمناکی است به شخصی که بدی کرده است. منظور چیزی بیش از تلافی کردن میباشد. چهره آن، چنان است که عمداً از قبل نقشه ریزی و حساب شده میباشد. اما حال، نقشه کشی شما باید برای انجام کار نیک باشد. دیگر ابراز خشم کار شما نیست، بلکه با شخصی که خشم را ابراز میکند، با نیکویی مقابله میکنید، تا نهایتاً او را به نزد عیسی بیاورید.

انتقام جنبه قضاوت را نیز دارد. این موضوع به این دلیل دارای اهمیت است، چون نشان میدهد که انتقام را اشخاصی میتوانند بگیرند، که صلاحیت اجرای عدالت را دارند. خداوند است که نهایتاً تمام این چنین صلاحیت ها را دارد، و نهایتاً، او است که قضاوت خواهد نمود و نارواها

را تصحیح خواهد نمود (در فرزند یگانه خود عیسی مسیح). ولی با درجه کمتری، خدا جوانبی از انتقام خود را به صاحبان برحق اختیار در دولت و کلیسا، وکالت داده است. همبستگی مواردی که در فصل های 12 و 13 کتاب رومیان میبینیم، فرق میان اختیاری که شخص منحصر به فرد دارد را، با آنانی که صلاحیت اجرای احکام صادره را دارند، مشاهده میکنیم. اشخاص منحصر به فردی که مطابق با ارزش های اخلاقی خدا زندگی میکنند، نه حق صادر کردن حکمی را دارند، نه حق اجرائی آن را. اما در خصوص صاحبان برحق اختیار، کلام خدا میفرماید:

رومیان 13

- 1: "هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست. قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده اند."
- 2: "پس آن که بر علیه قدرتی عصیان کند، در حقیقت علیه آنچه خدا مقرر کرده عصیان ورزیده است؛ و آنان که چنین می کنند، مجازات را برای خود می خرنند."
- 3: "زیرا راستگزاران از حکمرانان هراسی ندارند، اما خلاف کاران از آنها می ترسند. آیا می خواهی از صاحب قدرت هراسی نداشته باشی؟ آنچه را که درست است، انجام بده که تو را تحسین خواهد کرد."
- 4: "زیرا خدمتگزار خداست تا به تو نیکویی کند. اما اگر مرتکب کار خلاف شوی، بترس، زیرا شمشیر را بی جهت حمل نمی کند. او خدمتگزار خدا و مجری غضب است تا کسی را که مرتکب کار خلاف شده است، کیفر دهد."

این فرق مهم را همیشه باید بخاطر داشت؛ يك مسیحی منحصر به فرد، نمیتواند هیچگونه انتقامی را بگیرد، ولی يك مسیحی مجری قانون، نه تنها میتواند انتقام را بگیرد، بلکه موظف به آن نیز میباشد.

در این دوران که مجریان قانون بطور ناکامل از اختیارات خود استفاده میکنند (یا به ندرت از آن استفاده مینمایند)، من به وسوسه میافتم که در اینجا راجع به این موضوع صحبت کنم، و

تأثیر مخربی که بر فرهنگ جامعه ما میگذارد را بازگو نمایم. ولی جرات نمیکنم. این کتابی نیست که راجع به اخلاقیات مدنی بحث و گفتگو کند. این کتاب فقط مربوط به اخلاق شخصی میباشد. اما راجع به متصدیان کلیسا (شیوخی که برای فرمانروایی و اجرای انضباط منصوب و دست گذاری شده اند)، و راجع به آنچه کلام خدا در خصوص ایشان ("بسته و گشوده") فرموده صحبت خواهم نمود:

متی 18

18: "آمین، به شما می گویم، هر آنچه بر زمین ببندید، در آسمان بسته خواهد شد؛ و هر آنچه بر زمین بگشایید، در آسمان گشوده خواهد شد."

از آنجایی که در کتاب دیگری (The Christian Counselor's Manual) راجع به این موضوع صحبت کرده ام، و همچنین در حال حاضر در صدد نوشتن کتابی در مورد انضباط کلیسا نیز میباشم، اینجا کمی در این خصوص صحبت خواهم نمود. متصدیان کلیسا باید فقط اعمال (بیرونی-ظاهری- آشکار) را قضاوت نمایند (آنچه در دل است را فقط خدا قضاوت مینماید⁽³⁾). تکفیر، فقط پس از سرپیچی مصرانه از هشدارهای ایشان و دیگر متصدیان کلیسا ممکن خواهد بود (متی 18 : 15 تا 20). بقدر کافی برای قضاوت دادگاه و رهبران مرئی کلیسا دشوار است که بر حسب رفتاری که آشکاراً گناه آلود میباشد، عدالت را اجرا نمایند (و البته در این کار بطور فجیعی شکست میخورند)، و به همین خاطر است که خدا تنها قاضی و انتقام گیرنده ایست که نهایتاً تمام نارواها را تصحیح خواهد نمود. درست نیست که اعضای کلیسا، شخصی را که به مسیح ایمان آورده، از دل خود نیز بیرون کنند. هیچ عضوی حق قضاوت ایمان عضو دیگری را ندارد؛ این وظیفه متصدیانی است که چنین وظیفه ای را در کلیسا دارند. اشخاص مسیحی بطور انفرادی، دارای چنین حقی نمیشوند. بعکس، وظیفه ایشان این است:

اول قرنتیان 13

7: "محبت با همه چیز مدارا می کند، همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می کند."

از طرفی دیگر، متصدیان کلیسا موظف به اجرای نظم و انضباط کافی در کلیسا میباشند. برکاتی چون حراست و انضباط، امتیازی است که تعلق به گله خدا دارد، و نباید ایشان را از آن دریغ داشت. حق هر عضو کلیسا، آن است که میتواند بطور غیر رسمی با هر عضوی که آشکاراً گناه میکند، مقابله نماید:

متی 18

15: «اگر برادرت به تو گناه ورزد، نزدش برو و در خلوت خطایش را به او گوشزد کن. اگر سخت را پذیرفت، برادرت را باز یافته ای؛»

و همانطور حق اوست (اگر مرتکب گناه بوده باشد)، وقتی که گوش به پیشنهاد های غیر رسمی اعضا کلیسا نداده باشد، از جانب متصدیان کلیسا مورد قضاوت قرار بگیرد.

غلاطیان 6

1: «ای برادران، اگر کسی به گناهی گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست بازگردانید. در عین حال، بهوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی.»

در خصوص متصدیان نیز، شخصی که خود را مسیحی می‌شمارد را فقط در صورتی "مثل خارجی یا باجگیر" اعلام میکنند، که در نقش دوران تکفیر بوده باشند و عمل نمایند، و یا او خود کلیسا را ترک نموده باشد.

اول یوحنا 2

19: «آنها از میان ما بیرون رفتند، اما از ما نبودند؛ چه اگر از ما بودند، با ما می ماندند. ولی رفتنشان نشان داد که هیچ یک از ایشان از ما نبودند.»

اعضای منحصر بفرد کلیسا نیز تنها در زمانی میتوانند با شخصی چون "خارجی یا باجگیر" رفتار نمایند، که از زیر پوشش حراست و انضباط کلیسا بیرون رفته (رانده) باشد. اگر متصدیان کلیسا در اجرای انضباط در کلیسا غفلت ورزند، لازم خواهد بود که اعضای منحصر بفرد کلیسا، نفوذ خود را بکار ببرند تا این اشکال برطرف گردد. با این وجود، خدا به شما بعنوان شخص منحصر بفرد کلیسا، چنین حقی را نداده که در دل خود راجع به مسیحی بودن یا نبودن دیگران، قضاوت نمایید. این نیز نوعی "اجرای خودسرانه عدالت" در کلیسا است، که عیسی مسیح تحمل آن را نمیکند.

"دلیل قضاوت ما این است که کلیسای ما در اجرای انضباط، سخت گیری نمیکند!"

این نیز اشتباه دیگری است در حساب اشتباهات شما. به هر حال، دو اشتباه یا دو نقض از فرمان خدا، صحتی را ایجاد نمی‌سازند. قضاوت گرایان زمانی طرفدار پیدا میکنند، که قانون و نظم و ترتیب در کلیسا، سست شده باشد. در غیر این صورت، دادرسی خواهند شد. حل این مسئله (در تمام طبقات) آن نیست که اجرای قانون را به دست خود بگیریم، بلکه تمام کوشش خود را در راه استرداد و بازسازی قانون و نظم و ترتیب در کلیسا بنماییم. و اگر انجام این کار، وقت زیادی را بخود میگیرد، و مردم گویا با گناه کبیره بدون جریمه و آسیب فرار میکنند، نگران نباشید. خدا عادل است. او این را در کلام خود اعلام کرده است. هیچ کس، از هیچ گناهی بدون جریمه و آسیب فرار نخواهد کرد. خدا همه چیز را میداند و همه چیز مورد قضاوت او قرار میگیرد. وقتی توازن در ترازوی عدالت را بهم خورده ببینید، آن را در دست خدا بگذارید تا او توازن را برقرار نماید. این کار مربوط به او است:

بعقوب 4

11: "ای برادران، از یکدیگر بدگویی مکنید. هر که از برادر خود بد گوید و یا او را محکوم کند، در واقع از

شریعت بد گفته و شریعت را محکوم کرده است. و هرگاه شریعت را محکوم کنی، دیگر نه مجری،

بلکه داور آن هستی!"

12: "اما تنها یک قانونگذار و داور هست، همان که قادر است برهاند یا هلاک کند. پس تو کیستی که

همسایه خود را محکوم کنی!"

لازم است که قسمتهایی از این آیات ذکر شده را بطور جداگانه (در پراکنش)، با زبان ساده تری مورد رسیدگی قرار دهیم. خداوند در آیه 11 چنین میفرماید: "ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد (شخصی که برادر خود را قضاوت میکند یا بر علیه او سخن میگوید، محدودیتی را که خدا در قانون خود برای او گذاشته را دوست نمیدارد، و نتیجتاً خود خواهان قضاوت میگردد) لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی" (با نادیده گرفتن محدودیت ها، خود را در جای انتقاد و سرپیچی و برتری از خدا قرار میدهی). خداوند در آیه 12 چنین میفرماید: "صاحب شریعت و داور، یکی است (شما نه اقتدار خدا را دارید، نه لیاقت او را دارید) که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می باشد (شما نیستید که انسان را نجات میبخشید و یا او را به هلاکت میسپارید. اصولاً چه قانون گذار و قاضی خواهید بود وقتی توانایی حکم و اجرای قوانین خود را نمیدارید؟) پس تو کیستی (خود را در مقایسه با خدا مخلوقی ضعیف و ناتوان نمیبینی؟) که بر همسایه خود (مخلوقی دیگر) داوری می کنی؟".

در نتیجه، شخصی که قضاوت گرا است، قانون خدا را در دست خود میگیرد، بدون آنکه حق و یا قدرت آن را داشته باشد. و از طرف دیگر، حقی را که قانون شکن به دادرسی منصفانه دارد

را، از او صلب مینماید. خدا این امور را به دست خود گرفته، چون او است که قادر به انجام آن میباشد. خدا مردمی چون آدولف هیتلر، پول پوت، دشمنان شما، و غیره را، خود قضاوت خواهد کرد. خدا قضاوت گرا نیست. تمام حقایق بر ملا خواهند گردید؛ تمام شهادت مورد آزمایش قرار خواهند گرفت، و عدالت برای همه نمایان خواهد شد. هر فردی روز داوری خود را خواهد داشت. هیچ يك از آنهایی که به جهنم واصل میشوند دلیل موجهی برای شکایت نخواهند داشت.

2: قسمت دوم جواب سؤال را در فصل بعد دنبال میکنیم.

(1) البته خداوند از طریق ضعف ها و گناهان ما نیز کار میکند تا مقصود خدایی خود را به ارمغان آورد. وقفه و شکست های ظاهری ما، جز برنامه او هستند، و در نهایت هدف خدا را پشتیبانی مینمایند. ولی داشتن این اطلاعات، مسئولیت پیروزی شما را در جنگ به هیچ وجه کم نمیکند.

(2) راجع به حالت و رفتار يك مسیحی به کتاب من: Christian Counselor Commentary رجوع فرمایید.

(3) اول سموئیل 16:7 میفرماید: "..... زیرا که انسان به ظاهر می نگرد و خداوند به دل می نگرد" به همین سبب نیز، آنانی که "زنا کردن در افکار"، را زمینه کافی برای طلاق می شمارند، مرتکب اشتباه بزرگی میگردند.

فصل هفدهم جا برای خدا بگذارید

2: خدا به شما توانایی انتقام گرفتن از دیگران را نداده است. شما باید بسیار خوشنود باشید از آن که خدا چنین وظیفه بزرگ و طاقت فرسایی را به شما نداده است. شما لازم ندارید چنین وظیفه حساس و پراهمیتی چون قضاوت مردم و صادر کردن حکمی که سزاوار قانون شکنی هایشان باشد را بر دوش خود بدارید. مسئولیت آن برای شما زیادی است. شما توانایی آن را ندارید چون کار شما نیست، و خداوند فرموده که خود آن را در راه و وقت کامل خودش، انجام خواهد داد. شاید در حال حاضر بطور ناتمام به آن رسیدگی شده است (یا خواهد شد)، ولی در روز عدالت، بطور کامل به آن رسیدگی خواهد شد(1). هر چه اتفاق افتاده را خدا میداند، و همچنین میداند با آن چکار بکند. او قدرت لازم را دارد تا همه اشتباهات را اصلاح کند، و نیز قول داده که آن را خواهد کرد. پس دیگر شما چرا خود را وارد کار او میکنید؟ آیا میدانید دخالت شما در این امور بسود که میانجامد؟ دخالت نکنید و بگذارید خدا کار خودش را انجام بدهد. نتیجه کار او همیشه به نفع، و رضایت همه بوده است. کار شما محبت کردن است. انتقام جویی بر عکس محبت کردن میباشد.

لاویان 19

18: "از ابنای قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشان محبت نما. من بیهوه هستم."

در این آیه مشاهده میکنید که محبت و انتقام، کاملاً مخالف یکدیگر میباشند. شما نباید با کسی "تصفیه حساب کنید"، یا "حسابشان را برسید"، یا "با او طلافی کنید"، یا "خدمتش برسید". همچنین نباید خشم خود را در مقابل با شرارت آنها، ابراز نمایید، بلکه با نیکویی است که جواب میسر را خواهید داد.

رومان 12

19: "ای عزیزان، خود انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که «خداوند می

گوید: "انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد.»"

همچنین به شما گفته شده: "خشم را مهلت دهید". منظور خشم خدا است (2). اصولاً خشم مربوط به خدا است. پس اگر خود را بر سکوی عدالت میبینی، تا دیر نشده جای را خالی کن! شما پا در مکان مقدس نهاده اید. شما حق بودن در آن مکان را ندارید! و خدا میخواهد خود بدان بنشیند، و لازم است که به او و خشم او مهلت دهید.

در کلاس مدرسه صندلی های بسیاری هست که دانش آموزان حق نشستن و استفاده از آن را دارند. اما هیچ دانش آموزی حق (و جرعت) نشستن بر روی صندلی معلم کلاس را ندارد. آن مکان در انحصار معلم کلاس میباشد و همه باید آن را بدانند و اگر نه، عاقبتی وخیم به دنبال خواهد داشت. خدا میگوید، امور مربوط به انتقام را در انحصار خود میدارم، پس دخالت در آن مکنید.

در ارتش نیز همه میدانیم بر سر سربازی که پای بر مکان درجه داری میگذارد، چه میآید. وظیفه و مکانی که متعلق به فرمانده میباشد، در انحصار او نیز میباشد. در خصوص کلمات "مهلت دهید"، افکار بیشماری بنظر میرسد. دو نمونه دیگری را برای شما بازگو میکنم. خدا میگوید مهلت بده تا کارم را ببینی. من کارم را میدانم چیست و آن را خواهم کرد، پس چه بهتر که شما فرصت دیدن آن را نیز بخود بدهید. و در آخر، بچه ای را در نظر بگیرید، که در مقابل پسر زورگویی که دو برابر قد او را دارد، ایستاده است. آنوقت، پدرش میآید و به او میگوید، برو کنار پسر، من ترتیب کار را میدهم؛ "خشم را مهلت دهید".

شما حتی نمیدانید دشمن شما در حقیقت سزاوار چه چیزی است. نمیدانید در دل او چه میگذرد، و اطلاعاتی را که ظاهراً بدست دارید نیز مغرضانه است. نتیجتاً خشمی را که نسبت به او دارید ممکن است کم یا زیاد باشد. حقی که خداوند به دولت و کلیسا داده نیز محدود میباشد، چون هیچ کس توانایی قضاوت بر نیت مردم را ندارند (و هنگامی که در این راه پیش میروند، شکست نیز میخورند). او تنها کسی است که میتواند شخص درون را برهنه و آشکار نماید، و نیت و افکار او را بشناسد

عبرانیان 4

12: "زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده تر از هر شمشیر دوم، و چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل

و مَغز استخوان را نیز جدا می کند، و سنجشگر افکار و نیت های دل است."

13: "هیچ چیز در تمام آفرینش از نظر خدا پنهان نیست، بلکه همه چیز در برابر چشمان او که حساب ما

با اوست، عریان و آشکار است."

چندی پیش، پس از آنکه سخنرانی خود را در برابر دانشجویان الهیات به پایان رساندم، یکی از استادان دانشگاه، مخالفتی را با صحبت های من ابراز کرد. او گفت: "شما دانشجویان را مورد تملق و چاپلوسی قرار دادید و مرا مات و مبهوت کردید". قضاوت او، ماورای اطلاعاتی بود که در اختار داشت. تملق و چاپلوسی هیچوقت در نظر من نبود، و من سعی بر آن داشتم که دانشجویان را تشویق نمایم. چون این اولین باری بود که پس از سالهای زیادی که در اجتماعات سخنرانی میکردم، به تملق و چاپلوسی متهم شده بودم (معمولاً به عکس آن متهم میشوم)، نمیدانستم چه پاسخی را به آن بدهم (در خصوص چنین اتهامی، پیش بینی لازم را نکرده بودم). اما حال میدانم چه بگویم. اگر دوباره تکرار شود میگویم: "قربان، شما بر علیه من گناه کرده اید؛ شما نیت مرا مورد قضاوت خود قرار داده اید، و خداوند چنین حقی را به شما نداده است. ولی من حاضرم شما را ببخشم، اگر شما حاضر به توبه باشید."

در آیه ای که در حال مطالعه آن میباشیم (رومیان 12 : 19)، به عبارت "ای عزیزان" نیز توجه کنید. خدا شما را چنین صدا میزند، چون میخواهد بداند که شما را دوست دارد و آنچه را که به شما میگوید بخاطر آن است که به شما اهمیت میدهد. او هرگز بدی هایی را که به شما شده، فراموش نخواهد کرد. او بخوبی میداند چه زجری را کشیده اید، و برایش اهمیت دارد. او میداند که خواست شما آن است که مجرم به سزای اعمال خودش برسد، اما چیز دیگری را نیز میداند که شما نمیدانید، و آن این است که بهتر است صبر کرد. بیاد دارید "در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛". آنها نیز خواهان انتقام بودند، و با گریه و شیون میگفتند: "تا به کی؟"

6 مکاشفه

9: "و هنگامی که مَهر پنجم را گشود، زیر مذبح، نفوس کسانی را دیدم که در راه کلام خدا و شهادتی که داشتند، کشته شده بودند."

10: "اینان بانگ بلند برداشتند که: «ای سرور مقتدر، ای قدّوس، ای بر حق، تا به کی از داوری زمینیان و

گرفتن انتقام خون ما از آنان باز می ایستی؟»"

11: "آنگاه بر هر یک از آن نفوس، ردایی سفید داده شد و به آنان گفته شد که پاسی دیگر بیارامند تا شمار

همردیفان و برادرانشان که می باید چون آنان کشته شوند، کامل گردد."

خدا نیز در جواب فرمود: "پاسی دیگر بیارامند". ما مسیحیان خدمتگذاران خدا هستیم، و نتیجتاً باید صبر کنیم تا خواست خدا به کمال برسد. و در ادامه کتاب مکاشفه میبینیم که صبر و انتظار فرزندان خدا به ثمر میرسد، عدالت خدا بطور کامل اجرا میگردد، و خواست خدا نیز به کمال میرسد. انتظار من و شما نیز بپایان خواهد رسید. او به ما اهمیت میدهد.

روزی خواهد رسید که خداوند:

دوم تسالونیکیان 1

5: "اینها همه نشان داوری عادلانه خداست، و ثمرش این است که شما شایسته پادشاهی خدا
شمرده
خواهید شد که در راهش رنج می برید."

در حال حاضر شاید انتظار بثمر رسیدن مقصود دیگری را دارد. شاید انتظار دارد شما در میان
رنج و درد، به او شهادت بدهید و دشمنانی را وارد ملکوت او نمایید. این موضوع را در فصل
بعدی دنبال خواهیم نمود.

(1) حتی به همه مسائل میان ایمانداران نیز اینجا رسیدگی نخواهد شد (اول تسالونیکیان 4: 6).
در این آیه، پولس به مردم تسالونیک (و شما) میگوید، که اعضای منحصر بفرد کلیسا حق انتقام
جویی را ندارند. خدا قاضی است. پولس بطور صادقانه به ایشان هشدار داد که چنین اموری را
بدست خود نگیرند. خدا همه اشتباهات را تصحیح میکند. در زمانی که اکنون در آن زندگی
میکنیم، خدا در مواقعی از محرك انضباطی استفاده میکند، و در مواقعی مستقیماً قضاوت مینماید
(اول قرنتیان 11 : 29 و 30)، و در مواقعی صبر میکند.
(2) نام "خدا" در این قسمت از آیه نیامده است، اما تفسیر صحیحی از آن میباشد. عقیده بر این
است که شما نگذارید خشم دشمن نفوظی را در شما بدست آورد، چون آنوقت مغایر با تمام آنچه
تا بحال در اینجا گفته شده، خواهد بود.

فصل هیجدهم

نیازهای دشمنان را برآورده نمایید

حال میپردازیم به آیه 20:

رومیان 12

20: "عکس، «اگر دشمنت گرسنه باشد، به او خوراک بده، و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان.
اگر چنین

کنی، اخگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت.»

دلیل آنکه مطالعه این آیه را به آخر کتاب موکول کردم، نه فقط بخاطر آن است که میدانستم بسیاری از شما بی صبرانه انتظار آن را میکشید (آیا شما نیز، اول به این فصل رجوع کردید؟)، بلکه ترتیب استدلال و کلام خدا چنین است، و همچنین پایان مناسب و شایسته ای را برای گل مطالب فراهم میسازد.

آیا به نظر شما، در جایی که خدا میفرماید: "اخرگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت"، این نشانه محبت و نیکی به دیگری است؟ آیا نشانه ای از برکت در آن میبینید؟ بنظر شما، بیشتر شباهت به انتقام جویی ندارد؟ شاید تناقضی در کلام پدید آمده! البته هیچ يك از این ها صحت ندارد، و من بموقع خود، نشان خواهم داد چطور دو موضوع بیان شده در این آیه، مانند دست و دستکش بهم وابسته و يك اندازه اند. اما قبل از آن لازم است دو موضوع دیگری را مطالعه نماییم.

دشمن چیست؟ در این آیه میبینیم که شما موظفید به دشمنان آب و خوراک بدهید. اما، اول باید بدانید منظور کلام خدا از دشمن، چیست. دشمن آن شخصی نیست که يك بار به شما جفا رسانده است. کافی است مزامیر داود را مروری سطحی بکنید، تا متوجه به آنچه دشمن میکند بگردید. دشمن شخصی است که برای شما دام میگذارد، و یا سعی میکند جان شما را بگیرد؛ شایعه و تهمت را علیه شما رواج میدارد؛ در کمین میماند تا بر شما حمله کند؛ و غیره. کلاً، دشمن کسی است که تمام وقت به دنبال آن است که زندگی شما را سیاه کند، و یا شما را از راه بدر نماید. پس نیکویی کردن به دشمن، یعنی نیکویی به مشکل ترین افراد. عیسی مسیح فرمود "دشمنان خود را محبت نمایند" (متی 5 : 44). عمق چنین فرمایشی را میتوان در مزمور 23 یافت:

مزمور 23

5: "سفره ای برای من به حضور دشمنانم می گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده ای و کاسه ام لبریز شده است."

در فصل ششم رومیان (آیه 6)، میخوانیم که عیسی مسیح برای خدا شناسان، جان خود را داد. این کار فوق العاده ای بود. اما بیش از این، برای گناه کاران جان خود را داد (آیه 8). این کار فوق العاده تری است. و در نهایت، برای دشمنان خود نیز، جان خود را داد (آیه 10)، و این فوق العاده ترین کاری است که میتوان انجام داد. عیسی مسیح بخاطر آنانی که از او متنفر بودند، و بجای گردآوری (کار خدا)، مشغول پراکنده سازی بودند (مانند سولس)، جانش را داد. چگونه باید با دشمن نیکویی کرد؟ در آیه ای که در حال مطالعه آن هستیم، گفته شده که باید نیازهای او را کشف کرده و برآورده نماییم: "اگر گرسنه باشد اگر تشنه است."

اولاً، کار شما این است که نیاز مشروع او را کشف نمایید. در برنامه ریزی نیکویی به آنانی که به شما جفا می‌رسانند، این عنصر را نیز اضافه نمایید. در فصل دوازدهم این کتاب، و در جایی که فهرستی از عکس‌العمل‌های نیکوی خود ایجاد کردید، من این را اضافه کردم که " نکته‌حیاتی نیز وجود دارد"، تا آن رفتاری کامل بگردد. حال که آن را دریافت کرده اید، برگردید به فهرست مورد نظر و جواب‌ها را، با آنچه در این فصل دریافت کردید، تطبیق بدهید. اصل مهمی که باید در رابطه با جواب نیکو دادن در نظر داشت، این است که جواب باید نیاز مصر و فوری شخص دیگر را برآورده نماید. این آیه گرسنگی و تشنگی را عنوان ساخته، ولی منظور تنها این دو نیستند.

تیتوس 3

14: "بگذار همکیشان ما بیاموزند که خوبستن را وقف انجام کارهای نیکو کنند تا برای رفع نیازهای

ضروری تدارک بینند و زندگی بی‌ثمری نداشته باشند."

بیاد داشته باشید، که لازم نیست احساس خوبی نسبت به برآورده ساختن نیاز دشمنان داشته باشید (و بعضی مواقع احساسی بدی نسبت به آن نیز خواهید داشت). کار نیکوی خود را، نه بخاطر آنکه احساس خوب و خیراندیشی را نسبت به او دارید (یا که در خود ایجاد کرده اید)، بلکه بخاطر آنکه خدا از شما خواسته که این کار را بکنید، و برای اطاعت از او و رضامندی او، آن را انجام دهید. محبت با احساس شروع نمیشود، بلکه با اطاعت. محبت با دادن از خود، شروع میشود (یوحنا 3: 16 ؛ غلاطیان 2 : 20 ؛ افسسیان 5 : 25). شما باید همه آنچه دارید را به او بدهید (هر چه میخواهد باشد)، تا نیاز او را برطرف نمایید.

نتیجتاً، نقشه و برنامه ریزی شما برای جواب نیکو به شرارت، باید شامل تحقیق و بررسی وضع دشمنان نیز باشد. این کار ممکن است به وقت و کوشش نیاز داشته باشد. شما نباید صرفاً بر حدس و گمان خود نسبت به نیازی که دارد حساب کنید. توجه شما از خود به او منتقل میگردد، و این در نتیجه به شما کمک میکند تا او را بهتر بشناسید (و دلیل آنکه چنین شرارتی را از خود نشان داده را بهتر بفهمید)، و نهایتاً، شما را در جایی قرار میدهد تا کوچکترین کاری را که برایش بکنید، پرمعنی و با اهمیت بوده باشد.

ثانیاً، لازم است موجودی امکاناتی را که خود دارید، برآورد نمایید. امکانات مالی خود را مورد نظر بگیرید (معمولاً، چنین امکاناتی کمترین ارزش را در امور روحانی خدا دارند)، ابتکار خود را در نظر بگیرید، اموالی را که دارید مورد نظر بگیرید، افکار خود، وقت خود، زندگی خود (و یا تمام آنها را با هم در نظر بگیرید)، و آنوقت آنچه دارید که نیاز او را برآورده میسازد (یا تا حدی برآورده میسازد) برای شما مشخص خواهد شد. آنوقت، آنرا به او بدهید، بدون آنکه

چشمداشتی نسبت به حرکت متقابل داشته باشید. آن باید هدیه کاملی باشد که انتظاری را بدنبال ندارد.

لوقا 6

35: "اما شما دشمنان را محبت کنید و به آنها نیکی نمایید، و بدون امید عوض، به ایشان قرض دهید،

زیرا پاداشتان عظیم است، و فرزندان خدای متعال خواهید بود، چه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است."

بیاد داشته باشید که قبل از اجرای کار (خواست خدا)، باید نقشه و برنامه کار را با در نظر گرفتن دقیق مقدار، نوع اجناس بکار گرفته، و غیره، طرح ریزی نمایید، و هیچ چیز را بدون اطمینان از رسیدگی به آن رها نکنید. اطمینان نداشتن نسبت به موردی، برنامه کار (خواست خدا) را به خطر میاندازد.

ثالثاً، جویای موقعیت مناسب باشید. ممکن است لازم باشد برنامه را طوری اجرا کنید که با موقعیت سازگار باشد. سعی کنید مسائلی نظیر موقعیت نامناسب و یا روش غلط اجرای کار نیکویی شما، مشکلات جدیدتری را ایجاد نکنند. توجه داشته باشید که اجرای برنامه شما همانقدر اهمیت دارد که طرح برنامه آن دارد. برنامه خود را باید از شروع کار تا اتمام آن، با مهارت و ظرافت و ملاحظه کاری انجام رسانید. پس در خلاصه، اساس نقشه کشی و برنامه ریزی نیکویی کردن، برآورده ساختن نیازها است. این موضوع را از یاد نبرید، چون زمینه لازمی است، برای آنچه در فصل بعد گفته خواهد شد.

فصل نوزدهم اخگر های آتش را انباشته کنید

وقتی نیاز های دشمن را برآورده میسازیم، کلام خدا میفرماید: " اخگر های سوزان بر سرش خواهی انباشت". در این قسمت نیز، بنظر میرسد که روحیه انتقام جویی در کار باشد، اما در آیه قبل (آیه 19)، عکس آن را دیده ایم. پس منظور چیست؟

اخگر های سوزان بر سر دشمن نهادن اصطلاحی است که معنی آن مانند برآورده ساختن نیازها است. وقتی نیازهای او را برآورده کردید، اخگر های آتش بر سرش گذاشته اید. و در نتیجه چنین کاری است، که در آیه 21 میبینیم، بدی را به نیکویی مغلوب میسازید. در اینجا، مد نظر هیچگونه تنبیهی نیست، یا آنکه بگوییم سر داغ دیده اش را میخواهیم ببینیم. هدف در اینجا، مغلوب ساختن بدی با نیکویی است. زغال های گداخته، کار های نیک شما میباشند.

ضمناً بیاد داشته باشید، که پولس جنگ را مد نظر دارد. در دوران زندگی او، آتش افکن وجود نداشت، اما این را میدانستند که آتش در جنگ بسیار مؤثر است. اگر بر فرض، میتوانستید زغال های گداخته را بر سر دشمنان انباشته سازید، بدون شك او را از پای در میآوردید.

تصور کنید که ارتش شما بلندی های میدان جنگ را در دست خود دارد، و زغال های گداخته را برای استفاده در جنگ آماده دارید. وقتی دشمن را پایین خود دیدید، زغال ها را با بیل بر روی سر او میریزید. یقیناً قدرت و قوت او از بین رفته و بیچاره خواهد شد. او را در راهی که دنبال کرده متوقف کرده و شکست داده اید. این تصویری است از آنچه منظور این آیه است.

اگر بقدر کافی نیکی نمایید، مانند آن است که بمب ناپالم را بکار برده اید. کار های نیک شما، بقدری حملات دشمن را کند میکند، که سردرگم و مایوس گشته و دشمن غیر مؤثری خواهد شد. اما، مطمئن بشوید که زغال های داغ را بر سرش " انباشته " میسازید. به عبارت دیگر، اطمینان حاصل نمایید که بقدر کافی به او نیکی کرده اید. بقدر کافی، ممکن است آن معنی را داشته باشد

که طول مدت زمانی آن را انجام دهید. (ممکن است لازم باشد که آن را بیش از يك بار انجام دهید). همچنین ممکن است معنی آن سعی و کوشش زیادی است که باید بخرج بدهید. اما هر چه میکنید، باید بیش از اندازه لازم (بیش از کفایت) باشد. نیکویی شما باید بر سر او " انباشته" گردد.

خداوند نیز چنین روشی را بر روی صلیب پیش کشید. آنجا بر روی صلیب، عیسی مسیح با ذبح بینهایت ارزشمند خود، نیکویی را بیش از کفاف انباشته نمود.

رومیان 5

20: "حال، شریعت آمد تا نافرمانی افزون شود؛ اما جایی که گناه افزون شد، فیض بی نهایت افزونتر گردید."

خدا چنین جوابی را به شرارت ما داد. و دلیل آن را نیز در آیه زیر مشاهده مینماییم:

رومیان 2

4: "یا اینکه مهربانی، شکیبایی و تحمل عظیم او را خوار می شماری و غافلی که مهربانی خدا از آن روست که تو را به توبه رهنمون شود؟"

و این است هدف خدا. خدا خوراك و آشامیدنی خوب را، برای برآورده ساختن نیاز دشمنان خود میدهد، تا آنانی را که عیسی مسیح بخاطرشان مرد را، نزد خود جمع نماید. وقتی شما توانسته باشید، از طریق انباشتن (بقدركافی) نیکویی بر سر او، دشمن خود را نا مؤثر کرده باشید، آنوقت ممکن خواهد بود او را نزد عیسی مسیح بیاورید و افتخار نجات را شامل زندگی او نمایید. سعی کنید آن نوشیدنی را که برای سیراب کردن او است به او بدهید، او را به جانب آب حیات هدایت نماید. نان خود را بگونه ای شريك بشوید، تا دشمن شما جذب نان حیات بگردد. مؤثر ترین راه شکست دادن دشمن، آن است که او را تشویق به ملحق شدن به جانب خدا نمایید. وقتی خدا یگانه فرزند خود را فرستاد تا برای گناه کاران (دشمنان خود) جانش را فدا کند، عیسی مسیح را عمده ترین نمونه این آیه ساخت. در مؤثر بودن آن شکی نیست، و به همین خاطر است که من و شما جز ارتش خدا میباشیم.

فصل بیستم انتهای سخن

حالا شما مضمون طلایی رومیان 12 : 14 تا 21 را مطالعه کرده اید: بدی را با نیکویی مغلوب ساز؛ و بخوبی میدانید که چه معنی را دارد. اگر تا بحال آن را بکار نبرده اید، زمان آن فرا رسیده است.

اول قلم و کاغذ را بدست گیرید، و راجع به آنانی که به شما بدی میکنند، فکر کنید. چه کسانی هستند؟ آیا مسیحی هستند یا بی ایمان؟ دشمن هستند، فامیل، دوست، همکار؟ بعد از خود بپرسید، جوابی را که من تا بحال داده ام چگونه بوده؟ در این مورد بی غرض باشید. حقایق موجود را بدون آنکه جلوۀ خوب و فریبنده ای به آن داده باشید، برای خود بازگو نمایید. دعا کنید تا حقایق را روح القدس افشا کرده و بشما حکمت بدهد تا آنها را به درستی ارزیابی نمایید. مسائل و مشکلات و جفایی را که بر شما وارد آمده را در حقیقت و با هشپاری بسنجید.

سپس، فصلت اشکالات و اشتباهاتی که در رفتار خود کشف نموده اید، در حضور خدا توبه کنید. برنامه دیدار مجدد با آن اشخاص، و درخواست عفو و بخشش از ایشان را نیز در اسرع وقت، تهیه نمایید.

همچنین، برای آنکه بدانید در آینده چگونه به بدی های دشمن جواب خواهید داد، برنامه آن را نیز برای خود تهیه کنید. بخاطر داشته باشید، که در موقع دیدار مجدد با اشخاص، و درخواست عفو و بخشش از ایشان، ممکن است مورد حمله مجدد آنها قرار بگیرید، و نتیجتاً جواب نیکوی خود را قبلاً تهیه کنید. این کار را به تعویق نیندازید. این جزع کارهای مهم شما است. در خصوص تمام افرادی که امکان ابراز بدی به شما دارند، در موارد و شکل های مختلفی که ممکن است داشته باشد فکر کنید. پاسخ شما در خصوص هر يك از آنها چگونه باید باشد. دوباره یادآوری میکنم که خواست و هدف خدا را در تمام مراحل مد نظر خود بدارید.

وقتی برنامه خود را تنظیم میکنید، بنویسید جواب شما چگونه نیاز او را برآورده خواهد ساخت. نیاز های او، و امکاناتی که در دسترس خود دارید را، مطالعه و برآورد نمایید. سپس این دو را بهم بپیوندید. موقعیت و زمان مناسب اجرای برنامه را نیز از یاد نبرید. بهترین برنامه ها را با اجرای بی موقع، میتوان نقش بر آب ساخت.

نیکویی خود را بر دشمن "انباشته" کنید (به مقدار و طول زمان لازم). برنامه شما باید شامل نیکویی بیش از حد کفایت باشد، تا هدف خداوند را (تسلیم به عیسی) فراهم سازد. حملات دشمن را نا مؤثر کنید؛ در جنگ پیروز شوید، و اگر امکان بدست آمد، او را نزد عیسی بیاورید. برنامه کار خود را شامل تمام جزئیات لازم بنمایید.

و در آخر، طریق اجرای برنامه را با خود و یا با یاران خود، تمرین نمایید. دعا کنید که خداوند آن شخصی که دچار وسوسه شرارت آمیز شده را به زانو و توبه بیاورد. خدا شما و دشمنانتان را از این طریق، برکت بدهد.